ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام

و چند نمونه از آثار آن در ادبیات عربی و اسلامی

نوشته: دکتر محمد محمدی

(خلاصه شده برای استفاده جوانان)

از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر

چاپخانهٔ وزارت فرهنگ و هنر



۱۳۵۲

ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام

و چند نمونه از آثار آن در ادبیات عربی و اسلامی

نوشتهٔ: دکتر محمد محمدی

(خلاصه شده برای استفادهٔ جوانان)

از انتشارات ادارهٔ کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر

پیشگفتار

کتاب حاضر خلاصه‌ای است از چند فصل از بخش اول کتاب «ادبیات ایران در دوره ساسانی ازخلال آثار آن درادبیات عربی واسلامی» که موضوع آن بحث وتحقیق دربارهٔ آن قسمت ازادبیات عصرساسانی است که درقرنهای نخستین اسلامی به زبان عربی ترجمه شده وجزء ادبیات عربی واسلامی گردیده ودرآن اثر بخشیده است. آن‌کتاب به تناسب موضوعهای مختلفی‌که درآن بحث وبررسی شده به چند بخش تقسیم گردیده وقسمتی ازبخش اول آن‌که برای چاپ آماده شده وشاید همزمان با همین خلاصه ازچاپ درآید درباره حکمت عملی واخلاق است.

ازآنجا که اصل این کتاب مشتمل بر مباحثی است که تاکنون درتاریخ ادبیات ایران بدین صورت وبدین منظور مورد بحث وتحقیق قرار نگرفته ازاین رو می‌بایستی مطالب آن مستند وتاحدی مفصل‌تربیان می‌شد، و با ذکر مآخذ و نقد و بررسی آنها توأم می‌گردید. بدین‌جهت مطالعه آن بیشتر به کار کسانی می‌خورد که بدین‌گونه مباحث از نظر تحقیق موضوعی و تاریخی هم علاقه‌مند باشند. اما برای خوانندگانی که بخواهند فارغ ازاین‌گونه بحثها وجستجوها فقط به نتایج آنها دست

یابند، ودرباره موضوع اصلی این کتاب یعنی ادب واخلاق در دورهٔ ساسانی اطلاعاتی جامع و تحقیق شده کسب کنند کتابی ساده‌تر و خلاصه‌تر لازم بود وآن همین کتابی است که اکنون در دست شما است.

مراد از «ادب» و «حکمت» که در کتب قدیم آمده و دراین کتاب نیز مکرر ذکر شده چنانکه بعداً با تفصیل بیشتری خواهیم دید همان چیزهائی است که ما امروز از کلماتی همچون اخلاق وتربیت وتهذیب نفس می‌فهمیم، بنابراین موضوعی که دراین کتاب موردجستجو و گفتگوی ما خواهد بود این است که بدانیم آیا درزمینه‌های تربیتی واخلاقی چه کتابها ورساله‌هایی ازآثار پیش از اسلام ایران به زبان عربی ترجمه شده، وازآنچه ترجمه شده چه اثری تا امروز برجای مانده، وازخلال همین‌آثار بازمانده چه موازین ومعیارهائی به دست می‌آیدکه بتوانیم براساس آنها دریابیم‌که ایرانیان پیش ازاسلام درزمینه‌های تربیتی واخلاقی چه مطالبی را به‌جوانان ونوآموزان خود می‌آموخته‌اند، ونمونه عالی تربیت واخلاق نزد آنها چه بوده. این یکی ازهدفهای ما است، وهدف دیگر این است که بدانیم پس ازترجمهٔ این آثار به زبان عربی برخورد علما واندیشمندان اسلامی باآنها چگونه بوده، واین آثار دردائره معارف اسلامی وفرهنگ عربی چه مقام ومنزلتی داشته وچگونه درفرهنگ اسلامی وعربی استمرار یافته‌اند، وچه عواملی باعث این دوام و استمرار گردیده است.

بنابراین، مطالب این کتاب با کلیاتی راجع به انتقال آثارساسانی به دوران اسلامی وشرح مختصری درباره ادب واخلاق درایران ساسانی آغاز می‌گردد، و با اجمالی دربارهٔ ترجمه آثار اخلاقی ایران به زبان عربی و سیر آن در فرهنگ اسلامی ادامه می‌یابد، و چند کتاب یا رساله از ترجمه‌های عربی آن آثار معرفی می‌گردد. وبرای اینکه نمونه‌هایی

هم از نوشته‌های اخلاقی آن دوران دردست باشد از هرکتابی‌که معرفی می‌گردد گزیده‌ای ازمطالب آن نیز به فارسی ترجمه ونقل می‌شود .

دراینجا لازم است این نکته یادآوری شود که در کتاب حاضر بعضی از مباحث کتاب اصلی بکلی حذف شده ، و بعضی دیگر بسیار خلاصه‌گردیده ، واز ذکر مآخذ و منابع و توضیحات دیگری‌که معمولاً درذیل صفحات آن‌کتاب آمده دراینجا بکلی خودداری شده ، وازمتنهای اصلی هم‌که درآنجا ترجمه و نقد و تحلیل شده دراینجا چنانکه‌گفتیم تنها به ذکر منتخباتی اکتفا شده است . بنابراین خوانندگانی‌که بخواهند درهریك ازمباحث این کتاب اطلاعاتی بیشتر ومفصلتر بدست آورند و به مآخذ و منابع آن دسترسی یابند ناچار باید به آن کتاب مراجعه فرمایند .

تهران – شهریورماه ۱۳۵۲

استمرار فرهنگ ایران
در دوران اسلامی

دورانی راکه بین سقوط دولت ساسانی ازیك طرف وپیدایش حکومتهای مستقل ایرانی وظهور ادبیات فارسی ازطرف دیگر واقع شده است معمولاً دوران فترت می‌خوانند. این نامگذاری دراین مورد تنها بمعنی اصطلاحی این‌کلمه صحیح است نه بمعنی لغوی آن . کلمهٔ فترت را دراصطلاح برای بیان فاصله بین دو دورهٔ مشخص تاریخی ویا حد فاصل بین دو مرحله‌ای که ازلحاظ خصوصیات با هم اختلاف‌کلی دارند به‌کار می‌برند ، ودراین مورد هم چون دو دوره‌ای که در دوطرف این دو سه قرن قرارگرفته‌اند ، یعنی دورهٔ ساسانی و دورهٔ سلطنتهای مستقل اسلامی ایران ، از بسیاری جهات باهم اختلافهائی دارند ، وایران هم دراین دو سه قرن دارای حکومت مستقلی نبوده ازاین رو می‌توان این دوران را ازاین نظر دوران فترت نامید . ولی ازلحاظ لغوی‌که معنی آن سستی و فتور وآرامش است صحیح نیست ، زیرا این دو سه قرن برای

ایران به خصوص ازلحاظ فرهنگ وادب ایرانی به هیچوجه دورهٔ فترت نیست بلکه دوره‌ای است پرجوش وخروش که فرهنگ وتمدن ایران برای منطبق شدن با دنیای جدید با آزمایشی سخت درگیر بوده و بقا واستمرار آن هم در دوره‌های بعد نتیجه تلاش‌وکوشش دائم ومستمری بوده است که در همین دوره به عمل آمده است .

بقا واستمرارفرهنگ‌ایران دراین دوره باوجود اینکه ایران‌ازخود استقلالی نداشت و زبان وادب فارسی هم ازمیدان علم وسیاست برکنار بود وجای آن را زبان عربی گرفته بود خود یکی از ویژگیهای قابل مطالعهٔ فرهنگ ایران است . ادامهٔ حیات این فرهنگ دراین دوران مرهون عوامل متعددی‌است‌که مهمتر ازهمه یکی‌قدرت تحول‌وزمینه‌های عمیق اجتماعی وجنبه‌های انسانی آن بود ، ودیگری نیاز شدیدی بود که جهان آن روز به خصوص دولت نوخاستهٔ اسلام به این فرهنگ و دست‌پروردگان آن داشت . وهمان دست‌پروردگان این تمدن وفرهنگ بودند که توانستند نه تنها زبان فارسی را پس از دوسه قرن برکناری از صحنهٔ علم وکتابت دوباره به جهان علم و ادب بازگردانند ، بلکه زبان عربی را هم به عنوان یکی از وسائل تعبیر علمی خود برگزینند و با تقویت وتوسعهٔ آن میدان اندیشه و دید خودرا وسیعترسازند .

بنابراین اطلاع ازکوششهای علمی وفرهنگی ایرانیان در این دوره‌ای‌که آن را دورهٔ فترت می‌نامند ازچندین جهت برای درك صحیح تاریخ ادبی وعلمی این سرزمین اهمیت دارد ، زیرا این دوره ازیك سو دنبالهٔ دوره ساسانی و ادامهٔ سنتهای فرهنگی و ادبی آن دوره است ، وازسوی دیگر دوره‌ای است‌که درآن فرهنگ و ادب جدید ایران‌که همین ادبیات فارسی اسلامی باشد پی‌ریزی می‌شود ، وازطرفی هم دورهٔ

نفوذ وتأثیر فرهنگ وادب ایران درزبان وادبیات عربی است که دراین زمان درحال تکوین وتوسعه بود .

دراینجا چون ذکری ازسنتهای فرهنگی دورهٔ ساسانی به میان آمد شاید لازم باشد که دربارهٔ مطلبی که غالباً دراین زمینه به اذهان خطور می‌کند توضیح مختصری داده شود . این مطلب که معمولاً به صورت سئوال مطرح می‌شود این است که آیا واقعاً در دورهٔ ساسانی ادبیات و فرهنگی وسیع ومعتبر بدانسان که درخور مقام سیاسی ونظامی ایران درآن دوره بوده وجود داشته ، یا چنانکه بعضیها معتقدند جنبهٔ علمی وادبی دولت ساسانی به پای جنبه‌های سیاسی ونظامی آن دولت نمی رسیده . این سئوال ازآنجا پیش می‌آید که تصور می‌رود ازدوران قبل ازاسلام ایران آثار علمی و ادبی قابل توجهی به ما نرسیده ، وازاین امر چنین نتیجه می‌گیرند که شاید این امر بدان علت باشد که اصولاً چنین آثاری وجود نداشته والا اگروجود می‌داشت می‌بایستی لااقل تعداد بیشتری ازآن آثار به ما هم می‌رسید همچنانکه ازآثار ملتهای دیگر رسیده است .

آنچه دراین مورد می‌توان گفت این است که دراین مطلب که در دوران قبل ازاسلام درایران علم وفرهنگی متناسب با آن عصروجود داشته ، ودربعضی ازرشته‌های معارف بشری‌هم دراین سرزمین‌پیشرفتهائی حاصل شده بود محلی برای شك‌وتردید نیست. ولی البته دراین‌قسمت‌باید بین رشته‌هائی از علوم ومعارف عصر که درایران با شرائط خاص سیاسی ومذهبی این سرزمین مجالی‌برای رشد وپیشرفت داشته‌اند با آنچه درآن شرایط چنین مجالی نداشته‌اند فرق گذاشت . ودرهرحال دربسیاری از معارف عصر ایرانیان از جهان معاصر خود نه‌تنها کم‌وکسری نداشته‌اند بلکه در دوره‌های اخیر عصر ساسانی مراکزی هم درایران وجود داشته

که از مراکز مهم علمی جهان آن‌روز به‌شمار می‌رفته‌اند و بر بسیاری از مراکز مشابه برتری داشته‌اند .

واما علت اینکه تصور می‌رود ازآثار ادبی وعلمی آن دوره چیز ارزنده‌ای که نشان دهندهٔ ادبیاتی عالی وپیش‌رفته باشد به ما نرسیده این است که با اوضاع واحوالی‌که پس از فتوحات عربی اسلامی در ایران به وجود آمد وآثاری‌که برآن مترتب بود ازقبیل تغییر دین وخط و زبان و سیاست ، باقی‌ماندن آثار علمی و ادبی ایران به همان شکل و هیأت دوران ساسانی و با همان خط و زبان به هیچوجه میسر نبود . ولی این بدان معنی‌نیست‌که با انتشار اسلام وزبان عربی تمام نوشته‌های علمی و ادبی قبل‌ازاسلام ایران هم یکباره ازمیان رفته ونابود شده و هیچگونه اثری ازآنها نه به دورهٔ اسلام رسیده و نه به دورهٔ ما . زیرا باهمهٔ حوادثی که درایران رخ داد ، هم زبان فارسی درهمین دورهٔ فترت به حیات خود ادامه‌داد ، وهم فرهنگ ایران استمرار یافت ، وهم آثاری از همان دوره‌ها به دست ما رسیده ، منتها نه به همان صورت وهیأت دورهٔ ساسانی وبا همان خط وزبان ، بلکه به صورتی‌تحول‌یافته یعنی به صورت وهیأت‌آثاراسلامی و باخط وزبان عربی. واگرتاکنون‌ازهمهٔ آثار باقی‌مانده ازآن عصرچنانکه باید وشاید اطلاع نیافته‌ایم به‌این‌جهت‌است‌که تاکنون چنانکه باید وشاید به این امر توجه نداشته‌ایم ودراین زمینه تحقیق وبررسی کافی نکرده‌ایم . ومسلم است‌که هرقدر دائره تحقیقات ما دراین زمینه وسیعتر گردد اطلاعات بیشتری دربارهٔ فرهنگ آن دوره به دست خواهیم آورد و با نمونه‌های بیشتری ازباقیمانده‌های آن‌آثار آشنا خواهیم شد .



گفتیم که پایداری واستمرار فرهنگ ایران را دراین دورهٔ فترت باید در ریشه‌های عمیق اجتماعی وجنبه‌های انسانی این فرهنگ،

ونیاز شدیدی که دولت نوخاسته اسلام به این‌فرهنگ ودست پروردگان آن داشت ، جستجوکرد .

دربارهٔ ریشه‌های عمیق اجتماعی این فرهنگ باید به این مطلب توجه کنیم که زبان فارسی هرچند پس ازانتشار اسلام ورواج زبان‌عربی درایران برای مدت دوسه قرن ازصحنهٔ علم وکتابت برکنار ماند ، ولی درتمام این مدت همچنان دربین عامهٔ مردم وحتی دربین اهـل قلم و نویسندگانی‌هم‌که درمواقع رسمی به‌عربی سخن می گفتند وچیزمی‌نوشتند به عنوان زبان محاوره و گفتگو باقی ماند ، وهیچگاه زمینه‌های اصلی و اجتماعی خودرا از دست نداد . ایرانیان عموماً و خاصه آنانکه دور از شهرهای بزرگ ودر روستاها ودل کوهستانها زندگـی می‌کردند و اکثریت عظیم مردم ایران را تشکیل می‌دادند درتمام این مدت همچنان به زندگی عادی خویش با همه خصوصیات آن ادامه می‌دادند ، به زبانها ولهجه‌های خود سخن می گفتند ، تاریخ وسرگذشت پهلوانان خودرا می‌خواندند ، واگرسواد نداشتند ازسالخوردگان می‌شنیدند، وداستانها و روایات و افسانه‌های کهن خویش می‌سرودند ، وبه آداب ورسوم و سنتهائی‌که طی قـرنها بدان خو گرفته و مأنوس شده بودند همچنان دلبسته وسرگرم بودند . اگر به دین وآیین گذشته خود باقی مانده بودند جزیه‌ای می‌پرداختند وعلاوه برآداب ورسوم دراجرای آیینهای دینی خود هم آزاد بودند ، واگرهم مسلمان شده‌بودند فقط شعائر دینی سابق خودرا به شعائر اسلامی تغییر دادند وسایرآداب ورسوم وسنتهای آنان هم‌که معمولاً آنهارا عرفیات می‌خوانند چیزی‌نبودکه بادستورهای اسلامی ناسازگار باشد ، به خصوص‌که خواسته‌های اسلام هم پس از تسلیم به اصول ومبادی واجرای احکام آن ساده وآسان بود .

بدین ترتیب تمام پایه‌ها و مایه‌های اصلی فرهنگ ایران در بین این طبقه عظیم مردم که درتمام دوره‌ها نگهبانان واقعی فرهنگ این

سرزمین بوده‌اند باقی ماند واز نسلی به نسل دیگر منتقل گردید . و به همین جهت هم بود که زبان عربی با آنکه در زمینه‌های علمی وفلسفی در ایران بیش از هرجای دیگر ـ خارج از سرزمینهای عربی ـ وسعت ورونق یافت ، وعلما ونویسندگان ایران هم بی‌ریا و با خلوص نیت به خدمت آن پرداختند ، وبهترین آثار اندیشه وذوق خودرا به این زبان نوشتند ، وبرثروت لغوی آن بسی‌افزودند ، باز با تمام این احوال و با تمام قدرت سیاسی ودینی‌که آن زبان را بود باز جای زبان مردم را نگرفت . زیرا عامهٔ مردم آن را فقط به عنوان زبان دینی خود پذیرفته بودند وگرامی می‌داشتند ، نه به عنوان زبان زندگی، وهمین‌عامه مردم بودندکه باردیگر زبان‌فارسی‌را به‌عالم شعروادب‌که مهمترین‌ضامن‌بقای‌آن‌بود بازگرداندند.
اگر یعقوب لیث صفاری نخستین مشوق شعرای پارسی‌گوی خود ازطبقهٔ عامه و به زبان عربی بیگانه نبود معلوم نیست‌که شاعران مدیحه سرا که فقط خوشنودی ممدوح خودرا طالب بوده‌اند چه وقت به قول تذکره نویسان به شعر پارسی‌گفتن آغاز می‌کرده‌اند .



دربارهٔ عامل دیگری که بدان اشاره کردیم یعنی نیاز شدیدی‌که جهان آن‌روز ودولت نوخاسته اسلام به‌فرهنگ‌ایران‌ودست‌پروردگان‌آن داشت نیز باید توضیح مختصری اضافه کنیم .

مسلمانانِ نخستین همان مجاهدان و جنگجویان بودند که همه با هم در جنگها وَغزوات شرکت می‌کردند ، و آنچه را هم به غنیمت می‌گرفتند آن را فی‌المجلس یا بلافاصله پس ازخاتمه جنگ با ساده‌ترین صورتی تقسیم می‌کردند ، وبرای این‌کار نه حسابی داشتند ونه کتابی ، تشکیلات وسازمانی هم نداشتند . ولی چون با پیشرفت فتوحات اسلامی میزان غنائمی که بدست می‌آمد روبفزونی نهاد و شماره مسلمانان هم افزایش یافت ، و به حکم ضرورت همه آنها به جنگ نمی‌توانستند

رفت، دیگر تقسیم غنائم به آن صورت سابق عملی نبود و می‌بایستی برای آن فکر دیگری می‌کردند . واین نخستین باری بودکه مسلمانان درزمان عمر به این امر پی بردندکه راه بردن جامعه درحال رشداسلامی که اکنون می‌رفت کم‌کم به صورت دولت بزرگی درآید به آن شکل ابتدائی میسر نیست وبرای این کار باید ترتیب دیگری داده شود . واز همین زمان هم به حکم این نیاز طبیعی ومنطقی متوجه ایران وراه ورسم مملکت‌داری ایرانیان گردیدند، زیرا ایرانیان دراین منطقه سابقهٔ کشورداری ممتد داشتند واعراب هم که بسیاری ازقبائل آنها خود در قلمرو حکومت ایران و جزئی ازآن بودند با آداب ورسوم ایرانی مأنوس‌تر بودند . به همین جهت هنوز فتح ایران تمام نشده بود که اسیران ایرانی درمدینه که اکنون خود مسلمان شده وجزء جامعهٔ جدید درآمده بودند برای همین امور مورد شور قرار می‌گرفتند، واعراب از راهنمائیهای آنها در تنظیم امور دولت خود برطبق نمونه‌هائی که آنها از سازمانها و تشکیلات ایران برای آنها شرح می‌دادند استفاده می‌کردند . چنانکه نخستین دفاتری که برای ثبت غنائم و ثبت نام مسلمانان و وظیفه و راتبی‌که بنا شد برای هریك ازآنها، به نسبت مقام یا خدمات آنها در اسلام و جنگهائی که در آن شرکت کرده بودند، تعیین گردد بوسیله هرمزان سردار معروف ایرانی‌که پس از جنگهای خوزستان اکنون در مدینه بسر می‌برد ازروی دفاتر ساسانی وبنام دیوان تأسیس گردید . واز آن پس نیز هروقت مسلمانان در اداره و نظم دولت خود که به سرعت رشد می‌کرد وگسترش می‌یافت به مشکلی برمی‌خوردند راه حل آنرا از راه ورسم ایرانیان می‌جستند .

هنگامی‌که فتح سرزمینهای ایران شروع شد اعراب درآنجا با وضع تازه‌ای روبرو شدندکه درآغاز برای آن راه حلی نداشتند .

رویهٔ عمومی آنها تا این زمان چنین بود که چون جائی را فتح می‌کردند آنچه راکه درحال جنگ برآن دست می‌یافتند اعم از منقول یا غیرمنقول به ایشان تعلق می‌گرفت و بین آنها تقسیم می‌شد . واین رویه تا وقتی‌که غزوات در داخله جزیرةالعرب و فتوحات به مقیاسهای کوچك بود عملی می‌نمود ، ولی چون در فتوحات ایران نخستین بار درسرزمین عراق‌که مرکز دولت ساسانی بود با نظام پیچیده کشاورزی وآبیاری آنجا مواجه شدند بلافاصله دریافتند که اعمال این رویه وتقسیم اراضی آنجا بین اعراب‌کار صحیحی نیست . این بودکه برای نخستین‌بار عمر ازتقسیم اراضی بین فاتحان صرفنظر کرد ، وآنهارا در دست صاحبانشان باقی گذارد ، و مقرر داشت‌که آنها هم خراج بپردازند وهم جزیه . نوشته‌اند که مسلمانان به عمر اصرار کردند که آن اراضی را بین آنها تقسیم‌کند عمر ازاین‌کار سرباز زد وگفت می‌ترسم‌که شما برسرتقسیم آنها با هم به جنگ وجدال بیفتید. واین ترس عمرهم به جا بوده زیرا شبکه آبیاری سرزمین عراق درنتیجه حفر ترعه‌ها وآبراههای متعددکه همه از دو رود بزرگ دجله و فرات منشعب می‌شده‌اند ، و همچنین حفظ ونگهداری آنها وتنظیم حق‌آبه مزارع مختلف یکی‌ازکارهای بسیار دقیق وفنی‌بوده که اداره آن ازعهده اعراب خارج بوده است ، زیرا اعراب با کشت‌وکار وزراعت میانه‌ای نداشتند وهرگاه اراضی بین‌آنها تقسیم می‌شدکشتزارها به ویرانی می‌افتاد . به علاوه اگر اعراب به‌کار زراعت‌که لازمهٔ آن استقرار وآرامش است می‌پرداختند روح جنگجوئی وتحرکی‌راکه لازمهٔ دورهٔ فتوحات بود ازدست می‌دادند واین چیزی نبودکه خلیفه بدان رضایت دهد . نوشته‌اندکه اعراب درآغاز بعضی از اراضی آنجا را هم تقسیم‌کردند ولی بعدها عمر دستور داد آنها را بازپس‌گیرند وبه صاحبان اصلی آنها برگردانند ، واگر چنین بوده بدون‌شك نتیجه همین مشکلات بوده‌که درعمل برای آنها پیش آمده است .



با ابقاء اراضی در دست صاحبان آنها و تثبیت امر خراجِ تمام نظام مالیاتی دولت ساسانی با همه جزئیات وخصوصیات آن ازدفاتر جمع وخرج گرفته تا دیوانهای متعدد مالی و اداری همه نیز تثبیت گردید . زیرا عمرهمان نظام مالیاتی‌ایران راکه دردورهٔ خسروانوشیروان اصلاح شده بود صحه گذارد ، و بنا شدکه خراج این مناطق برطبق همان اصول جمع‌آوری گردد . واگرچه او خود دستور دادکه مجدداً سرزمین عراق مساحت شود وبرمالیات بعضی ازانواع محصولات چیزی افزود ، ولی این کارها همه براساس همان نظام مالی انوشروان صورت گرفت ودر روش اصلی دفاتر مالیاتی ایران وطرز ادارهٔ آنها تغییری حاصل نیامد وبدین ترتیب وبه حکم ضرورت مهمترین رکن آیین‌کشورداری ایران یعنی رکن مالی واداری آن که باید آن را شاهرگ اصلی دولتها نامید همچنان دست نخورده به همان صورت اصلی و با همان زبان فارسی خود باقی ماند وتا مدتها پس‌ازاین تاریخ هم وضع خودرا همچنان حفظ کرد . دیوان عراق پس از مدتی متجاوز از نیم قرن بعدازاین تاریخ از فارسی به عربی برگردانده شد ، ولی بسیاری ازدیوانهای ایران بیش ازصد سال پس ازفتوحات عربی همچنان به زبان فارسی باقی ماند . وبدیهی است‌که این دیوانها درتمام این مدت همچنان زیردست دبیران‌ومستوفیان ایرانی یعنی همان طبقه‌ای اداره می‌شدکه دردورهٔ ساسانی نیز آنها را اداره می‌کردند .



با تثبیت نظام مالیاتی دورهٔ ساسانی وباقی‌ماندن دفاترودیوانهای متعددی‌که دراین قسمت به‌کار می‌رفت تمام آنچه هم‌که با این نظام واین دفاتر ودیوانها بستگی داشت نیز باقی ماند ، وازآن جمله بود تقویم یا گاه شماری ایران‌که بازهم به حکم ضرورت به عنوان سال مالی اسلام

دردستگاه خلافت پذیرفته شد . زیرا تقویم اعراب قمری بودکه به‌گردش ماه بستگی داشت وچنین تقویمی با امرکشاورزی‌که به‌گردش خورشید وفصول بستگی دارد سازگار ومنطبق نبود ، وچون اساس‌کارخراج هم برکشاورزی است بنابراین تاریخ رسمی دیوان خراج همچنان‌تاریخ‌ایران که ازقدیم خورشیدی بوده ودر زمان اسلام بنام آخرین پادشاه ساسانی تاریخ یزدگردی خوانده می‌شد باقی ماند. وازآن تاریخ درعالم اسلام دوتاریخ رسمی به وجود آمد : یکی سال عادی وعمومی‌که همان تاریخ قمری عربی بود و بیشتر برای امور عادی واجرای شعائر دینی مورد عمل قرار می‌گرفت ، و دیگری سال خراجی‌که مراد ازآن همان سال خورشیدی ایرانی بودکه درتمام‌کارهای‌کشاورزی ومالیاتی وهمچنین در زیجها وعلوم نجوم وهیأت وریاضی به‌کار می‌رفت .

قبول گاهشماری ایرانی دردستگاه خلافت در استمرار بسیاری ازآیینهای ایرانی ونفوذ آنها دربین اعراب ومسلمانان اثری بسیار نافذ وقاطع داشت ، واز آن جمله بود جشنهای ایرانی مانند نوروزومهرگان وسده وسایر مراسم وآداب وعاداتی‌که با تاریخ وروزوماه ایرانی ارتباط داشت . نوروز از آن جهت دردستگاه خلافت عربی واسلامی اعتبار و اهمیت خودرا حفظ‌کردکه آغاز سال خراجی و مالی بود ، و درسایه اعتبار واهمیت آن بسیاری ازسنتها وآداب ورسوم ایرانی هم پایدارماند ودر جهان اسلام و ادبیات عرب راه یافت . قصائدی که درزبان عربی به مناسبت تهنیت نوروز ومهرگان برای خلفا یا وزیران وامیران سروده شده خود به اندازه‌ای بوده که موضوع مجموعه‌های خاصی گردیده و ازآنچه در دیوانهای شعرای عصر عباسی دراین زمینه دیده می‌شود اهمیت این جشنها ومراسم آن به خوبی معلوم می‌گردد .



باقی ماندن نظام مالی ایـران و ادامه وضع دفاتر ودیوانهای

مالیاتی دورهٔ ساسانی در دستگاه خلافت باعث گردید که این دیوانها همچنان زیرنظر دبیران ومستوفیانی که از دوره ساسانی همچنان آنها را اداره می‌کردند باقی مانَد ، وحتی وقتی هم‌که دراواخر قرن اول و اوائل قرن دوم زبان رسمی این دیوانها از فارسی به عربی برگردانده شد بازهم همچنان زیر نظر همان دبیران ایرانی که تا این هنگام برزبان و ادب عرب هم تسلط یافته و بسیاری از آنها درزمره نویسندگان نامی این زبان درآمده بودند قرار داشت . واین وضع به صورتی درآمده بود که حتی در بعضی مناطق ایران امر دبیری دیوان در برخی از خانواده های ایرانی موروثی شده بود . وبدین ترتیب کم‌کم دبیران ایرانی در سایر دیوانهای خلافت وحتی دیوان رسائل نیزراه یافتند وامر کتابت دیوان وبعدها وزارت را نیز تا حدی به خود اختصاص دادند .

تصدی امردیوان و اداره کارهای خلافت دبیران را معمولاً به کسب دانش و معلومات بیشتری وامیداشت ، زیرا هریك از دیوانها نوعی معلومات می‌خواست‌که دبیر ناچار می‌بایستی بدانها آشنا باشد . وچون این طبقه دبیران ووزیران پیوسته همنشین خلفا و یا کارگزاران آنها بوده‌اند ازین‌رو گذشته ازاطلاعات اختصاصی داشتن معلومات عمومی هم که باعث وسعت فکر و بعد نظر و حزم و تدبیر می‌شد ازآنها انتظار می‌رفت . وبی‌شك علم بتواریخ وسِیَر ودانستن احوال پادشاهان گذشته ، واطلاع برآیین جهانداری و آداب فرمان‌روائی ایشان ، وآشنا بودن به رسوم ادب ، وبه خصوص دانستن آداب معاشرت ومصاحبت با بزرگان و پادشاهان جزئی ازآن بوده‌است . دبیران ایرانی برای‌بدست آوردن چنین معلوماتی که نظائر آن‌را در زبان عربی نمی‌یافته‌اند ناچار به‌آثار ایرانی درهمین زمینه‌ها مراجعه می‌کرده‌اند . خود ازآنها بهره می‌جسته‌اند وبرای استفاده دیگران نیزآنهارا به‌عربی ترجمه می‌کرده‌اند.

وبدین طریق کم‌کم آثار گذشتهٔ ایران دراین زمینه‌ها که کم وناچیز هم نبوده مورد احترام وقدرشناسی قرار گرفت ، وبتدریج به زبان عربی برگردانده شد . وازاین جا است‌که بیشترکسانی‌که به ترجمه کتابهای دورهٔ ساسانی به عربی پرداخته‌اند یا ازهمین طبقه دبیران ویا ازپیروان واطرافیان ایشان بوده‌اند . وبدین طریق بود که قسمتی مهم از آثاردوره ساسانی از گزند حوادث مصون ماند و بتدریج به کسوت عربی درآمد.

کتابهائی که از بقایای آثار ساسانی در قرنهای نخستین اسلامی به زبان عربی ترجمه گردید منحصر به یك یا دو رشته نبود در غالب رشته‌های معارف آن عصر اعم از رشته‌های علمی یا ادبی نوشته‌هائی ترجمه گردیده که اگر اثری هم ازآنها تا امروز باقی نمانده باشد لااقل نام ونشان بسیاری ازآنها را می‌توان درمآخذ قدیم عربی یافت وهریك درجای خود شایسته بررسی‌ومطالعه است. ولی ما دراین‌کتاب فقط به‌ذکر چند اثر ازآن دسته ازکتابها ونوشته‌هائی‌که دررشته حکمت عملی واخلاق ازآثار ایرانی به عربی ترجمه شده‌است می‌پردازیم .

آثار اخلاقی و تربیتی ایران

پیش از اسلام و پس از آن

ایرانیان در عصر ساسانی عشق و علاقهٔ زیادی به نوشته‌ها و گفته‌هائی که شامل مضامین اخلاقی ومتضمن پند وموعظه ونصیحت بوده است داشته‌اند . اینکه می‌گوئیم درعصرساسانی بدان‌جهت است‌که عصرساسانی عصر متصل به دوران اسلامی است وآنچه ازاین‌گونه آثار ایرانی به دوران اسلامی انتقال یافته از همین عصراست ، وگرنه دلیلی نیست‌که این‌گونه مضامین تربیتی واخلاقی از دورانی قدیمتر درایران رونق و رواجی نداشته است . نوشته‌اند علت این هم‌که ایرانیان عصر ساسانی دراستقبال از ترجمهٔ کلیله ودمنه از زبان هندی به زبان پهلوی چنان شور وشعفی ازخود نشان دادند این بود که آن کتاب هم دربیان مطالب اخلاقی شبیه همان‌کتابها ونوشته‌هائی بودکه درنصیحت وحکمت عملی درادبیات ایران درآن عصر وجود داشت .

این عشق و علاقهٔ ایرانیان به این‌گونه مضامین اخلاقی‌که از

همان دوران ساسانی معروف ومشهور بود درنوشته‌های مؤلفان اسلامی نیز انعکاس یافت ودرکتب ایشان هم اشاراتی به این مطلب دیده می‌شود . درنوشته‌های جاحظ مؤلف قرن سوم اسلامی آمده است که : «ایرانیان بسبب اهتمام وعنایتی‌که به‌این‌گونه مضامین داشته‌اندموعظه‌ها وپندهای عام‌المنفعه را هم مانند تاریخ حوادث بزرگ واموری‌که نشانهٔ سرفرازی وافتخاراتشان بوده علاوه برکتب بر صخره‌های عظیم نیز می‌نگاشته یا دربناهای بزرگ به یادگار می‌گذاشته‌اند .

همین مطلب یعنی نقش مطالب اخلاقی برسنگ به علت اهتمام بدانها درمقدمهٔ کتاب ادب‌الکبیر ابن‌مقفع نیزکه خود یکی ازترجمه‌های خوب آثار ساسانی است چنین آمده‌که : «گذشتگان‌بسبب شدت‌اهتمام به ثبت و ضبط تجارب خود اگرکسی درجائی بود که برمطلبی ازعلم یا سخنی نیك وصواب راه می‌یافت ووسیله‌ای برای ثبت وضبط آن‌نداشت آن را بر سینه صخره‌ها می‌نگاشت تا مبادا مرگ اورا دریابد وآن نکته‌ها ازآیندگان پوشیده ماند .» درمنظومهٔ‌کلیله ودمنهٔ رودکی شاعر معروف قرن سوم نیز این مطلب را به این مضمون می‌خوانیم :

مردمان بخرد اندر هر زمان   راه دانش را به هرگونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند   تا بسنگ اندر همی بنگاشتند

ابن‌الفقیه همدانی جغرافی‌نویس اسلامی که در قرن سوم می‌زیسته دربارهٔ صخرهٔ عظیمی درنزدیکی همدان شرحی نوشته و از نوشته‌اش پیداست که خود آن را دیده بوده ، بنابراین شرح در سینهٔ کوهی در نزدیکی همدان دوطاق بزرگ حجاری شده بود که در هر طاق سه لوح ازسنگ تراش تعبیه شده ودرهرلوحی بیست سطر درحِکَم ومواعظ نگاشته بوده است .

همین عشق و علاقه باعث شده بودکه درطراز لباسها و حاشیهٔ فرشها و کنارهٔ سفره‌ها یا درمیان بعضی ازظروف به جای نقش‌ونگار ویا

درضمن نقش‌ونگار سخنان کوتاه پندآمیز بنویسند . در تاریخها و کتابهای ادبی گاهی به عباراتی ازاین قبیل برمی‌خوریم که به گفتهٔ ناقلان ازیکی از همین محلها نقل شده‌اند . مسعودی از خوان بزرگی متعلق به انوشیروان گفتگو می‌کندکه برگرداگرد آن با جواهرگوناگون سخنان حکمت‌آمیز نوشته بودند . و در ادبیات فارسی منظومه‌ای در همین زمینه وجود دارد به نام «راحةالانسان» یا «پندنامهٔ انوشیروان» که بنا بر مقدمهٔ آن مطالبش پندهائی بوده که برتاج انوشیروان نگاشته بوده . و درخردنامه ازمؤلفات قرن چهارم یا پنجم هجری نکته‌هائی در همین زمینه آمده که طبق روایت آن کتاب ازلوحی زرین که درگنج شاپور یافته‌اند نقل شده ، ودرکتاب «روایات» زردشتی چهار اندرز نقل شده‌که نوشته‌اند بردستاری بزبان عجم نوشته بوده و روزی‌که مأمون خلیفه عباسی به‌آرامگاه انوشیروان رفته آن را درآنجا یافته است . واز این قبیل است سخنانی درهمین مضامین‌که در کتب ادبی نقل شده و نوشته‌اند که آنها را بر درِ قصر انوشیروان عادل هرروز سه‌بار منادی کردندی .

این روایات و نظایر اینها با قطع نظر ازبحث درجزئیات آنها نموداری هستند ازاعتبار و اهمیتی‌که این رشته ازمواعظ وآداب را درادبیات ایران بوده ورواجی‌که این آداب ومواعظ درزمان ساسانیان وپس ازآن داشته‌اند ، تاجائی که این‌گونه آداب وحکم را از خصائص فرهنگ ایران و شرق شمرده‌اند به همانگونه‌که فکر فلسفی را هم از خصوصیات فرهنگ یونان و غرب دانسته‌اند ، وآنچه را هم ازاین‌گونه سخنان حکمت‌آمیز درکتب ادب وتاریخ اسلامی به تنی چند ازفیلسوفان یونانی مانند سقراط وافلاطون ودیوجانس وبطلمیوس وفیثاغورس و ارسطو نسبت داده شده آنهارا هم زائیده روح‌شرقی ومتأثر ازهمین حکمت ایران وشرق شمرده‌اند نه تراوشی ازفکر یونانی .

بحث دربـاره اینکه چرا سخنان حکمت‌آمیز و مواعظ اخلاقی تا این حد درایران و شرق چه پیش از اسلام و چه پس از آن رواج و گسترش یافته تا جائی‌که آن را یکی ازوجوه امتیازفرهنگ شرق ازغرب دانسته‌اند با این‌که بحثی است سودمند وازلحاظ اجتماعی بسیارآموزنده ولی جای آن این‌جا نیست . چنان بحثی با بررسیهای دیگری دربارهٔ نظام اجتماعی ونوع حکومت ومسائل دیگر باید توأم شودکه خود موضوعی جداگانه خواهد بود . آنچه ما دراینجا درپی آن هستیم بررسی درسیر تاریخی این رشته از ادبیات ایران‌است ازدورهٔ ساسانی به دورهٔ اسلامی .



درضمن نوشته‌هائی که به زبان پهلوی از روزگاران پیشین برجای مانده چند نوشته ورساله هم از نوع همین سخنان حکمت‌آمیز ومواعظ اخلاقی دیده می‌شودکه معمولاً بنام «اندرزنامه» یا «پندنامه» خوانده می‌شوند . تاریخ تدوین این رساله‌ها را به صورت کنونـی هرچند ازقرنهای نخستین اسلامی دانسته‌اند ولی شاید دراین امرشکی نباشدکه محتوا ومطالب آنها همه از آثار ایرانی قبل ازاسلام است . و بدون تردید می‌توان آنهارا نمونه‌هائی ازآنچه درادبیات ساسانی ازاین نوع وجود داشته به شمار آورد . ازاین نوشته‌ها آنچه ضمن متنهای پهلوی به چاپ رسیده ویادر مآخذ زردشتی نامی ازآنها برجای مانده می‌توان اینهارا نام برد . «اندرزآذرپاد مهراسپندان» و«اندرززردتشت پسر آذرپاد مهراسپندان» و «انـدرز آذرپاد زرتشتان نـوهٔ آذرپاد مهراسپندان» . این هرسه به‌ترتیب موبدان‌موبدایران‌بودند درروزگاران شاپور دوم (۳۱۰ ـ ۳۷۹ میلادی) واردشیردوم (۳۷۹ ـ ۳۸۳ . میلادی) ویزدگرد اول (۳۹۹ ـ ٤۲۰ میلادی) و نیز «اندرز اوشنرداناك» و «اندرز بخت آفرید» و «اندرز بزرگمهر» و «اندرز آذرفرنبغ» و اندرز «پوریوتکیشان» و «اندرز خسرو قبادان» و «اندرز داناکان به

مزدیسنان» و «اندرز پیشینیکان» و «اندرز وهزاد فرخو پیروز» و «اندرز دستوربران به وهدینان» وچند متن کوچك دیگر .

این اندرزهاکه درمجموعهٔ متون پهلوی به چاپ رسیده غالب آنها به زبان فارسی هم ترجمه شده‌اند که در دست است . مطلبی که دربارهٔ آنها گفتنی است این است‌که آنچه ازاین رساله‌ها و نوشته‌ها در زبان پهلوی باقی مانده و در دست است نسبت به آنچه درقرنهای نخستین اسلامی اززبان فارسی ساسانی به عربی ترجمه شده بسیار ناچیز است ، زیرا درضمن آثار ترجمه شده به عربی به نام‌کتابها ورساله‌هائی برمی‌خوریم که هیچ خبر و اثری ازآنها درادبیات موجود پهلوی نیست ، حتی‌آن قسمت‌از نوشته‌های اخلاقی ساسانی‌که آثاری‌ازترجمهٔ عربی‌آنها تا به امروز باقی مانده ازلحاظ کیفیت وکمیت قابل قیاس با این نوشته‌های بازماندهٔ پهلوی نیستند ، وبه همین جهت است‌که چهرهٔ ادبی واخلاقی دورهٔ ساسانی را ازخلال همین ترجمه‌های عربی خیلی روشن‌تر وبهتر ازآنچه ازخلال نوشته‌های پهلوی دیده می‌شود می‌توان دید .



ترجمهٔ آثار اخلاقی وتربیتی ایران به زبان عربی ازهمان‌قرنهای نخستین اسلامی آغاز شد ودرجامعهٔ عربی واسلامی با استقبالی نیك روبروگردید ، و دیری نگذشت‌که آن ترجمه‌هاکه به دست نویسندگان زبردستی همچون ابن‌مقفع و دیگران جامهٔ عبارت پوشیده بود ازآثار برگزیدهٔ زبان وادب عربی بشمار رفت وبرشهرت ادب وحکمت ایران درجهان‌اسلام افزود . اعراب ازقدیم وحتی پیش‌ازنقل این‌آثارهم ایرانیان را به‌ادب وحکمت می‌شناختند وحتی دردوران فتوحات وجنگ وجهادهم باز دهقانان دانشمند زردشتی را درنزد امرای با علم وفرهنگ عرب ارزش واحترامی بوده است ، در تاریخ سیستان درذکر حوادث سال شصت و چهاروشصت‌وپنج هجری یعنی دورانی که هنوز عصر فتوحات بپایان

نرسیده و دوران استقرار وآرامش ونقل‌و ترجمه آثار علمی و ادبی نرسیده بود دربارهٔ عبدالعزیزبن عبدالله‌که درزمان خلافت عبدالله‌بن زبیر از سوی او والی سیستان بوده چنین می‌خوانیم : «وی مردی بود عالم واهل علم را دوست داشتی . پس روزی رستم‌بن هرمزدالمجوسی پیش او اندر شد و بنشست و متکلم سیستان او بوده بود ، گفت دهاقین را سخنان حکمت باشد ما را ازآن چیزی بگو» .

استقبال نیکی‌که درجامعه عربی اسلامی ازکتب اخلاقی وتربیتی ایران شد یکی بدان جهت بودکه همانطورکه درتعریف حکمت‌گفته‌اند، حکمت یعنی آنچه مربوط به تهذیب نفس واخلاق و تربیت ویا علوم دیگر می‌شود با تغییر ادیان تغییر نمی‌پذیرد ، و بگفته مسکویه «خرد مردمان درهمه‌جا به‌یك راه منتهی می‌شوند و با اختلاف سرزمینها وتغییر احوال وگذشت زمان تغییری درآنها روی نخواهد داد» واز همین‌جا است که اصول اخلاق و تربیت و تهذیب نفس یکی از اصول اساسی هر دین ومذهب است . وچون دردین اسلام هم به اندوختن حکمت وکسب مکارم اخلاق تحریص وترغیب فراوان شده بدین جهت نوشته‌های ایران هم درمواعظ وادب وحکمت پس از ترجمهٔ به‌عربی درجهان عرب و اسلام محیطی مساعد ومناسب یافتند زیرا محتوا ومطالب آنها نه تنها با تعالیم اسلامی منافات نداشت بلکه همانها بود که اسلام هم بدانها صحه می‌گذاشت ومردم را بکسب آنها و فضائل اخلاقی دعوت می‌نمود .

ودیگر از علل استقبال اعراب ازکتب اخلاقی و تربیتی ایران‌این بود که با تحول خلافت اسلامی به‌صورت دولت وبه وجود آمدن‌طبقه‌ای از فرمان‌روایان و دیوانیان ، هم آگاهی بر راه و رسم‌کشورداری برای آنها ضروری می‌نمود و هم اطلاع وبرخورداری از نوعی ادب وتربیت که شایستهٔ این طبقه و وجه امتیاز آنها ازعامه مردم باشد ، واین‌ها هم چیزهائی بودندکه کتب و نوشته‌های ایران آنها را در دسترس ایشان

می‌گذاشتند و واسطه‌این کارهم‌چنانکه گفتیم دبیران‌ووزیران‌ونویسندگان ایرانی ِ عربی‌نویس بودندکه بیشتر ازهمه با این مطالب سروکار داشتند. وبه همین سبب‌بودکه «آداب ایرانیان» یکی‌ازاصول فرهنگ‌وتربیت طبقه اشراف و بزرگزادگان و وزیران و دبیران دستگاه خلافت و حتی خلفا وجانشینان آنهاگردید.

ازگفتهٔ هارون‌الرشید خطاب به علی‌بن حمزهٔ کسائی آموزگار فرزندانش امین و مأمون این عبارت نقل شده : « ای علی‌بن حمزه ما تو را درمرتبتی قرار دادیم‌که همت خودت تو را بدانجا نمی‌رساند. بنابراین از بین اشعار آنچه را عفت کلام درآنها بیشتر است، و ازمیان احادیث آنچه را که بیشتر محاسن اخلاقی را در خود جمع دارد برای ما روایت‌کن، و با ما ازآداب ایرانیان و هندیان بازگوی. » علی‌بن‌حمزهٔ کسائی یکی از ایرانیان دانشمند بود که در لغت و نحو و صرف عربی سرآمد روزگار خود بود وهمو بودکه پیشوائی پیروان مکتب معروف کوفه را در نحو داشت. ووقتی هم که معلم‌الواثق بالله از خلیفه پرسید که به او چه بیاموزد خلیفه‌گفت: «به او کلام خداوند را بیاموز و اورا وادار تا عهد اردشیر را بخواند وکتاب کلیله و دمنه را ازبرکند». عهد اردشیر که دراینجا پس ازکلام خدا آموختن آن به ولی عهد توصیه شده یکی ازهمین کتب ادب وحکمت ایرانی است که به عربی ترجمه شده بود، کلیله ودمنه هم یکی دیگر ازهمین کتب است‌که از فارسی ساسانی ترجمه شده بود وهرچند اصلا چنانکه معروف است از هند به ایران آورده شده ولی پس‌ازترجمهٔ آن به فارسی با حکمت و ادب ایران آمیخته شده بود.

این‌گونه‌کتابها رفته رفته درمحیط عربی واسلامی ودردستگاه خلفا و وزیران و دبیران آن اندازه قدروقیمت یافتندکه مطالب آنهارا با

عشق وعلاقه می‌آموختند ، وبرای سهولت حفظ بعضی ازآنها را به شعر عربی نیز منظوم می‌ساختند . ازجمله کتابهائی‌که بنظم درآمد یکی کتاب عهد اردشیر بودکه آن را احمدبن یحیی بلاذری به شعر درآورد ، ودیگر کتاب کلیله ودمنه بود که آن را با کتاب سرگذشت انوشروان ابان‌بن عبدالحمید لاحقی به تشویق یحیی‌بن خالد برمکی منظوم ساخت . و بعضی ازاین ترجمه‌ها درصدر آثار ادبی و تربیتی عربی قرار گرفتند چنانکه در قرن‌چهارم از پنج کتابی‌که به گفته ابن‌ندیم همه علماو فضلا برخوبی آنها همداستان بوده‌اند سه‌کتاب آن ازجملهٔ همین آثار ترجمه شدهٔایرانی بوده است .

درنتیجه حسن قبولی‌که کتب اخلاقی و تربیتی ایران در ادبیات عربی واسلامی یافت کم‌کم اسامی‌کسانی هم‌که درادبیات ساسانی گفته‌ها و نوشته‌هائی دراین زمینه‌ها اززبان آنها روایت می‌شد مانند انوشیروان وبوذرجمهر وهوشنگ و بهمن وآذرباد درکتب ادبی وتعلیمی عربی در ردیف حکمای اسلامی‌وعربی درآمدند ، وسخنان حکمت‌آمیز ایشان هم مانند اقوال و حِکَم بزرگان عرب واسلام روایت می‌شد. وحتی سخنان حکمت‌آمیز منقول از بعضی از بزرگان ایرانی برآنچه ازحکمای عرب واسلام روایت می‌شد پیشی‌گرفت ، چنانکه به‌گفته بعضی ازمحققان معاصر عرب شخصیت انوشروان ، ازلحاظ نقل حِکَم ومواعظ از او ، درمآخذ عربی واسلامی پس‌از علی‌بن ابیطالب (ع) بزرگترین شخصیت است . وبه همین جهت نیز روایات اخلاقی وسخنان حکیمانه حکمای ایران باآنچه ازحکمای عرب وبزرگان‌اسلام روایت می‌شد درهم‌آمیخت وبتدریج بسیاری ازآثار منقول ازفارسی جزء امثال وحکم عربی درآمد یا برعکس . وازهمین‌رو است‌که درضمن آنچه ازکتب ایرانی درمآخذ عربی نقل شده مطالب بسیاری دیده می‌شودکه نظائر آنها را درمآخذ اسلامی متأخر نیز بفراوانی می‌توان یافت .

ادب و حکمت
در قرنهای نخستین اسلامی

نوشته‌هائی راکه درزمینه‌های اخلاقی وتربیتی از دورهٔ ساسانی به زبان عربی بر گردانده‌اند دراین زبان با عناوین مختلفی‌مانند «موعظه» و «وصیت» و «ادب» و«حکمت» وغالباً به‌صورت جمع یعنی «مواعظ» و «وصایا» و «آداب» و «حِکَم» خوانده‌اند. آنچه درزبان عربی با این عناوین خوانده می‌شود شامل آن دسته ازنوشته‌هائی است‌که موضوع آنها تهذیب نفس وتذکیه روح وتربیت انسان است بدانسان‌که ازلحاظ فردی و اجتماعی دارای منشی نیك و روشی شایسته شود و به خصلتهای پسندیده وفضائلی‌که ازآنها به «مکارم اخلاق» تعبیر می‌شود آراسته گردد. «موعظه» و «وصیت» ترجمه عربی «اندرز» و «پند» فارسی است که غالب کتابهای اخلاقی دورهٔ ساسانی چنانکه دیدیم به این نامها خوانده می‌شده‌اند. وبه همین جهت هم آن‌کتابها ومطالب آنها درعربی

با عنوان «مواعظ» و «وصایا» معروف شدند مانند «مواعظ آذرباد» و «وصایا انوشروان» وغیره . اما دو کلمهٔ ادب وحکمت که درزبان عربی برای این گونه آثار ایرانی به کاررفته‌اند احتیاج به توضیح بیشتری دارند.



استعمال کلمهٔ ادب ومشتقات آن در زبان عربی قدیم نیست ، این کلمه پیش‌ازاسلام دراین زبان وجود نداشته ودرقرآن مجید هم استعمال نشده، بعضی ازعلمای لغت عربی آن‌را ازالفاظ دخیله شمرده‌اند یعنی کلماتی که اصلاً عربی نیستند واز زبانهای دیگر وارد آن شده‌اند . وبه همین علت که ریشهٔ اصلی آن‌را در زبان عربی نیافته‌اند برخی از محققان معاصر آن را از یك اصل یونانی وبرخی دیگر آن را از یك ریشهٔ ایرانی دانسته‌اند . ما دراینجا به این بحث لغوی کاری نداریم و ازذکر این مطلب هم فقط قصد ما این است که خواننده را به این نکته توجه دهیم که کلمهٔ ادب ازهراصل وریشه‌ای باشد رواج آن درزبان عربی با دورانی که نوشته‌های اخلاقی ساسانی به عربی ترجمه می‌شده مقارن بوده ، ومصداق این کلمه هم درآن دوران بیشتر ازنوع همان نوشته‌ها ومطالبی بوده که ازکتابهای اخلاقی ایرانی به عربی ترجمه می‌شده‌است .

برای توضیح این مطلب باید به این نکته توجه کنیم که کلمهٔ ادب (وجمع آن آداب) هرچند درزبان عربی معاصر به جای کلمهٔ Littérature فرنگی به کار می‌رود وما آن‌را درفارسی‌امروز «ادبیات» می گوئیم ، ولی در دوره‌ای که ما ازآن گفتگو می‌کنیم یعنی درقرنهای نخستین اسلامی ادب به‌این معنی به کار نمی‌رفته بلکه به گفته‌ها ونوشته‌هائی اطلاق می‌شده که متضمن مطالبی درزمینه‌های اخلاقی وتربیتی بوده وهدف آنها هم چنانکه گفتیم تصفیه روح و تذکیه نفس وحسن رفتار وگفتار وآگاهی ازآیین سخن گوئی و مردم‌داری و به خصوص معاشرت با بزرگان و پادشاهان و معرفت به‌فرهنگ وهنر ایشان بوده‌است . واینها همان معانی

هستندکه ازکتب اخلاقی ایران استنباط می‌شده وتا حدی نزدیك به همین معنی است‌که ما امروز ازکلمهٔ ادب می‌فهمیم نه ازکلمهٔ ادبیات . و اینکه گفتیم مصداق این‌کلمه درقرنهای نخستین اسلامی بیشتر همان‌کتابهائی بودند که اززبان فارسی ساسانی ترجمه می‌شدند بدین جهت است که آنچه را ابن‌مقفع دراین زمینه‌ها از ادبیات ساسانی بعربی ترجمه کرد نه تنها به عنوان «آداب» خوانده شد بلکه این کلمه برای آن کتابها به صورت اسم خاص درآمد وآن نوشته‌ها را با عنوان «آداب ابن‌مقفع» خواندند ، زیرا مطالب این‌کتابها را نمونه کامل آن چیزی می‌دانستندکه ازکلمه ادب وآداب می‌فهمیدند. وقبل از ابن‌مقفع وکتابهای او درزبان عربی‌کتاب یا نوشته‌ای به نام یا عنوان «ادب» و«آداب» شناخته نیست.

کلمه «ادب» و «آداب» دراین دوره‌هائی که ما ازآن‌گفتگو می‌کنیم اگرهم بطور حصر دربارهٔ آثار اخلاقی ایران استعمال نمی‌شده ولی نوعی‌پیوستگی با آثارایرانی داشته است به‌طوریکه «آداب‌الفرس» ازتعبیرهای مأنوس ومتداول این دوره‌ها است ، وعلاوه برکتب ابن‌مقفع از بین سایر نوشته‌های دوره ساسانی آثاری که با عنوان ادب به زبان عربی ترجمه شده کم نیست چنانکه ترجمهٔ پندنامه بزرگمهر هم درعربی بنام «آداب بزرجمهر» معروف گردید .



واما حکمت کلمه‌ای است عربی‌الاصل ودراین زبان دارای سابقه‌ای کهن . این کلمه اگرچه بعدها به معنی فلسفه هم به‌کار رفت ولی درزبان عربی وتا قبل ازآشنائی مسلمانان با فلسفه یونانی معنای آن با فلسفه فرق داشت . حکمت از حُکم است و حکم عبارت است از داوری به عدل . کلمهٔ حکم به تدریج از معنی اصلی خودش خارج شد و بمعنی مطلق امرکردن و فرمان دادن شد اگرچه برخلاف عدل وانصاف هم باشد ، ولی معنی اصلی آن تمیز حق ازباطل وبازداشتن

ستمکار از ستمگری است، و به همین جهت بمعنی داوری و قضاوت به‌کار رفته و به همین‌معنی‌است حدیث شریف «الخلافة فی‌قریش والحُکم فی‌الانصار» (یعنی خلافت درقریش است و قضاوت درانصار) و ازآنجا که معمولاً داوری و تمیز حق ازباطل فقط در خور کسانی بوده که از علم وعقل ودوراندیشی وبصیرت وصفاتی از این قبیل بهرهٔ وافی داشته باشند بتدریج این قبیل صفات ومعانی هم در «حکمت» جمع شده و در کتابهای لغت معانی چندی از این قبیل برای آن ذکرکرده‌اند؛ مانند «سخن موافق حق، صواب امر، استواری، داد، دانش، بردباری، سخنی‌که از نادانی و سبکسری باز دارد.» وازهمین‌جا است‌که سخنان پندآمیز وآنچه راکه موجب افزایش خرد وبینش وباعث تذکیه نفس وتصفیه روح می‌گردد نیز با عنوان حکمت شناخته‌اند وپیران آزموده وبصیر وخردمند وبا تدبیر را هم بنام حکیم خوانده‌اند.

درقرآن مجیدکلمه حکمت وحکیم بسیار بکار رفته معانیی هم که ازآن اراده شده‌است همه دراین زمینه‌ها است، پندگرفتن وعبرت آموختن، پنددادن ونصیحت‌کردن وموعظه ودلالت، ودستورالعملهائی درتربیت وتهذیب‌نفس وحسن سلوك انسانی. پیش ازاسلام هم این‌گونه سخنان پندآمیز درمیان اعراب رونق ورواجی داشته واعراب با آن‌آشنا بوده‌اند، وچون دردوران اسلامی آثار اخلاقی ایران به عربی ترجمه شد واعراب آنهارا هم از همان مقوله یافتند آنهارا هم «حکمت» خواندند و دانایان ایرانی را نیز که چنین گفته‌هائی ازآنها روایت می‌شده و از موبدان وبزرگان دین زردشتی ویا ازپادشاهان تاریخی یا افسانه‌ای ایران بوده‌اند حکیم نامیدند. بعدها که فلسفه یونانی به جهان اسلام راه یافت بعضی ازعلما آن را هم حکمت نامیدند و کم‌کم مفهوم دولفظ حکمت وفلسفه که پیش ازاین برای بیان دو رشته متمایز وجدا از هم بکار می‌رفت دراصطلاح علما وفلاسفهٔ اسلامی به هم درآمیخت واین‌امر

باعث شد که رفته رفته مفهوم حکمت وقلمرو آن گسترش یابد تاجائیکه علاوه برمفاهیم سابق خود تمام رشته‌های علوم عقلی و فلسفه را هم شامل گردد .

درنتیجهٔ همین آمیختگی وگسترش بود که بمنظور تحدید اقسام مختلفی‌که مشمول آن می‌گردید حکمت را به اقسام مختلفی‌تقسیم کردند ؛ بدین ترتیب‌که نخست آن را به دوقسمت حکمت عملی وحکمت نظری منقسم ساختند ، وحکمت عملی را شامل سه رشته : یکی تربیت واخلاق ، ودوم تدبیر منزل وروابط خانواده ، وسوم سیاست‌کشورداری وروابط اجتماعی ، قرار دادند . وحکمت نظری را هم دارای سه قسمت الهیات وریاضیات وطبیعیات دانستند. ولی درکتاب حاضر مراد ازحکمت نه فلسفهٔ یونانی و نه هیچیك از رشته‌های علوم عقلی وحکمت نظری است ، بلکه همان معنائی است‌که این کلمه درآغاز اسلام وقرنهای نخستین اسلامی داشته ودرقرنهای بعد در تقسیمات حکمت ازآن به حکمت عملی تعبیر شده آن هم نه همه اقسام سه‌گانه آن بلکه فقط قسم اول آن که با عنوان تربیت واخلاق شناخته می‌شود .

برای توضیح این مطلب باید اضافه شود که ترجمه کتابها و نوشته‌های ایرانی دراین زمینه به دو دسته مشخص تقسیم می‌گردد یکی نوشته‌هائی‌که موضوع‌آنها چنانکه‌گفتیم بیشترتهذیب‌نفس وتذکیه روح وتربیت معنوی انسان‌است ، ودیگرنوشته‌هائی‌که علاوه برمضامین‌اخلاقی مطالب دیگری را هم درباب امور کشورداری ووظایف پادشاهی و آداب ورسوم و آیینهائی که دانستن آنهارا برای طبقه پادشاهان و فرمانروایان وکارگزاران آنها لازم می‌شمرده‌اند شامل بوده‌است . نوع اول همان است که دراقسام سه‌گانه حکمت عملی به عنوان اخلاق و تربیت ذکرشده ونوع دوم آن است‌که با عنوان سیاست مُدُن یا آیین کشورداری خوانده می‌شود . وگرچه در همهٔ نوشته‌های ساسانی این

مطالب بطورقطع از یکدیگر تفکیك نشده ودربعضی از آنها این دونوع مطالب تا حدی به هم آمیخته‌اند ولی اگر ازجزئیات صرفنظرکنیم بـا یك دید کلی در روش ومحتویات یك کتاب یا نوشته می‌توان آنرا از نوع اول یا دوم تشخیص داد ودرآن دسته قرار داد . وچون ضرورت دارد که برای فهم بهتر آثار ساسانی تا آنجا که ممکن است مطالب آنها ازهم تفکیك شود وجداگانه مورد بحث وبررسی قرار گیرد از این رو دراین کتاب چنانکه گفته شد فقط ازنوع اول این نوشته ها یعنی آنچه را که مطالب آنها یا اکثر مطالب آنها درتربیت واخلاق است گفتگو می‌شود وگفتگو از نوع دوم یعنی آثاری که درتدبیر وسیاست است به جای دیگر موکول می‌گردد .

برخی از آثار اخلاقی و تربیتی ایران
که به زبان عربی ترجمه شده

کتابها و نوشته‌هائی کــه در قرنهای نخستین اسلامی درزمینهٔ ادب وحکمت ازفارسی ساسانی به زبان عربی ترجمه شده وجزء ادبیات عربی گردیــده خیلی بیشتر ازآن مقداری بوده است که امروز از ترجمه‌های اینگونه نوشته‌ها در مآخذ عربی می‌توان یافت ، زیرا درهمین مآخذ غالباً به نام کتابهائی ازاین قبیل برمی‌خوریم که ترجمهٔ عربی آنها تا قرن چهارم و پنجم هجری هم باقی بوده ولی امروز هیچ اثری ازآنها دردست نیست . واگر این نامها هم برحسب اتفاق درآن مآخذ ذکر نشده وبدست ما نرسیده بودما امروز بطورقطع ازاینکه چنان کتابهائی هم وجود داشته بی‌خبربودیم به خصوص که درمتون پهلوی وفارسی‌هم نام یا اثری ازآنها برجای نمانده . البته ما دراینجا به شرح این دسته ازکتابها که تعداد آنها هم کم نیست نمی‌پردازیم ، ولی این مطلب را باید یادآوری کنیم‌که گمان نرود پرداختن به وصف وتعریف‌کتابهائی که امروز جز نام

وعنوان هیچ اثری ازآنها باقی نمانده کاری عبث وبیهوده است ، زیرا برای دست یافتن به اطلاعاتی دربارهٔ فرهنگ و ادب دورهٔ ساسانی همین نامها و عنوانها راهنمای بسیار مفیدی توانند بود ، و با بررسی و دقت درهمین نامها و توضیحات و معلومات دیگری‌که با آنها همراه است و یا از جای دیگـر بدست می‌آید اگر هم از محتوای آن کتابها نتوان اطلاعی بدست آورد لااقل می‌توان دربارهٔ نوع وکیفیت آن نوشته‌ها معلومات‌کلی ومفیدی‌کسب‌کرد . واگر درنظربگیریم‌که دربارهٔ جنبه‌های علمی و ادبی دورهٔ ساسانی اطلاعات ما کم و منابع ما محدود است ارزش همین اطلاعات کلی واجمالی هم بیشتر معلوم می‌شود . به هرحال‌چون بحث دراین آثار ازحوصلهٔ این کتاب خارج است ازذکر آنها دراینجا خودداری می‌کنیم وبه دسته دیگری می‌پردازیم که اثری ازترجمهٔ عربی آنها باقی مانده ودرحال حاضر به صورت‌کتابی مستقل ویا به صورت قطعاتی پراکنده درمآخذ قدیم عربی می‌توان به آنها دست یافت .



نوشته‌هائی را که ازاین نوع درمآخذ عربی یافت می‌شود می‌توان به دو دسته تقسیم‌کرد ؛ یك دسته آنهاکه نام‌گوینده یا نویسنده درآنها ذکر شده و معلوم است‌که منسوب به‌کدام یك از حکیمان یا بزرگان تاریخی یا داستانی ایران بوده‌اند ، ودسته دیگرآنهاکه‌گوینده یا نویسندهٔ آنها دراین‌مآخذی‌که دراختیارما است ذکرنشده وآنهارا معمولاً باعنوان «یکی از حکمای ایران» یا «یکی از پادشاهان ایران» بدون ذکر نام نقل وروایت‌کرده‌اند. دراینجا باید به‌این نکته هم توجه شودکه مآخذی که این قطعات درآنها نقل شده چون غالباً منتخباتی ازاین آثار را نقل کرده‌اند نه عین آنهارا بنابراین نباید ازاین‌که نام گوینده را دربعضی یا بسیاری ازاین قطعات نمی‌یابیم چنین استنباط کنیم که این قطعات در اصل یا درترجمهٔ اصلی هم دارای نام گوینده یا نویسنده نبوده‌اند .

بلکه این احتمال هم می‌رود که این قطعات نیز مستخرج ازکتاب یا نوشته‌هائی منسوب به یکی‌ازحکمای ایران بوده‌اند که درهنگام تلخیص یا اقتباس نام گوینده ازآنها حذف شده است. دراین کتاب به همان علتی‌که ذکر شد ما ازین دسته ازنوشته‌ها هم سخنی به میان نمی‌آوریم، بجز یك‌کتاب که چنانکه خواهیم دید به نام مترجم آن معروف شده.

واما دربارهٔ دسته اول یعنی آنها که نام گوینده یا نویسنده در آنها ذکرشده باید مطلب دیگری را هم اضافه کنیم وآن این است که درکتب ونوشته‌های اخلاقی وتربیتی معمولا آن اندازه که به مطالب و محتوای آنها توجه می‌کرده‌اند به صحت انتساب آنها به‌این یا آن حکیم یاگوینده توجه نداشته‌اند، وبه طوری‌که ازآثار منقول از نوشته‌های ساسانی برمی‌آید درادبیات آن دوره چند چهره یا چند نام به عنوان حکیم ودانا شهرت داشته‌اند واین شهرت جاذبه‌ای نیرومند بوده که بسیاری ازمضامین حکمت‌آمیز ودستورالعملهائی را که نتیجه تجارب اندیشمندان وپیران مجرب وآزموده درطی قرنهای‌متمادی بوده به‌سوی آنها جذب‌کند، وبه همین‌جهت اکثرمضامین حکمت‌آمیزودستورالعملهای اخلاقی وتربیتی ایران اززبان یکی از همین چهره‌های معروف نقل می‌شده است.

از نامهای معروفی‌که در ادبیات ساسانی گفته‌ها و نوشته‌هائی دراخلاق اززبان‌آنها روایت شده ازپادشاهان هوشنگ‌وبهمن وانوشروان وهرمز، واز موبدان آذرباد، واز وزیران بزرجمهر را باید نام برد. واگرنوشته‌هائی را هم‌که درقسمت تدبیر وسیاست قراردادیم به حساب بیاوریم باید نامهای منوچهر واردشیر بابکان وشاپور وچند تن دیگررا هم برآنها بیفزائیم. چنانکه ملاحظه می‌شود بعضی ازاین نامها مانند اردشیر وانوشروان وهرمز وبزرجمهر وآذرباد برطبق‌ضوابطی‌که دردست

داریم از اشخاص تاریخی ایران و ازمردان نامی دورهٔ ساسانی هستند وبعضی دیگرمانند هوشنگ ومنوچهر وبهمن ازپادشاهان داستانی‌ایرانند یعنی پادشاهانی‌که ما درتاریخ مورد استناد فعلی جای درست آنها را نمی‌شناسیم ولی در دورهٔ ساسانی ودوره‌های اسلامی وحتی تا این‌اواخر هم جزء پادشاهان تاریخی ایران به‌شمار می‌رفته‌اند ، تاریخی‌که امروز وقایع آنرا در زمرهٔ داستان‌ها جای میدهند .

بنا برآنچه گذشت آنچه درنوشته‌های منقول از آثار ساسانی مورد بحث و بررسی است اصل مطالب ومحتوای آنها است نه صحت انتساب آنها به اشخاص یا نامهائی که بدانها منسوب شده‌اند اگرچه آن نامها مانند انوشروان و بزرگمهر از اشخاص تاریخی باشند . وآنچه دربارهٔ این آثار بدون تردید می‌توان‌گفت این است‌که مجموعهٔ این آثار ثمره‌ای از تجارب فکری وعملی دانشمندان سلف ونموداری از اندیشهٔ حکمای قدیم ایران دربارهٔ صفات نیك و بد انسان و ضوابطی است که ایشان برای سعادت فرد وسلامت اجتماع داشته‌اند .



دراین کتاب ازهفت اثر ساسانی ازآنچه همه یا قسمتی ازترجمهٔ آنها در دست است‌گفتگو می‌شود واز هریك چندصفحه به عنوان نمونه به فارسی ترجمه ونقل می‌گردد . درترجمهٔ این قطعه‌ها هرچند بمقتضای روش عمومی این کتاب سعی شده‌که عبارات به صورتی مأنوس وساده ترجمه شود ولی‌کوشش اصلی براین بوده‌که تا حدامکان ساختمان اصلی جمله‌ها نیز حفظ شود ، زیرا آنچه دربارهٔ آثار قدیم علاوه برمحتوا ومفاهیم‌کلی آنها باید مورد توجه باشد کیفیت تعبیر ازآن مفاهیم و چگونگی بیان مطلب وساختمان جمله‌ها وعبارات است که خود برای درك بهتر اندیشه گذشتگان مفید ومؤثر است . وبه همین جهت است‌که ترجمه‌های فارسی بعضی ازاین‌قطعات‌که قبلاً بفارسی ترجمه شده دراینجا

مورد مراجعه و استفاده قرار نگرفته و ترجمه‌های این کتاب مستقیماً از اصل عربی آنها برگردانده شده‌اند . یکی از این هفت اثر کتابی است منسوب به هوشنگ و دوم قطعه‌ای است منسوب به بهمن و سوم قطعه‌ای است ازمواعظ آذرباد وچهارم قطعه‌ای است از «آداب بزرجمهر» وپنجم وششم دوقطعه است از انوشیروان وهفتم کتابی است ازترجمه‌های ابن‌مقفع .

چنانکه درضمن مراجعه به همین نمونه‌ها ملاحظه خواهد شد این چند قطعه دربیان مفاهیم اخلاقی دارای روشهای متفاوتند ، روشهائی که درکتب اخلاقی ساسانی معمول ودر دوره‌های اسلامی نیز متداول گشته‌اند. بعضی ازاین نوشته‌ها به صورت پرسش وپاسخندکه درعربی به نام « المسائل » خوانده شده‌اند ، و برخی به صورت سخنان کوتاه پندآمیزندکه نظائرآنها را درکلمات قصار منسوب به بزرگان وحکمای اسلامی نیز می‌بینیم ، وبعضی به صورت پندنامه‌ای از پدر بفرزند که نظائرآن درادبیات عربی وفارسی کم نیست ، ویك قطعه آن‌هم به صورت مذاکره دسته جمعی حکما و اندیشمندان است در مسائل اخلاقی که حلقه‌های بحث ومذاکره علمی را در دوره‌های اسلامی یا درمجالس بعضی ازخلفا وپادشاهان به خاطر می‌آورد ، وبعضی نیز به صورت یك قطعهٔ خطابی است با تمام خصوصیات وشرایط یك خطابه کامل .

جاودان خرد
ترجمهٔ عربی نامهٔ هوشنگ

یکی ازکتابهائی‌که در زمینهٔ ادب و اخلاق از فارسی ساسانی به عربی ترجمه شده وآثاری از آن در دست است کتابی است‌که هم درفارسی و هم درعربی به نام « جاودان خرد » خوانده شده و ظاهراً با عنوان «نامهٔ هوشنگ» نیز معروف بوده است . درمقدمه این‌کتاب چنین آمده :

«این کتاب یادگار هوشنگ شاه است همچون وصیتی به جانشینش ، که گنجور پسراسفندیار وزیرپادشاه ایرانشهر آن را اززبان کهن به زبان فارسی برگرداند وحسن‌بن سهل برادر فضل‌بن سهل ذوالریاستین آن را به زبان عربی ترجمه کرد» .

هوشنگ که این کتاب به او نسبت داده شده نام دومین پادشاه از سلسلهٔ پیشدادیان است که نخستین سلسله از پادشاهان داستانی

ایرانند . درتاریخ داستانی ایران هوشنگ تنها یك شاه وفرمان‌روا نبوده بلکه دانائی هوشمند وحکیمی با درایت ومعلمی مهربان نیز بوده که مردم را به‌کارهای نیك واداشته ودر چهل‌سال پادشاهی خود درتربیت وراهنمائی آنان ونشان دادن راه زندگی بهتر وکشف وسائل عمران و آبادی جهان کوشیده‌است. درهمین‌تاریخ داستانی کشف بسیاری‌ازچیزها که درتاریخ تمدن‌بشر ازعوامل بسیارمهم به شماررفته‌اند ازقبیل‌استخراج آهن از سنگ ، و یاد دادن آهنگری و ساختن ابزار زندگی ازآهن ، ومهارکردن آبها برای استفاده درکشت و زرع ، و یاد دادن تخم‌پاشی و کشاورزی و تهیه نان ازگندم ، وکشف آتش ، و رام‌کردن حیوانات وبکارگرفتن آنها درکشاورزی ، واستفاده ازگوشت وپوست آنها برای خوراك وپوشاك ، به او نسبت داده شده‌است .

این‌کارها و علم وحکمتی که وی درتاریخ داستانی ایران بدان شهرت یافته است باعث‌گردیده‌که سخنانی هم درحکمت و ادب واخلاق، که معمولاً به حکیمان و دانایان نسبت می‌داده‌اند به او نیز نسبت دهند. وبدین ترتیب درادبیات سنتی ایران کتابی درهمین زمینه‌ها به نام آن شاه به وجود آمده که همین کتاب جاودان خرد یا نامهٔ هوشنگ است .

درمقدمه ترجمهٔ عربی کتاب جاویدان خرد ازآن تجلیل فراوان شده وکیفیت دست یافتن به‌آن با حکایتی توأم گردیده‌که هرچند خالی از افسانه نیست ولی در هرحال نموداری ازنحوهٔ دید پیشینیان به این‌گونه آثار اخلاقی است که معمولاً برای جلب توجه خوانندگان به ارج واهمیت آنها چنین حکایاتی درمقدمه آنها نقل می‌کرده‌اند . این کتاب را مسکویه از کتابی منسوب به جاحظ نقل کرده و با استناد به روایت جاحظ ترجمهٔ این کتاب به زبان عربی درحدود سال ۲۰۴ هجری صورت گرفته است .

چنانکه دیدیم ودرمقدمه‌کتاب آمده مترجم این‌کتاب حسن بن

سهل بوده . حسن پسر سهل بن عبدالله سرخسی است که مأمون پس از قتل برادرش فضل اورا به وزارت برگزید ، وسپس دختر او پوران را به‌زنی گرفت و شکوه وجلال عروسی او به اندازه‌ای چشم‌گیر وخیره‌کننده بوده که درکتب تاریخ و ادب عربی با اوصافی مبالغه‌آمیز یاد شده ، و نوشته‌اند که در هیچ عصر ودوره‌ای درتاریخ نظیر آن جشنها دیده نشده است. حسن درعصرمأمون هنوزنواسلام بود . گفته‌اندکه وی‌درسال ۱۹۰ هجری بدست مأمون اسلام آورد و بعضی نیز گفته‌اند که پدرش سهل بدست مهدی خلیفه عباسی مسلمان شده ودرهرحال انتقال این خاندان از دیانت زردشتی به اسلام ازنیمه دوم قرن دوم هجری پیش‌تر نمی‌رود.

این قطعه که اکنون به جاودان خرد معروف است در مقدمهٔ کتاب بزرگتری قراردارد که مسکویه درهمین زمینه تألیف کرده وآن کتاب هم به مناسبت همین قطعه‌که درمقدمه آن قرارگرفته بنام جاودان خرد معروف گشته است . ازمقدمه این قطعه چنین برمی‌آیدکه این قطعه ترجمه عربی قسمتی ازکتاب بزرگتری بوده‌که همهٔ آن دردسترس حسن‌بن سهل مترجم عربی آن قرار نگرفته است ، مسکویه درمقدمهٔ کتاب خود دربارهٔ این‌کتاب چنین نوشته است :

من درجوانی کتابی از ابوعثمان جاحظ خوانده بودم به نام «استطالةالفهم» که در آن از کتابی به نام «جاودان خرد» نام برده بود ودر بزرگداشت آن بیش از آنچه درنظائر آن معمول است سخن‌گفته بود . پس من پیوسته درشهرهائی‌که می‌گشتم باحرص وولع درجستجوی آن بودم تا اینکه آن را در فارس نزد مؤبدان موبد یافتم . چون درآن نگریستم نظیرمطالب آن را درحکمتهای ایران وهند وعرب و روم فراوان یافتم ، گرچه این‌کتاب قدیمترین آنها و ازلحاظ زمان مقدم برهمهٔ آنها است . . . ازاین رو برآن شدم که ازآن به همان صورت‌که هست نسخه‌ای برگیرم وسپس تمام آن چیزهائی را هم که از وصایا و آداب

چهار ملت دیگر یعنی ایران و هند وعرب وروم دردست است برآن بیفزایم تا نوخاستگان‌را ادب‌آموزد ودانشمندان‌را برای‌آنچه درحکمتها و دانشها آموخته‌اند یادآوری وتذکری باشد .

مسکویه‌که این‌کتاب وچندکتاب دیگر ازآثار اخلاقی ساسانی‌را دراین مجموعهٔ خود گرد آورده وهمین امر هم باعث حفظ آن آثار از تلف گردیده یکی از علمای بزرگ حکمت و اخلاق در اسلام است ، وبرای همه‌کسانی‌که با حکمت واخلاق چه در اسلام وچه قبل از اسلام سروکار دارند لازم است که او وآثارش را بشناسند . وی درقرن‌چهارم واوایل قرن‌پنجم هجری می‌زیسته وازخاندانی ایرانی بوده‌که دردستگاه ابن‌عمید وپسرش‌ابوالفتح بکار دبیری می‌پرداخته‌است. وچنانکه خود او نوشته مدت هفت سال شبانه‌روز درخدمت ابن‌عمید وزیررکن‌الدوله بسر برده وسرپرستی کتابخانهٔ بزرگ اورا برعهده داشته و به همین جهت به «خازن» معروف شده است . مسکویه ازکتابخانه بزرگ ابن عمید که ظاهراً شامل مجموعه‌های مهمی ازکتابها ورساله‌های اخلاقی پیشینیان هم بوده استفاده فراوان برده وبه همین جهت است که در مؤلفات او آثاری ازنوشته‌های ساسانی می‌یابیم که درمؤلفات دیگر اسلامی دیده نمی‌شود .

وی گذشته از مقام ادبی که داشته ازحکمای بنام واز مورخان صاحب‌نظر عالم اسلامی نیز بشمار می‌رفته است . در رشته تاریخ کتاب معروف او تجارب‌الامم‌که شامل یك دوره تاریخ عمومی است و به‌سال ۳۷۲ یعنی سال وفات عضدالدوله ختم میشود در مجموعهٔ تواریخ اسلامی دارای اهمیت واعتباری خاص است . و دررشته حکمت عملی و اخلاق نیز به جز این‌کتاب جاودان خردکه خود مجموعهٔارزنده‌ای از حکمت واخلاق است کتابهای دیگری نیز تألیف کرده مانند کتاب

«الفوزالاکبر» و کتاب «الفوزالاصغر» و کتاب «ترتیب‌العادات فی الاخلاق والسیاسة» ومهمتر ازهمهٔ اینها کتاب معروف «تهذیب‌الاخلاق» اواست که در همهٔ دوره های اسلامی به عنوان یکی ازکتب اساسی در حکمت عملی واخلاق شناخته شده است .

ازمیان همهٔ مؤلفات مسکویه دراین زمینه این دوکتاب یعنی «تهذیب‌الاخلاق» و «جاودان خرد» دارای‌اهمیت وخصوصیاتی‌جداگانه هستند ، زیرا مسکویه درکتاب نخستین سعی‌کرده‌است اخلاق‌را براساس علمی ومنطقی وترتیب تعلیمی وآموزشی استوار سازد وبه همین جهت بیشتر به‌بیان اصول ومبانی علم اخلاق پرداخته است ولی‌کتاب جاودان خرد خودرا به ذکر جزئیات آداب ودستورالعملهائی که درزندگی روزانه وروابط اجتماعی افراد مورد عمل‌است اختصاص داده . وچنانکه خود گوید این کار را به تقلید ازجاودان خرد ساسانی یعنی همین نامهٔ هوشنگ کرده است .

پس ازاین توضیح مختصراینک بپردازیم به ذکرنمونه‌ای ازآداب وحِکَم مستخرج ازجاودان خرد ساسانی یا نامهٔ هوشنگ .



بهترین نعمتی‌که دراین جهان به بندگان عطا شده حکمت است ، وبهترین چیزی‌که درآن جهان بدیشان داده شده آمرزش‌است ، وبهترین چیزی‌که درسرشت انسان نهاده شده تربیت‌پذیری است ، وبهترین چیزی‌که مردم خواستار آنند عافیت‌است،وبهترین‌سخنی‌که‌گفته‌شده‌کلمهٔ‌توحیداست.



علم با عمل پای‌گیرد ، وعمل با سنت ، و سنت صحیح پای‌بند شدن به اعتدال ومیانه‌روی است .



چهارچیز است که موجب نیرو گردد . تن‌درستی ، و بی‌نیازی ، و عزم و اراده ، و توفیق .



طمع از دل بیرون‌کن تا بند ازپای خود بگشائی و تن خویش را آسایش بخشی .



چون مدت عمر بپایان رسد فرصت ازدست برود پس پیش ازفوت وقت تدبیری کن وبرای همنشینی با نیکان فرصت غنیمت شمار.



سه چیزاست‌که با سه چیز بدست نیاید : مال با آرزو ، و جوانی با رنگ کردن مو ، و تن‌درستی با دارو .



هشت خصلت است‌که درسرشت مردم نادان است : است :

خشم بی‌سبب ، وبخشش بی‌جا ، ورنج‌بردن درامر باطل ، وتمیزندادن دوست ازدشمن ، و رازخویش به نااهل گفتن ، وبه ناآزموده اعتمادکردن ، وبه‌کسی‌که ازعقل ووفا عاری است‌گمان نیك بردن ، وپرگوئی‌کردن .



مرد دوراندیش دربرابر امری که برای او تصمیم گرفتن درآن امر دشوارگردد مانندکسی است‌که مرواریدی در زمینی گم کرده باشد پس خاك موضعی‌که مروارید در آنجا بزمین افتاده وگم شده بتمامی جمع‌کند و به غربال بیزد تا آن را پیدا کند . مرد دوراندیش نیز همه راه‌حلهائی

که برای آن امر دشوار بنظر او می‌رسد جمع می‌کند آنگاه یك یك آنهارا می‌سنجد وآنچه ناصواب است به دورمی‌افکند تا سرانجام به رأی صواب رسد .



زیردستان را با بخشش ، وهمردیفان را با انصاف، و زبَردستان را با حفظ احترام پشتیبان خود ساز ، و بدین سان زمام تدبیر را دردست خواهی داشت .



مرد کامل آن است که بی‌نیازی ومال اورا به تکبر و نخوت نکشاند ، ودر فقر ونیازمندی ضعف وزبونی نشان ندهد . ومصیبتها اورا ازجای نبرند ، وازحوادث ایام غافل ننشیند ، و به هرکاری دست می‌زند عاقبت آن را از نظر دور ندارد .



کسی که قدر خویشتن نداند قدردیگران را هرگز نشناسد .



کسی‌که ازکارخویش سرباز زند روزی ناچار شود که به‌کار دیگران تن دردهد .



کسی‌که از پدر ومادر خویش فرمان نبرد از خرد بی‌بهره است .



اگر عدل برظلم غالب نباشد پیوسته انواع بلیات وآفات روی آورد .

✶

هیچ‌چیز چون ادامهٔ ظلم زوال نعمت وسرعت انتقام را نزدیك نسازد .

✶

با مقدم داشتن دیگران برخویشتن دیگران را بندهٔ خویش ساز .

✶

بکمك دوستان صدیق می‌توان برمشکلات غلبه‌کرد.

✶

با دیدارها دوستیها افزون گردد .

✶

کسی که از بدرفتاری دیگران آزرده نشود نیکی هم دراو بی اثر ماند .

✶

حسود به بزرگی نرسد .

✶

کسی‌که با حق به نزاع برخیزد مغلوب گردد .

✶

کسی‌که مشورت کند ازلغزش ایمن ماند ، وآنکه به رأی خود غره شود درخطا افتد .

✶

کسی‌که جامهٔ شرم پوشد عیبش برمردم پوشیده ماند .

✶

بهترین ادبها آن است که آدمی به ادب خود بـر

دیگران فخر نفروشد ، و با کسی‌که تاب مقاومت اورا ندارد زورآزمائی نکند ، وچون به طلب علم برخاست درآن سستی روا ندارد .



سه دسته ازمردمند که در غربت به تنهائی دچار نشوند ومردم آنهارا در همه‌جا گرامی دارند . مرد دلیر هرکجاکه رود ، زیرا مردمان به دلیری‌وبی‌باکی‌او نیازمندند. ودانشمند درهرکجاکه باشد ، زیرا مردم به دانش وخرد او نیاز دارند ، وکسی‌که نیکوسخن وخوش‌گفتار باشد ، زیرا سخن ملایم وزبان خوش پروانهٔ ورود او به همه‌جاست .

پس اگر در سرشت خویش از دلیری و بی‌باکی برخوردار نیستی باری ازکسب دانش وخواندن کتاب غافل مباش ، زیراکتابها مجموعهٔ علم وآدابی هستندکه پیشینیان آنهارا دریافته و به بند الفاظ کشیده‌اند تا برخرد و دانش تو بیفزایند .

حکم لبهمن الملک

ترجمهٔ سخنان حکمت آمیز در مجلس شاه بهمن

بهمن که دراوستا به صورت وهومنه (Vohu-Manah) آمده و صورتی کهن از «به‌منش» است نام یکی ازامشاسپندان یعنی ازفرشتگان بزرگ دین زردشت است . بهمن در جهان مینوی نمایندهٔ منش نیك اهورامزدا و در جهان خاکی نگهبان چارپایان سودمند است . پاسبانی یازدهمین ماه ازسال ودومین روز ازماه با امشاسپند بهمن‌است. وچنانکه درایران معمول بوده که چون نام ماه و روز برهم می‌افتاده آن روز را جشن می‌گرفته‌اند روز دوم از ماه بهمن هرسال هم جشنی بوده که به نام جشن بهمنگان خوانده می‌شده ، واین جشن مانند دو جشن نوروز و مهرگان از جشنهای بزرگ ایران به شمار می‌رفته ، و پس از اسلام مانند آن دو جشن دیگر تا قرنها همچنان باقی وپابرجا بوده ودر عربی بنام بهمنجنه معرّب ومعروف شده‌است .

واما در تاریخ داستانی ایران بهمن نام پسر اسفندیار پسر

گشتاسب از پادشاهان اخیر خاندان کیانی است . این بهمن نام دیگرش اردشیر است و همو است که به اردشیر درازدست معروف شده و در بهمن یشت از نوشته‌های پهلوی با نام کی ارتخشر خوانده شده که همین نام در مآخذ عربی اسلامی به صورت کی‌اردشیر ذکر شده . ظاهراً لفظ بهمن به صورت وصف بانام این اردشیرتوأم شده و به‌صورت «بهمن اردشیر» درآمده که به معنی اردشیر نیك‌منش است . وکم‌کم صفت جای اسم را گرفته است .

درتاریخ داستانی ودر داستانهای پهلوانی ایران بهمن دارای نام و آوازه‌ای بزرگ بوده . نام بهمن با داستان بزرگترین پهلوان داستانی ایران یعنی‌رستم ودودمان سام نریمان درهم‌آمیخته ودربسیاری از داستانهای مربوط به این دودمان نام او درمیان است . و همو است که پس‌از کشته شدن رستم شوکت خاندان رستم وزال و سام نریمان را درهم شکست‌و نام وآوازهٔ آنهارا فرو نشاند . در داستانهای‌پهلوانی ایران داستانی هم به نام همین بهمن وجود داشته که در اواخر سدهٔ پنجم یا اوائل سده ششم هجری آن را شاعری به نام حکیم ایرانشاه‌بن ابی‌الخیر به نام «بهمن نامه» به نظم درآورده است .

تاریخ داستانی سلسلهٔ کیانیان از دوران سلطنت بهمن پسراسفندیار کم‌کم به‌تاریخ رسمی سلسلهٔ هخامنشی نزدیك میشود بطوری که آخرین پادشاه سلسلهٔ کیانی یعنی دارای دارایان نوادهٔ همین بهمن با آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی یعنی داریوش تاریخ وسر گذشت مشترکی دارند، ومی‌توان گفت ازاین زمان است‌که تاریخ داستانی ایران با تاریخ رسمی آن یکی میشود و وقایع تاریخی جای وقایع داستانی‌را می گیرد . درتاریخ داستانی ایران حملهٔ اسکندر به ایران درزمان دارای دارایان اتفاق می‌افتد همین دارا است‌که درجنگ با اسکندر به شکست دچار می‌شود وبه دست دوتن ازخاصان خود به قتل می‌رسد ، واین وقایع درتاریخ رسمی ایران

سرگذشت داریوش آخرین پادشاه هخامنشی است .

درنتیجه آمیخته شدن روایات داستانی با وقایع تاریخی اخبار وروایات مربوط به بهمن وجانشینان او بسیار درهم ریخته و جا به جا شده ، ولی به هرحال در تاریخ سنتی ایران بهمن یکی از چهره‌های بسیار معروف وسرشناس بوده که علاوه براینکه قهرمان بسیاری از کارهای بزرگ تاریخی بشمارمی‌رفته به علم وحکمت ودانش هم معروف گردیده ودر ادبیات سنتی ایران جزء کسانی بشمار رفته که سخنان حکمت‌آمیز و خردافزا از ایشان روایت می‌شده ، و در ادبیات ساسانی جزء نوشته های اخلاقی یکی هم کتابی بوده منسوب به همین بهمن که در دوران اسلامی همه یا قسمتی از آن به عربی هم ترجمه شده و آنچه دراینجا آورده میشود ترجمهٔ فارسی قطعه‌ای است که ازاین‌کتاب درمآخذ اسلامی نقل شده است .

خصوصیتی که این قطعه دارد و آنرا ازسایر قطعاتی‌که ازآثار اخلاقی ساسانی نقل کرده‌ایم مشخص می‌سازد روشی است که در بیان مطالب اخلاقی درآن دیده می‌شود . این قطعات نه مثل بعضی از آثار معروف ساسانی از قبیل پندنامهٔ بوذرجمهر یا انوشروان و به شیوهٔ معمول ومتداول عصرساسانی به صورت پرسش وپاسخ است ، ونه مانند آثار دیگر همچون مواعظ آذرباد یا جاودان خرد یا خطابه انوشیروان به صورت انشای یك حکیم یا یك فرد ، بلکه به صورت‌گزارشی است ازیك گفتگوی دسته جمعی در مجلسی که‌ازحکیمان ودانایان عصر در حضور شاه برای بحث وگفتگو درادب وحکمت تشکیل شده ودرآن مسائلی در زمینه‌های تربیتی و اخلاقی به‌گفتگو گذاشته شده و هریك ازحکیمان نظر خودرا درآن مسائل بیان داشته .

واینك ترجمهٔ فارسی آن قطعه :



شاه بهمن شیفتهٔ سخن نیك بود آن را برتر می‌شمرد وندیمان وهمنشینان‌خودرا نیزباآن برتری می‌بخشید. روزی دانشمندان زمان خود وحکمائی را که به فهم وحکمت به نام بودند گرد آورد و به‌آنان گفت :

من شما را برای امر مهمی‌که به اندیشه‌ام گذشته ، وبرای اموری‌که می‌خواهم بدانها معرفت حاصل‌کنم ، گرد آورده‌ام . واینك آنهارا ازشما می‌پرسم ، بایدکه هریك از شما ، بی‌هیچ‌گونه شتابی ، رأی خودرا با همه خرد و فهمش به کار گیرد و بی‌اندیشه وتأمل به پاسخ مبادرت نورزد .



به من خبر دهید از گرانمایه‌ترین چیز ، آن چیزکه بیش از همه کسانی را که به شرف قدیم خویش تکیه ندارند از پستی به بلندی رساند .

همه یك زبان گفتند آن نیکی و دانش است ، اینها هستند که مردم بزرگوار را بزرگی افزایند ، و بندگان را به‌جای پادشاهان نشانند .



شاه گفت : این سرآغاز همهٔ‌کارهای دنیا ودین است اگر با خرد همراه باشد ، زیرا استواری هربنا بر پایهٔ آن است ، و پایه هرکارفهم است ، واستواری آن با رأی اصیل است ، و رأی جز با دانش صورت نبندد و دانش را جز خرد پایه‌ای نیست .



پس ازآن گفتند : چیزها به گونه‌های مختلفند ، برخی خود نگهبانند ، وبرخی نیازمند نگهبان . آنچه نیازمند نگهبان‌است مال‌است ، وآنچه خود نگهبان‌است خرد است .



برخی ازچیزها به سرقت می‌روند وبرخی ازسرقت در امانند ، آنچه به سرقت می‌رود مال است ، وآنچه در امان است خرد است . بدین سان خرد نگهبان تواست و تو نگهبان مال .



مال از دزدی وخیانت وازستم سلطان و آفتهای فراوان دیگری‌که خیلی زود درآن رخنه می‌کنند در امان نیست ، و خرد را از آنچه گفتیم آسیبی نرسد ، وآفتی برآن چیره نشود ، نه زورگوئی آن را به زور بستاند ، ونه حیلهٔ حاسدان در آن کارگر افتد .



هرگاه خردمند از مال بی‌بهره ماند با خرد خود تواند زندگی کند ، ولی نادان بی‌خرد با مال خود زندگی نتواند کرد ، وکسی که با خرد زندگی نکند ازشناخت نیك وبد و نظر در عاقبت کارهای پسندیده و ناپسند محروم ماند ، وچون زندگی کسی ازچنین خصلتهائی تهی مانـد خیری درآن نباشد ، وبه ویژه در پادشاهان که نیاز آنها به چنین خصلتها بیشتر است ، زیرا آنان گردانندگان امور و سران ومربیان هستند ودیگر مردمان پیروان ایشانند . و پادشاهان به اصلاح نفس خویش نیازمندترند ، بدان سبب که رعیت به صلاح آنان اصلاح گردد و به فساد آنان به تباهی

افتد . گله جز با چوپان پای نگیرد ، چنانکه تن را هم بی‌سر قوامی نباشد . قوام پادشاهی هیبت است ، وهیبت شاهی جز با دادگری حاصل نشود .



نیاز ادب ومروت به خرد همچون نیاز تن به‌خورش ونیاز شهر به آب و آبادانی است . بدین سان ادب ومروت به خرد نیازمندند وخرد ازآنان بی‌نیاز است . وآنچه برخرد دلالت‌کند منافع نیك آن درپرهیز ازگناهان است .



خوش‌بختی با خرد قرین است ، وآنکه از خرد برخوردار باشد خرد اورا به وسایل خوش‌بختی راه نماید . وهرآنکه خوش‌بختی یافت کمال مطلوب خود را یافته است ، چون خوش‌بختی خود غایت هر مطلوب است .



بزرگ‌آن‌گروه‌گفت : نشانهٔ خرد آن است‌که بنده خودرا ازنفس خویشتن حفظ‌کند و با صبروتأمل خویش را ازگزند شتاب‌زدگی نگه دارد ، ومرکب سرکش هوس را به تربیت درفرمان خرد خویش نهد . چون خرد وهوس با هم ناسازگارند و آن دو را براین نفس هریك فرمانی خلاف دیگری باشد . خرد برای نفس ناخوشایند و هوس برای او دلپذیراست ، زیرا هوس لذتها وشهوتها را به او ارزانی می‌کند ، وخرد اورا ازآنچه ناروا وناپسنداست بازمی‌دارد ، و اورا ازعواقب آنها برحذر می‌سازد . ونفس آدمی بدانچه به هوس نزدیك‌تر باشد زودتر روی آورد ، وازتحمل آنچه بروی سنگینی‌کند بی‌تابی نشان دهد .



آنگاه پادشاه به آنها گفت همه برسخنی اتفاق کنید که با اختصار همهٔ مکارم اخلاق را دربرگیرد .

بزرگ آن گروه آغاز سخن کرد وگفت : آن‌کس که کردهٔ نیك خودرا هرقدر هم بزرگ باشد کوچك شمارد وآن را نهان دارد ، وسپاس کسی را که بد ونیکی کرده بزرگ شمارد هرقدر اندك باشد ، او شایسته ستایش است و حق نعمت خداوند را به جای آورده است .



دیگری گفت کسی که به نیکی پیشدستی کند ، پیش ازآنکه نزد وی آبروی درگرو نهند سزاوار تمجید است .



دیگری گفت : ای پادشاه سخنی که همهٔ مکارم اخلاق را درخود جمع داشته باشد این است :

که‌کسی چون نعمت بدو رسد از جای نشود و کبر و نخوت نفروشد ، و چون نعمت از او روگردان شود به دارندگان نعمت رشك نبرد .



شاه گفت : نیکو گفتید ولی کسی‌که مروت را از هرسو در خود جمع کرده وشرف وبزرگی را فراهم آورده باید از تسلط بردیگران چشم پوشد هرچند توانا و قادر باشد. و رساتر ازآن این‌است‌که سخنان زننده فقرا را تحمل کند ، ونسبت به مردمی‌که به خواری افتاده‌اند بردبارباشد ، ودرهنگام قدرت وتوانائی به عفو وبخشایش گراید .



دیگری گفت : من چون براخبار روزگارخود وقوف یافتم ، ودر رعایت ادب کوشیدم ، ودر شناخت طبقات مردم رنج بردم ، به امری عظیم آگاه شدم ، ودراخلاق به رازی نهان پی بردم ، واین دو را با توجه دل واهتمام اندیشه به دست آوردم . واین بدان سبب بود که من از یك چیز رهائی یافتم وبه دوچیزروی آوردم ، ودرمن شش خصلت بود.

اما آنچه ازآن رهائی یافتم شهوت ودنیادوستی بود.

وآنچه بدان روی آوردم یکی پندگرفتن ازعبرتهای زمانه بود ، و دیگری برحذربودن ازگردش روزگار .

واما شش خصلت که در من بود یکی اینکه من رشك و حسد را هنگامی که سر برآوَرد و به جنبش آمد از بیخ برکندم . ودیگراینکه هوای نفس را چون برخلاف حق میل کرد مقهور ساختم . ودیگراینکه کینه‌ها وحسدهارا درخودکشم . و دیگر اینکه درهنگام بروز حوادث وبلیه‌ها به امید فرجام نیك شکیبائی پیشه ساختم . و دیگر اینکه سلامت نفس را جزء منش خویش ساختم . و دیگراینکه در زندگی سربار دیگران نشدم .

وبعضی ازاین خصلتها مرا به دست یافتن به خصلتهای دیگر یاری نمود . برخی را من درطبیعت خویش وبی‌تکلف حاصل کردم ، وبرخی را به یاری خداوند تعالی به اصلاح آن توفیق یافتم ، و با ریاضت و ادب‌آموزی بدان دست یافتم .



دیگری سخنی درموعظت گفت :

برای آنچه می‌خواهی به‌دست‌آوری از نفس خویشتن

وسیله‌ای ساز با عدالتی که شائبه خیانت در آن نباشد، و راستیی که بدروغ آمیخته نباشد.

خواسته‌های خودرا با انصاف‌ومیانه‌روی‌قرین ساز.

آنان که به‌زودی به‌جزای اعمال‌خود رسیدند کسانی بودندکه آنچه را دوست داشتند وهوس کردند باستم به‌طلب آنها برخاستند وبه باطل درکارهای بزرگ کوشیدند وبدین سبب به مقصود خود نرسیدند وسرافکنده بازگشتند.

بهترین چیزی‌راکه درنزد خردمندان و دانایان یافتی نگهدار وبرآن بیفزای.

زنهار به پشت‌گرمی‌کارهای نیك‌که درگذشته ازتو سرزده گرد کارهای ناپسند مگرد، وگمان مبرکه نیکیهای تو بدیهایت را می‌پوشاند، زیرا بدیِ اندك درگفتار وکردار نیکیهای بسیاری را نابود می‌سازد.

مواعظ آذرباد

ترجمهٔ بخشی از اندرز آذرباد مارسپندان

«مواعظ آذرباد» که ترجمهٔ عربی «اندرز آذرباد» است درمآخذ عربی عنوان یکی از دوقطعه‌ای است که ازنوشته‌های منسوب به‌آذرباد به عربی ترجمه شده ، و قطعهٔ دیگر آن زیرعنوان «قال حکیم‌الفرس آذرباد» نقل شده است . آذرباد که در فارسی نام کامل اورا آذربد مارسپندان ذکرکرده‌اند موبدان‌موبد ایران‌درروزگارشاپور دوم‌ساسانی (۳۱۰ – ۳۷۹ م .) بوده ودر قرن چهارم میلادی می‌زیسته است . وی یکی ازکسانی است که درادبیات اخلاقی ساسانی وزردشتی به علم و حکمت شهرت داشته ، وازآثار بازماندهٔ منسوب به این شخص چه در پهلوی وچه در عربی چنین برمی‌آید که به‌نام وی نوشته‌ها وگفته‌های متعددی وجود داشته است . از آثار منسوب به آذرباد دو قطعه درمتون پهلوی موجود است ؛ یك قطعه آن درصفحه‌های ۵۸ – ۷۱ متون پهلوی

چاپ جاماسب اسانا آمده و دیگری در صفحه‌های ۱٤٤ ـ ۱۵۳ ج ۲ ازهمان متون . قطعه اول با نام «اندرز انوشروان آذربد مارسپندان» و قطعه دوم با عنوان «واژه‌ای چند از آذربد مارسپندان» به فارسی ترجمه شده . قطعه اول اندرزونصیحتی‌است ازآذرباد به پسرش‌زردشت واز نوع اندرزهائی است که معمولاً ازقول پدری به فرزندش نقل می‌شده و چنانکه گفتیم هم درادبیات ساسانی رواج داشته و هم پس‌از آن درادبیات عربی وفارسی رواج یافته است . وقطعه دوم وصیتی است از آذرباد درهنگام مرگ شامل سخنانی درحکمت وپند و موعظت .

از دوقطعهٔ عربی یك قطعهٔ آن مسلماً ازهمین اندرز آذرباد بـه پسرش ترجمه شده زیرا این قطعه عربی نیز با عبارت «یا بُنَیَّ» (ای فرزند من) شروع می‌شود ، ومسکویه هم در مقدمه آن گوید که این را آذربد در نصیحت فرزندش گفته است . واما قطعه دیگر به‌احتمال قوی ازنوشتهٔ دیگری غیرازاین اندرز ترجمه شده زیرا مسکویه آن را نه در دنبال قطعه اول بلکه درجای دیگری بطور مستقل ذکرکرده و احتمال می‌رود که این قطعه هم ازهمان وصیتی باشد که قسمتی ازآن درمتن پهلوی موجود است .

دربارهٔ رابطهٔ متنهای پهلوی با این قطعات عربی باید متذکر شویم که مطالب مشترك بین آنها کمتر ازآن است که بتوان آنهارا یك متن واحد به دوزبان پهلوی وعربی دانست . ظاهراً این قطعات قسمتهای مختلفی از کتاب یا رساله‌ای بوده‌اند که امروز متن کامل آن دردست نیست و شاید بتوان با تلفیق آنها ، چه درعربی و چه درپهلوی ، متنی نزدیکتر به اصل بدست آورد . وست (West) دربارهٔ متن پهلوی اندرزآذربد به پسرش زرتشت نوشته‌که متن درتمام نسخه‌هائی‌که ازآن دردست است ناقص بنظرمی‌رسد، وکامل آن بایستی دارای سه هزار واژه

بوده باشد درصورتی که متن موجود شامل کمی بیش از نصف این‌مقدار است . گفتهٔ وست دربارهٔ قطعات دیگری هم‌که ازاین اندرز یا ازسخنان دیگر آذربد باقی است چه قطعهٔ دیگر پهلوی وچه دوقطعهٔ عربی نیز صادق می‌تواند بود ، زیرا هریك ازاین قطعات درواقع منتخبی ازکتاب یارساله‌ای بوده شامل سخنان حکمت‌آمیز منسوب به این مؤبد بزرگ دورهٔ ساسانی نه مجموعهٔ سخنان منسوب بـه او . بنابراین قطعات موجود در عربی و پهلوی را باید مکمل هم شمرد نه ترجمه یکی از دیگری ، وچنانکه گفتیم می‌توان از تلفیق آنها متنی بهتر وکاملتر از این اثر ساسانی تهیه نمود .

از متنهای پهلوی و عربی دومتن پهلوی کمی مفصل‌تر از دو قطعهٔ عربی است . متن پهلوی اندرز به صورتی کـه در متون پهلوی چاپ جاماسب آسانا آمده در چهارده صفحه و متن «واژه‌ای چند از آذربد مارسپندان» نیز درهمان کتاب در ده صفحه است . و قطعهٔ عربی مواعظ آذرباد در نسخهٔ چاپی کتاب مسکویه «الحکمة الخالده» درسه صفحه و قطعهٔ دیگرکمتر از نیم صفحه است . ولی از این شرح نباید چنین تتیجه گرفت که مطالب متن عربی هم به همین نسبت کمتر از مطالب قطعات پهلوی است زیرا عبارات وخط عربی معمولاً خلاصه‌تراز عبارات و خط پهلوی است وگنجایش صفحات چاپ شده متن عربی هم بمراتب بیشتر از گنجایش صفحات پهلوی است .

اینك‌ترجمه دوقطعه ازاندرزآذربدکه درزبان‌عربی‌برجای‌مانده .



آذرباد در نصیحت پسرش گفت :

ای پسر در مهمان پذیری میانه‌رو باش تا به صفت مهمان‌نوازی متصف گردی .



به قناعت پای‌بند باش تا آسوده خاطر باشی .



خوش‌بین وراضی باش تا آرامش یابی .



در طلب کوشا باش تا ثروتمندگردی .



از گناهان بپرهیز تا ایمن باشی .



میانه‌روی پیشه کن تا امانت پیشه باشی .



با ادب هم‌سوگند باش تا دانا گردی .



برشکرگذاری پایدار باش تامستوجب‌نعمت‌گردی



فروتنی را پیشه ساز تا دوستان بسیار یابی .



برای جفت خویش با صفا ونیکوکار وپاك باش .



به خاطر کسب مال چیزی را که بهتر از مال است از دست مده .



به خاطر خوشی‌های زودگذرِ دنیا ازطلب لذتهای دیرپای آن جهان بازنمان .



باید که بهترین و گرامی‌ترین چیزها نزد تو دانش باشد .



از بینش دانشمندان برخوردار شو ، و برای قدرت‌مندان نیك فرمان باش ، و با دوستان چنان آمیزش کن که نیازی به داور نیفتد .



خودرا به فروتنی عادت بده ؛ این چیزی است که ازمنزلت تو نمی‌کاهد ، بلکه تورا بلند می‌کند و برقدر تو می‌افزاید .



درکارهائی که در معرض شك وتردیدند یقین بکار مبر.



یاد روز جزا و ترس از عقاب را همیشه درخاطر داشته باش .



به شفیعان اعتماد مکن .



زنان را مورد اعتماد قرار مده و هیچ رازی را برای آنها فاش مکن ،



به آنچه روی نخواهد داد دل مشغول مدار ، وبه آنچه درگذشته از دست تو سرزده یا برزبان توجاری شده

میندیش ، وبرای آنچه اتفاق خواهد افتاد سرتسلیم ورضا پیش آر .



درمجالس پیش ازدیگران به سخن آغاز مکن .



به زورمندان وام مده که چون خواهی آن وام بازستانی به رنج و دردسر افتی .



با همگنان خود درجا و مقام ستیزه مکن .



حسود را بر مال وخواسته‌ات آگاه مساز .



با هیچکس خودرا به مخاطره میفکن .



دراین عالم کون و فساد برپایداری چیزی اعتماد مکن .



باآدم شکم‌پرستِ حریص‌وبی‌آزرم همسفره مشو .



با مرد بدمستِ بدخوی آمیزش مکن .



با زیرك نزاع مکن .



با گناهکار مدارا مکن .



برای دربانی مردی با عفت برگزین، و برای‌رسالت

آزادمری زیرك انتخاب کن ، و برای دوستی رادمردیآزاده بجوی که به تو خیانت نورزد و تورا درتنگنا رها نکند.



درهیچ‌کاری فریبکار وظاهرساز مباش .



ازکبرفروشی و خوارمایگی هردو بپرهیز ، زیرا دانشمند ادب آموخته را نه نعمتها مست ومغرور سازند و نه بلاها و گرفتاریها خوار و بی‌مقدار گردانند .



هرگاه بلیه‌ای بسیار ناهنجار وغریب یافتید هرگز دروجود خداوند شك وریبی به دل شما راه نیابد .



برای کار نیك واحسانی که از شما سرزده هرگز پشیمان نشوید .



به مال و خواسته‌ای که به دست شما نرسیده هرگز افسوس‌مخورید ، زیرا مال همانند پرنده‌ای است‌که پیوسته از جائی به جائی نقل‌مکان‌کند، هنگامی‌که بکسی روی‌آورد با شتاب آید وچون ازکسی روی برتابد نیز با شتاب رود .



با مردم خودستا و نمك‌نشناس که پیوسته عیب‌مردم گویند مأنوس مشو ، زیرا با او پیوسته در معرض هلاك خواهی بود .



بر در خانهٔ خود همواره شفیعانی داشته باش تا بین

تو وکسانی که ردکردن آنها برتوگران می‌آید و مخالفت با درخواست آنها برای تو دشوار است واسطه باشند .



چون سخنی راست برزبان آری ازسوگندبپرهیز اما دروغ را اصلاً بگِردش مگرد .



با دوستانت مجادله مکن هرچند سخنوری اهل جدل باشی ، و به‌گرداب مرو هرچند شناگری ماهرباشی ، وبه مارگیری مپرداز هرچند به افسون مار حاذق باشی .



وقتی به کار نیکی آغاز کردی درثواب آن شك مکن . ولی چون به کار بدی دست زدی عقاب آن را منتظر باش .



مال خودرا به‌کسب گذار وبه سختی مراقب آن‌باش وحساب آن را نیك نگه دار تا مصداق این مثل سائرنگردی که گفته‌اند : «چون مال به دست آید سرچشمهٔ عقل خشك شود وچون عقل حاصل گردد سرچشمهٔ مال به خشکی گراید .»



دراندوختن نیکیها بکوش تا درهنگامی که به آن نیاز خواهی داشت دچار حسرت و پشیمانی نگردی .



شیطان سرکش تورا با نیرنگ خود نفریبد ومغرور نسازد تا از این راه برتو چیره گردد ، زیرا همانگونه که

آدمیان دام می‌گسترانند وآن را می‌پوشانند تا اثر آن‌کور گردد ، ودانه را در جائی آشکار می‌ریزند واین را حیله و نیرنگی برای شکار پرندگان قرار می‌دهند ، به همین‌گونه هم شیطان انواع مهلکه‌ها وپرتگاههارا برای مردم می‌آراید و این را راهی برای تسلط بـرآنها وگرفتن زمـام آنها می‌گرداند وسبب می‌سازد تا آنها را در ورطه افکند وبه بدبختی کشاند .



تا آنجا که بتوانی از کشتن چرندگان بپرهیز ودر این کار میانه‌رو باش ، زیرا درآن جهان عواقب ناپسند آن شدید است ، ودراین‌جهان نیز این‌کار بدفرجام است . در هرجاکه‌کشتاروخونریزی درآنجاکمترباشد شمارهٔ مردمان‌در آنجا بیشتر ، و شر و فساد پنهان‌تر ، و سلامت مردم عام‌تر ، وچیرگی‌آفتها وتباهیها ضعیف‌تر، وفساد دیوان وجادوگران کمتر وسبکتر است .



اشیاء را برمعیار عقل و هماهنگی با روح بسنجید ، نه همچون بهائم براساس موافقت با هوای نفس ورغبت شکم وفرج .



مرد کوشا کسی است‌که ازکاری‌که مورد حاجت او است به موقع فراغت یابد ، وآن را پیش‌ازآنکه وقت از دست برود تمام‌کند ، وپیوسته هوشیار ومطمئن باشد که هرزمان قصد آن‌کارکند برای‌آن آماده باشد. وهیچیك از اسباب و وسائل آن‌را به اصلاح نیازی نباشد .



با یادآوری روز جزا کار دنیا را آسان گیر ، و دربارهٔ آخرت با دقت بنگر و بیندیش ، و مطمئن باش که پروردگار ما توانا و دادرس و دادگر است ، وشیطان نادانی است ناقص قدرت ، واز اجل آدمی ناآگاه ، وبه تمام شدن مهلت او وقتی‌که پایان نزدیك شود جاهل است . و این عین یقین است .



دانای ایرانیان آذرباد گفت : کارهـای دنیا بـه بیست‌وپنج بهره گردیده‌اند . پنج بهرهٔ آن به حکم قضا و قدر است ، وپنج بهرهٔ آن با کار وکوشش است ، وپنج بهرهٔ آن ازروی غریزه است ، وپنج بهرهٔ آن ازگوهرآدمی‌است ، وپنج بهرهٔ دیگر ارثی است .

اما پنج بهری‌که به حکم قضا وقدراست خانواده (زن) ، و اولاد ، و مال ، و سلطنت ، و عمر است .

وآن پنج بهر که با کار وکوشش است ، نخست دانشها هستند که شریفترین آنها علم به خداوند عزوجل و کرم او است ، وسپس عمارت وآبادی است ، وآنگـاه صناعت است‌که شریفترین آنها صنعت کتابت است ، وآنگاه سوارکاری است ، وآنگاه فقه وشریعت است .

وآن پنج بهرکه از روی غریزه است ، خواب است ، وخوراك است ، و راه رفتن است ، و جماع است ، و قضای حاجت .

وآن پنج بهر که از گوهر آدمی است ، نیك سرشتی، و وفاداری ، و رادی ، و اعتماد بنفس ، و راستی است .

وآن پنج بهر که با وراثت است ، هوش است ، وحفظ (ویر) است ، ودلیری است ، وزیبائی است ، وشادابی .



ونیز گفت : تأنی درآنچه بیم فوت آن می‌رود بهتر از شتاب کردن دروصول به آرزوها است .



ونیز گفت : ای زورمند از حیله بترس ، وای‌شتابان از تأنی واهمه‌کن ، وای جنگجو درفرجام‌کار مینديش .

آداب بزرجمهر

ترجمهٔ عربی پندنامهٔ بزرگمهر

عنوان این قطعه به‌صورتی‌که مسکویه آن را نقل کرده چنین است : «ما اخترته من آداب بزرجمهر» یعنی (آنچه را من از آداب بزرگمهر برگزیدم) . وازاین عنوان چنین فهمیده می‌شودکه این قطعه منتخبات یا گزیده‌ای است از کتاب یا رساله‌ای که درعربی با همین عنوان «آداب بزرجمهر» معروف بوده است . این کتاب یا رساله ترجمهٔ عربی همان پندنامهٔ معروفی است‌که به نـام بزرگمهر بختگان حکیم معروف دوران اخیر عصر ساسانی درادبیات پهلوی وفارسی وجوددارد، ویکی از قطعات نادری است که علاوه بر ترجمهٔ عربی آن متن پهلوی ویك ترجمهٔ قدیم فارسی هم ازآن دردست است ، وقسمتی ازیك ترجمهٔ دیگری هم از آن در بعضی مآخذ قدیم نقل شده که ازمجموع آنها می‌توان اطلاعات بسیار مفیدی نه‌تنها دربارهٔ خود این اثر بلکه وهمچنین

دربارهٔ کیفیت ترجمهٔ نوشته‌های ساسانی به زبانهای عربی و فارسی درقرنهای نخستین اسلامی بدست آورد .

متن پهلوی این پندنامه در مجموعهٔ متون پهلوی در سال ۱۸۹۷ میلادی به‌چاپ رسیده واین متن پهلوی اخیراً هم به زبان فارسی ترجمه‌شده‌و با تحقیقات سودمندی منتشر گردیده‌است. چنانکه‌نوشته‌اند این پندنامه نخستین‌بار در زمان نوح‌بن منصور سامانی یعنی در قرن چهارم و بدستور این پادشاه به فارسی ترجمه شده ومترجم آن ابن‌سینا وزیر نوح بوده . فردوسی هم این نامه را درشاهنامه به نظم آورده و احتمال داده‌اندکه مأخذ فردوسی برای نظم این پندنامه همان ترجمهٔ فارسی آن بوده که در زمان نوح‌بن منصور به عمل آمده است .

در مآخذ قدیم فارسی غیر از شاهنامه درکتاب دیگری به نام «خردنامه» هم قطعه‌ای باهمین عنوان «پندنامهٔ بزرجمهرحکیم» نقل‌شده که با هیچیك از نسخه‌های این پندنامه چه در متن پهلوی و چه در شاهنامه و چه درترجمهٔ عربی آن منطبق نیست ، و به همین‌جهت می‌توان گفت که این قطعه یا قسمت دیگری است ازهمین «پندنامه بزرجمهر» که باید آن را هم به قسمتهای موجود افزود و نسخه نسبةً کاملتری از آن به دست آورد ، ویا اینکه باید احتمال دادکه «پندنامه بزرگمهر» عنوان‌خاصی برای‌کتاب یارسالهٔ خاصی نبوده بلکه مجموعه‌های مختلفی را هم که ازسخنان پراکندهٔ منسوب به بزرجمهر جمع‌آوری می‌شده بنام پندنامه می‌خوانده‌اند ، زیرا چنانکه می‌دانیم از بزرجمهر غیرازمطالبی که در نسخه‌های موجود پندنامه نقل شده سخنان حکمت‌آمیز دیگری هم در مآخذ عربی و فارسی وجود داشته که ظاهراً از مجموعه‌های دیگری غیرازاین پندنامه درآنها منعکس شده است .

از ترجمهٔ عربی پندنامه کاملترین و قدیمترین نسخه‌ای که در دست است همین است که مسکویه آن را نقل کـرده وما هم دراینجا قسمتی ازآن را بفارسی برگردانده ونقل می‌کنیم . گرچه این ترجمه از راه کتابی که درقرن چهارم یا اوائل قرن پنجم تألیف شده به دست ما رسیده ولی اصل ترجمه خیلی‌قدیمتر ازاین‌تاریخ می‌نماید، ومی‌توان‌آن‌را مربوط به زمان ابن‌مقفع ودورانی دانست‌که نقل آثار ادبی واخلاقی‌ایران به زبان عربی بازاری گرم وپررونق داشته وکتابهای مهمی دراین زمینه همچون کلیله ودمنه وکتابهای دیگربه زبان عربی نقل می‌شده . شاید بتوان احتمال داد که مترجم این قطعه هم خود ابن‌مقفع بوده زیرا نثر این قطعه شیوه ابن‌مقفع را در «الادب‌الصغیر» به یاد می‌آورد ، واگرهم خود ابن‌مقفع نبوده کسی بوده است همسنگ وهم طراز او که ازاصول ودقائق هردوزبان به صورت قابل تحسینی آگاه بوده و به هردو زبان بصیرت کامل داشته است . به هرحال نسخه‌ای‌که با واسطه مسکویه به‌ما رسیده قدیمترین ترجمهٔ مستقیمی است‌که از متن ساسانی این پندنامه به عمل‌آمده وترجمهٔ فارسی‌آن‌متن پس‌ازترجمهٔ عربی‌صورت گرفته است.

متن عربی مورد گفتگوی ما ازلحاظ ترتیب مطالب با اصل پهلوی تقریباً یکسان است ، هرچند چنانکه ازعنوان این قطعه درکتاب مسکویه برمی‌آید وی درانتخاب مطالب تصرفی کرده است ولی ایـن تصرف به اصل مطالب کتاب سرایت ننموده وترتیب مطالب را به هم نزده است .

البته درکتاب یا رساله‌ای ازنوع این پندنامه‌که مطالب آن از هم‌گسسته وهرعبارت وجملهٔ آن خود دارای مطلبی مستقل وجداگانه است احتمال‌کم‌وزیادشدن‌مطالب یا تغییرجمله‌ها دراثرتصرف‌نسخه‌نویسان زیاد است ، وکمتر کتاب یا نوشته‌ای را می‌توان یافت که بدین‌ترتیب

مورد تصرف قرار نگرفته باشد ، و نسخه‌های متعدد این پندنامه هم در هریك ازمتنهای پهلوی وعربی وفارسی ازاین امر مستثنی نیستند ، و با توجه به این مطلب است‌که وقتی هرسه نسخه را تا حد زیادی منطبق بریکدیگر و نسبةً دست‌نخورده می‌یابیم باید این را تصادفی نیك وامری مغتنم بشماریم. نزدیکی این‌نسخه‌ها بیکدیگردربعضی موارد به‌اندازه‌ای است که می‌توان به قرینهٔ یکی دیگری را تصحیح نمود ویا اینکه اگر حذف وتحریفی دریکی روی داده باشد ازروی دیگری اصلاح کرد . این مطلب را هم باید دراینجا اضافه کرد که درآغاز متن پهلوی مقدمهٔ کوتاهی است که نه درعربی ونه در شاهنامه وجود ندارد .

این قطعه با مقدمه‌ای ازقول بزرجمهر شروع می‌شودکه ازلحاظ اندیشه‌ای که برآن حکمفرما است کم و بیش مقدمه کلیله و دمنه یعنی همان مقدمه‌ای را که اززبان برزویه نقل شده است بیاد می‌آورد . در اینجاهم بزرجمهر مانند برزویه درمقدمه کلیله ودمنه زندگی وراههای مختلف آن را با همه برخورداریها ولذتهای مادی آن آزموده وسرانجام به این نتیجه رسیده‌که بهترین‌کارهاکه هم دراین جهان باعث سعادت وهم درآن جهان موجب رستگاری خواهد شد پارسائی ونیکوکاری است ، و برآن شده که اندیشه وگفتاروکردار خودرا به کار نیك بگمارد وبرای اینکه نتیجه تجارب خود وآنچه را که آرزوی بقایش را داشته پایدار بماند آنهارا دراین‌کتاب جمع‌کرده است . وبرای اینکه نمونه‌ای ازمتن این کتاب دردست باشد مقدمه آن با برگزیده‌ای ازبعضی مطالب آن در اینجا ترجمه می‌شود .



بزرجمهر گفت : جهان را دیدم روی به دگرگونی و نابودی ، و مردم جهان را دیدم گرفتار مصیبتها و بلاها .

برخورداری را دراین جهان کم ، ونیستی را درآن فراوان دیدم . و دیدم‌که زندگی ناچیز و فرجام آن ترسناك است . ودیدم که اگر دنیا (درهای) خودرا بتمامی برروی مردی بگشاید ، تاجائی‌که همهٔ خوشیها و نعمتهای‌خودرا بدوارزانی دارد ، وهرآنچه را نفوس‌خواهان آنند و در طلب آن در تکاپو وبا هم درستیزند دردسترس او نهد ، وآنچه را آرزو کند برآورده سازد، ، وازاو آفتها وبیم وهراس دور کند، واورا از هرُناخوش‌آیند و شر وآزاری دراما‌ن دارد ، و به او فراخی مال عطاکند ، ودیدگان اورا به‌خویشان وفرزندان روشن دارد ، ومهر مردم وشرف سلطنت به وی روزی‌کند ، و او از تمام این نعمتهائی‌که به وی ارزانی شده بهره‌مند گردد ، وبهره‌مندی او به‌درازا کشد ، و برهمگنان ودشمنان برتری یابد ، وخاص وعام براو غبطه خورند ، وهمچنان شریف ومحترم و روشن‌دیده و خوشحال وکامیاب باقی بماند ، دورترین پایان آن صد سال است که تن او بفرساید، وزیبائی‌اورخت بربندد ، وعزتش به ذلت‌گراید، وپادشاهیش نابود شود ، و دورترین زمانی که اثری هم ازاو برجای نماند سیصدسال است که تمام آنچه اوگرد آورده بود پراکنده شود ، وآنچه درست کرده بود درهم ریزد ، و آنچه ساخته بود ویران‌گردد ، وآنچه نعمت یافته بود همه براو وبال‌گردند ، وآنچه به دست آورده بود به فساد افتد، سلطنت اورا فرمان‌روایان بعداز او به ارث برند ، ومال و خواسته ومیراثها ازگذشتگان به آیندگان رسد .

پس چون هرگردآورده‌ای را پراکنده دیدم ، وهر

دست آورده‌ای را از دست رفته یافتم ، مگرپارسائی و نیکوکاری را که نه ازدست‌رفتنی است ونه تباه شدنی و نه نابودشدنی ، بهترآن دیدم که اندیشه وگفتار وکردار خود را به‌کارنیك بگمارم تا این آن‌کسبی باشدکه من می‌کنم ، و مال و خواسته‌ای باشد که من می‌اندوزم . پس پیوسته دوست داشتم تا آنجا که درتوانم بود نیکی کنم ، وتا آنجا که می‌توانستم از بدی به‌پرهیزم ، با اقرار به خداوند ، و ایمان به رستاخیز و روز واپسین و پاداش وعقاب‌آن جهانی.

بدین سان بود که آنچه را آرزوی بقایش را داشتم به صورت واژه‌ای چند به گونه پرسش وپاسخ دراین نامه نوشتم .



اگر به من گویند کدام مردم به فترخی شایسته‌ترند (سعادتمندترند) ؟

گویم ــ کم‌گناه‌ترین آنها .

اگرگویند ــ کدام مردم کم‌گناه‌ترند ؟

گویم ــ آنکس که به فرمان خدا بر دین راستین او استوارتر ، واز فرمان شیطان دورتر باشد .

اگرگویند : دین خدا چیست ؟

گویم : دین خدا نیکیها است ، نیکی اندیشه ، ونیکی گفتار ، ونیکی‌کردار .

اگرگویند : اندیشه نیك کدام است ؟

گویم : اندیشهٔ نیك اندیشهٔ معتدل است ، وگفتار نیك راستی است ، و کردار نیك رادی وبخشندگی است .

اگر گویند : اندیشه بد کدام است ؟

گویم : (اندیشه بد) اندیشه نامعتدل است ، وگفتار بد دروغ است ، وکردار بد زفتی است .

اگر گویند : اعتدال در اندیشه چیست، ورادی‌چیست ؟ و راستی چیست ؟ وبی‌اعتدالی چیست ؟ وزفتی چیست ؟ ودروغ چیست ؟

گویم : اعتدال در اندیشه به یاد داشتن زوال دنیا واز هم گسستن امور آن ، و بازداشتن هوای سرکش نفس است ازکارهائی‌که درآنها بلای‌این‌جهان وبدبختی‌آن جهان‌است .

ورادی آن است‌که بهرهٔ تن ودین را به فراوانی دهد.

و راستی درپیش‌گرفتن راه آشکار ، وراست بودن با خویشتن است ، تا خودرا نفریبد ، وبه خود دروغ نگوید .

وبی‌اعتدالی در اندیشه آن است که جهان را جاودانی انگارد ، و بدان مطمئن وآرام دل‌گردد ، ودرطلب چیزهائی رودکه عاقبت آنها هلاکت وثمرهٔ آنها عقاب آن جهان است .

وزفتی‌آن‌است‌که بهرهٔ‌تن‌ازتن، وحق‌دین‌ازدین بازدارد.

و دروغ آن است‌که آدمی به خویشتن دروغ گوید ، وپیوسته هوای نفس را به فراوانی برآورد ، وکار دین را به مسامحه بگذراند .

اگر گویند : کدام مردمان خردمندترند ؟
گویم : آنانکه به فرجام کار بیشتر اندیشند ، و به دشمنان بیناتر باشند ، وازآنان بیشتر بپرهیزند .

اگر گویند : آن فرجام چیست ، وآن دشمنان که خردمند باید ازآنها بپرهیزد کدامند ؟
گویم : فرجام کارنیستی است ، وآن دشمنان طبیعتها وهواهای نفسند که برانسان چیره‌اند .

اگر گویند : این طبیعتها وهواهای نفس که برانسان چیره‌اند کدامند ؟
گویم : آز(حرص) ــ نیاز(احتیاج) ــ خشم (غضب) ــ رشك (حسد) ــ ننگ (تعصب) ــ شهوت ــ کینه ــ کاهلی ــ دوروئی .

• • •

گفت : آن چیست‌که درنتیجهٔ غلبه شیطان در هلاك مردمان کاری‌تراست ؟
گفتم : مهلك‌ترین کارشیطان این است‌که او نیکیها و بدیها و پاداش و عقاب و عواقب امور و همچنین خصلتها و نیروهائی راکه خداوند برای غلبه برهوای نفس به بندگان عطا فرموده از چشم آنها پنهان کرده است .

گفت : این خصلتها و نیروها کدام هستند ؟
گفتم : خرد ــ دانش ــ پاکدامنی ــ شکیبائی ــ امید ــ دین ــ پرهیزگاری ــ تربیت‌پذیری .

* * *

گفت : کارهریك ازاین خصلتها چیست ؟

گفتم : کار خرد ؛ رهاساختن آدمی است ازترس واز گناه ، وبازداشتن اواست ازچیزهائی‌که فرجام نیك ندارند، وهمچنین یادآوری فانی‌بودن دنیا و نزدیکی اجل ، و حفظ خویشتن‌است ازاینکه با چیزهای فریبنده به‌کاستی نیفتد .

وکار دانش؛ آشکارساختن حق، واندیشیدن درکارها، و ازگذشته برای نگذشته پند گرفتن ، و خـودداری از تصدیق ناشناخته وتحصیل نایافته است .

وکار پاکدامنی ؛ خویشتن‌داری از بدیها و از شهوتها ، وواداشتن نفس است به خوبیها وفضیلتها از راه عـادات پسندیده وخوی نیك .

وکارشکیبائی ؛ به‌آنچه موجود است خوشنودبودن ، وبه راستی پای‌بند ماندن ، ورنجی را که درحرص وآزاست شناختن ، وبیم وهراسی راکه دربی‌اعتدالی است دانستن ، وبدانچه ازدست رفته افسوس نخوردن ، ودرکاری که به انجام نرسد رنج نبردن ، وبه امری‌که بازگشت بدان است بصیرت داشتن ، وآنرا برتر ازآن شمردن که به بهائـی فروخته شود یا در معرض غرضی قرار گیرد .

وکار دین ؛ برگزیدن راه است برگمراهی ، و ایمان داشتن‌درنفس‌خویش‌است‌به‌اینکه‌نیکوکار به‌نیکی‌پاداش‌یابد.

وکار پرهیزگاری وپندآموزی ؛ خودداری ازپیروی هوای‌نفس، وپرهیزازکارهای‌زشت ، وبا اندیشه‌کارکردن، و

جانب احتیاط را نگه داشتن است ، تا اگرحادثه‌ای (بلائی) براو رسد هوشیار وآماده باشد ، نه خود را سرزنش کند و نه مستوجب سرزنش باشد .

گفت : آیا آنچه به مردمان می‌رسد به بخت است یا به‌کوشش ؟

گفتم : بخت‌وکوشش مانند تن وجانند ، تن بی‌جان بی حرکت است وجان بی‌تن بی‌ادراك ، وچون با هم باشند هردو نیرو گیرند وکار به صلاح پیوندد ، همچنین است کوشش وبخت ، هرگاه کوشش نباشد بخت قرارگاهی نخواهد داشت ، واگربخت باکوشش دمساز نشود کار به سامان نرسد .

• • •

گفت : بخت چیست ؟

گفتم : بخت علت آن چیزی است که بوده (خود به وجود آمده) وکار علت آن چیزی است که نبوده (آن را به وجود آورده‌اند) .

گفت : چه چیز بیشتر شبیه دنیا است ؟
گفتم : آن چیز که درخواب بینند .

گفت : چه‌کسی سزاوارتراست‌که به‌حال‌اوغبطه‌خورند؟
گفتم : پادشاه نیکوکار پیروزمند .

گفت : بالاترین بدبختیها چیست ؟
گفتم : احتیاج وگناهکاری .

گفت : چه کسی بیشتر مورد خشم ونفرت مردم‌است ؟

گفتم : کسی که علم دین داند وفسق وفجور کند .

گفت : چه کسانی کم‌اندوه‌ترند ؟
گفتم : آنانکه اززندگی راضی‌ترند .

گفت : چه‌کسانی اززندگی راضی‌ترند ؟
گفتم : آنانکه از یاد خدا و از فانی‌بودن دنیا غافل نباشند .

گفت : چه‌کسی بداشتن امید نیك سزاوارتراست ؟
گفتم : آن‌کس‌که چیره‌دست وبخت‌یار باشد .

گفت : چیره‌دستِ بخت‌یارکیست ؟
گفتم : چیره دستی مرد به آن است که به کارش با دلبستگی روی آورد ودرآن سستی روا ندارد، وبخت‌یاری به آن است که بخت با او یار ودمساز باشد .

گفت : کیست‌که به هنگام تردید ودودلی دوراندیش‌تر است ؟
گفتم : خردمند آزموده .

• • •

گفت : چه کس به ستایش وتمجید سزاوارتر است .
گفتم : کسی کـه مردم را به نیکیها بخواند ، واز زشتیها باز دارد .

گفت : چه‌کس شایسته پیروزی است ؟
گفتم : آن‌کس که در راه حق کوشد .

گفت : چه چیزاست که نوردیدگان را فزونترسازد ؟
گفتم : فرزند شایسته و َزنِ دمساز .

گفت : چه‌کس بر آزار شکیباتر است ؟
گفتم : آزمندِ نیازمند وقتی‌که گرفتار طمع گردد .

گفت : چه‌کس ستیزنده‌تراست ؟
گفتم : کینه‌ورِ خشمگینِ زورمند .

گفت : کدام رنج است که پایدارتر است ؟
گفتم : زن ناسازگار وفرزند بد .

گفت : غم واندوه که طولانی‌تراست ؟
گفتم : کسی‌که پس از توانگری مستمند گردد ، وپس از بزرگی به خواری افتد . وپس ازنعمت به بیچارگی رسد. وکسی‌که از هوای نفس پیروی کند .

گفت : چه‌کسی سزاوارتر است‌که براورحمت‌آورند ؟
گفتم : رادمردی که فرومایه‌ای بر او فرمان راند ، و خردمندی که نادانی براوچیره شود ، ونیك‌مردی‌که فاجری براو مسلط گردد .

• • •

گفت : که پشیمان‌تر ؟
گفتم : درهنگام مرگ عالِمی‌که ازراه اعتدال منحرف گشته باشد ، ودرهنگام عمل شتاب‌زدهٔ پرجوش و خروشی که چون فرصت ازدست رفت فکرش بازآید . وکسی‌که در حق ناسپاسان نیکی کند .

گفت : چه کسی سرزنش را شایسته‌تر است ؟
گفتم : کسی که قدرنیکی نشناسد ، ودوستی وبرادری را ضایع گرداند .

گفت : چه‌کسی به‌بدنامی و نکوهش سزاوارتر است ؟
گفتم : کسی‌که کوشش او در راهی باشدکه موجب تباهی مردم گردد .

گفت : چون چیزهای دلخواه را برشمارند چه چیزی در نزد مردم دلخواه‌تر از همه است ؟
گفتم : اما درهنگام تن درستی بهره‌مندی از هوای نفس ، ودر هنگام بیماری تن‌درستی ، ودرهنگام مرگ رهائی از عقاب .

گفت : آن چیست که مردم بدان حریص‌ترند ؟
گفتم : خواهشهای نفس را برآوردن ، وبه آنچه دلخواه است رسیدن ، ومطلوب خویش را یافتن ، ومال و خواستهٔ فراوان داشتن .

گفت : آن چیست‌که شایسته است ازآن بیم داشتن ؟
گفتم : زمانهٔ بد ، ودوست فریبکار ، ودشمن زورمندِ تجاوزپیشه .

گفت : آن چیست که سزاواراست بدان دل بستن و آرامش یافتن ؟
گفتم : زمانهٔ نیك، وکارنیك، ودوست باوفا وهمدین، وشاه مهربان ودادگر .

گفت : زمانهٔ نیك کدام است ؟
گفتم : زمانه‌ای که درآن تبهکاران وفرومایگان چیره نباشند و نتوانند آنچه را خوب و برگزیده است به خود اختصاص دهند .

گفت : کدام پادشاه بهتر است ؟

گفتم : آنکس که به رعیت مهربان‌تر ، واز همه با گذشت‌تر ، وبه کارخیر حریص‌تر باشد .

• • •

گفت : که بهتر از همه است ؟

گفتم : آن‌کس‌که درنهان‌وآشکاردردوستی‌ومددکاری بهتر باشد .

گفت : دوستِ چه‌کسی بیشتراست ؟

گفتم : دوست آن‌کس که فروتن ، ونرم سخن ، و بزرگ قدر ، ومهمان نواز باشد .

گفت : دشمن چه کسی بیشتراست ؟

گفتم : آن‌کس که درشت سخن ، و کم‌مقدار ، و بزرگی فروش باشد .

• • •

گفت : برای همنشینی با چه کسانی کوشیدن بهتر ؟

گفتم : همنشینی با دانشمندان برگزیده .

گفت : چه چیزها موجب آسایشند ؟

گفتم : امنیت .

گفت : چه امنیتی بهتر است ؟

گفتم : زمانهٔ خوب .

گفت : چه شادی بهتر است ؟

گفتم : شادیِ نیك فرجامی .

گفت : چه زندگی گواراتر است ؟

گفتم : زندگی کسی‌که ازقسمتش راضی باشد ، و با نیکان محشور ومأنوس باشد .

* * *

گفت : چه چیز درهلاك انسان مؤثرتر است ؟

گفتم : پیروی‌کردن ازهوای نفس .

گفت : چه چیز بیشتر موجب شگفتی است ؟

گفتم : هوشمند محروم ، وکودن برخوردار .

گفت : چه چیز آدمی را عیبناك سازد ؟

گفتم : برای دانشمندان خودپسندی وتکبر ، وبرای دلاوران ستمگری ، وبرای پادشاهان‌بی‌مایگی وسبك‌سری ، و برای زنان بی‌شرمی ، وبرای مرددین پیروی از هوای نفس ، وبرای عامه مردم دروغ .

* * *

گفت : چه‌چیز برای پادشاهان ناگوارتر است ؟

گفتم : اینکه به ترك سنتی ناچار شوند ، وکارها برای آنها جز با شدت وعقوبت راست نیاید .

کتاب المسائل

منسوب به خسرو انوشروان

خسرو انوشروان یکی از چهره‌هائی است که درتاریخ ایران به علم وحکمت ودادگری معروف گردیده ودرتاریخ اسلام هم به عنوان نمونهٔ خوب فرمانروائی عادل وحکیم شناخته شده است . این شهرت نیك که انوشروان را درتاریخ ایران بوده درادبیات عصراخیردورهٔ ساسانی انعکاسی فراوان داشته و ازراه نوشته‌ها و آثاریکه از ادبیات آن دور به زبان عربی ترجمه شده درادبیات عربی وتاریخ اسلام نیزراه یافته است .

علت اینکه درادبیات ساسانـی خسروانوشیروان را چنین نام وآوازه‌ای حاصل شده این است که انوشروان گذشته ازاینکه خود شخصاً پادشاهی توانا وخردمند بوده سلطنتش در دورانی اتفاق افتاده که کشور ایران دراثر نابسامانیهای فراوان وآشفتگیهای بسیار ژرف و ریشه‌داری که دروضع اجتماعی آن حاصل شده بود به فرمانروائی توانا وخردمند

سخت نیاز داشت. وهمین امرهم باعث شده بودکه آثار نیک‌کارهای انوشروان و اصلاحات او خیلی خوب و برجسته جلوه‌کند، و اورا بیش ازپادشاهان دیگری‌که یا چنان شخصیتی نداشته‌اند ویا اینکه اوضاع واحوال دوران سلطنت ایشان به صورتی نبوده است‌که‌کارهای آنها را بدینسان جلوه‌گر سازد بداشتن خصائل عالی انسانی معروف ومشهور گرداند. ودرواقع شخصیت خود او توأم با اوضاع واحوالی‌که وجود داشت، وحوادثی‌که به وجود آمد، وپیروزیهائی‌که درمیدانهای سیاسی ونظامی واجتماعی نصیب او شد، وازهمه بالاتر میل واشتیاق فراوان او به اینکه پادشاهی عادل وحکیم جلوه‌کند، همه دست به دست هم دادند وازاو مردی ساختندکه هم دردوران خودش موردتوجه بود وهم بعدازاو بتدریج نام وآوازه‌اش درتاریخ ایران وازطریق آن درسراسرتاریخ شرق واسلام پیچید.

نوشته‌های رسمی‌ساسانی چهرهٔ انوشروان‌رابصورت فرمانروائی ترسیم می‌کنندکه بیشتر طبقات اجتماعی ایران ازسلطنت او خوشنود بوده‌اند، ودرنتیجهٔ حسن‌تدبیروخردمندی او درآسایش نسبی بسرمیبرده و او را به نیکی یاد می‌کرده‌اند. هنگامی که او به پادشاهی رسید همانطورکه‌گفتیم اوضاع ایران ازنظر اجتماعی سخت نابسامان وآشفته بود و این آشفتگی نابسامانیهای دیگری را هم ازنظر سیاسی و نظامی به دنبال داشت. وامور دولت درنتیجهٔ پیشرفت‌کار مزدکیان وتوسعهٔ قدرت و نفوذ آنان درهم ریخته بود و نظام اجتماعی ایران به سختی تهدید می‌شد، واین امرکه با هرج ومرج وآشوب وقتل وتاراج همراه بود طبقهٔ اشراف ومالداران وموبدان را سخت به هراس افکنده ونسبت به‌آینده بیمناک ساخته بود، وچون انوشروان با قدرت به قلع وقمع آن آشوب پرداخت و اوضاع را به وضع سابق برگرداند عمل او دراین طبقه وآرامش خاطر ایشان تأثیری عظیم بخشید.

این پادشاه در جنگ با رومیان وسایر اقوام مهاجم‌که مناطقی ازکشور را مورد تاخت وتاز وقتل‌وغارت قرار داده و امنیت وآسایش‌را ازمیان برده بودند به پیروزیهای بزرگی نائل آمده‌بود ، وعلاوه برآنکه کشور را از دستبرد بیگانگان مصون داشته بود با فتوحات خود قلمرو فرمانروائی ایران را درخارج از مرزهای کشور نیز گسترده بود . و این امر اورا درنظر کسانی‌که بزرگی را درفتوحات وکشورستانی می‌دانستند سرداری بزرگ وپادشاهی توانا جلوه‌گر می‌ساخت وقهرمانیهای او در جنگ ستایش مردمان قهرمان‌پرست را برمی‌انگیخت .

اصلاحات مالیاتی‌که در زمان او به انجام رسید ودر نتیجهٔ آن نظام مالیاتی سابق‌که برای مالیات‌دهندگان پرمشقت وپرخرج بود به صورت مالیات مقطوع درآمد هرچند چنانکه گفته‌اند ازنظر مالی‌بیشتر به سود خزانه دولت بوده ولی چون در تعیین تکلیف کشاورزان و رهائی آنان از اجحاف مأموران وصول مالیات تاحدی اثر مساعد و راحتی‌بخش داشته ازاین‌رو این اصلاحات با رضایت وخوشنودی طبقه کشاورز و دهقان و زمین‌داران روبروگردیده ، و اهتمامی‌که این پادشاه در رسیدگی به شکایات مردم و جلوگیری از تعدّی مأموران دیوان و خواص و نزدیکان وبستگان خود و زورمندان دیگر می‌کرد نیز باعث شده بودکه مردم درزمان او تا اندازه‌ای احساس امنیت وآرامش‌کنند و دوران اورا دوران عدل و انصاف بدانند .

گذشته ازاینها همهٔ دلائل وامارات نشان می‌دهدکه‌انوشروان خود به علم ودانش علاقه داشته ودرترویج وگسترش آن درکشور می‌کوشیده است . درزمان او کارترجمه اززبانهای دیگر به زبان فارسی رونق گرفت واین هم نتیجهٔ تشویق وترغیب او بود . درزمان او بودکه

برزویه طبیب احتمالاً با عده‌ای دیگر برای مطالعه درطب و گیاهان داروئی به هندوستان اعزام گردید ، وهم درزمان او بودکه مدرسه طب وبیمارستان جندیشاپور پیشرفت نمود ودرطب ونجوم اززبانهای یونانی وهندی کتابهائی به زبان فارسی ترجمه گردید . مطلبی که او درقرارداد با امپراطوری روم درحمایت ازفیلسوفان آوارهٔ رومی گنجاند ظاهراً ناشی ازهمین توجه و اهتمام او به دانش و دانشمندان بوده . گرچه مشهودات آن فیلسوفان درایران تاحدی خلاف آن چیزی بودکه آنان ازپادشاهی که مشهور به حکمت و دانش‌دوستی بود انتظار داشتند ، ولی درهرحال همین توجه وی به علم وحکمت خواه‌ناخواه باعث می‌شده‌که مردم صاحب اندیشه و با علم و فرهنگ نیز درعصر او بیشتر از دوره‌های دیگر احساس امنیت کنند .

با این ترتیب انوشروان درنظر هرطبقه‌ای دارای همان صفات وخصوصیاتی می‌شده‌که ازنظر آن طبقه لازمه یك فرمانروای خردمند وتوانا بوده‌است ، وبه همین‌جهت پس‌ازمرگ وی عصر او همچون عصر طلائی تاریخ ایران جلوه‌کرد ، وشهرت او به حکمت‌ودادگری روزافزون گردید ، تا جائی که نام اوراکه خسرو بود جز با کلمهٔ «انوشروان» یعنی «جاوید روان یا شادروان» ، نمی‌برده‌اند . وکم‌کم این صفت‌که در اصل برای دعای خیر بکاربرده شده مانند اسم او معروف وبلکه معروفتر از اسم اوگردیده است .

چیزی‌که پس از مرگ انوشروان بیشتر باعث شهرت وی به عدل و داد و علم وحکمت گردید این بودکه جانشینانش ازقماش او نبودند ، ونه تنها نتوانستند کارهائی را که او شروع کرده بود ادامه دهند بلکه حتی نتوانستند اوضاع را به همان صورتی کـه بود نگه دارند ، وبه همین‌جهت‌بودکه پس‌ازمرگ او اوضاع‌کشورهم رفته‌رفته به

نابسامانی گرائید ، وتنیجه ندانم‌کاریهای پسرش هرمز وبلهوسیها و تجمل‌پرستیهای نواده‌اش خسروپرویز به ناراحتیهای مردم بسی افزود ، ومردم‌که از دوران انوشروان خاطرات بهتری داشتند هرچه برمرگ او می‌گذشت جای اورا خالی‌تر وخاطره اوراگرامی‌تر می‌یافتند ، تا جائی‌که رفته‌رفته نام انوشروان با دوران عدل وحکمت ورفاه وسرفرازی توأم گردید ، وخود او نمونهٔ عالی پادشاهی حکیم و فرزانه و عادل شد ، و گفته‌ها و نوشته‌هائی را که بنام او نقل می‌کردند و یا به وی منسوب میداشتند درکتابها و رساله‌ها گرد آوردند ، وکارنامه اورا سرمشق ودستورالعمل فرمانروایان خوب و عدالت‌گستر قرار دادند . و ازاین رو است‌که درادبیات ساسانی نوشته‌ها ورساله‌های متعددی به‌نام انوشروان به وجود آمده است .

ازنوشته‌هائی‌کـه درادبیات ساسانی به نام این شاه به وجود آمده بود مقداری هم درهمان قرنهای نخستین اسلامی به عربی ترجمه گردید و ازخلال همین ترجمه‌ها و انعکاس یادبودهائی‌که از این شاه درخاطره‌ها بوده و در داستانها گفته می‌شده نام و شهرت انوشروان به ادبیات عربی و اسلامی نیز راه یافت . و دراین زبان هم انوشروان به صورت یکی ازبزرگان حکمت واخلاق درآمد، وحدیث‌کارهای نیك وسخنان‌کوتاه حکمت‌آمیز وتوقیعات منسوب به او زینت‌بخش بعضی از کتب اخلاقی عربی‌گردید ، وحتی حدیث شریف «ولدت فی زمن‌الملك‌ـ العادل» که نشان‌دهندهٔ شخصیت ممتاز او درنزد اعراب ومسلمانان است دربارهٔ این پادشاه روایت‌گردید ، وچنانکه‌گذشت بگفته بعضی‌ازمحققان عرب شهرت او درادبیات عربی واسلامی به پایه‌ای رسیدکه شخصیت او درادبیات عرب ازلحاظ نقل اقوال حکیمانه ازاو پس‌از امام علی‌بن‌ابیطالب (ع) بزرگترین شخصیت‌گردید.



دربارهٔ کتابها و نوشته‌هائی که از ادبیات ساسانی دربارهٔ انوشروان به زبان عربی ترجمه شده واسم واثری از آنها در مآخذعربی یافت می‌شود درجای دیگر بتفصیل سخن گفته‌ایم . دراینجا فقط دربارهٔ یکی ازاین نوشته‌ها که ما آن را با عنوان «کتاب‌المسائل» یاد کردیم توضیحی خواهیم داد ونمونه‌ای ازمطالب آنرا بفارسی ترجمه و نقل می‌کنیم .

آنچه را دراینجا با عنوان «کتاب‌المسائل» خواندیم قطعه‌ای است‌که درجاودان خرد مسکویه دربخش مربوط به «آداب ایرانیان» با عنوان « حکم تؤثر عن انوشروان » یعنی « سخنان حکمت‌آمیزی که از انوشروان روایت می‌شود » نقل شده ، وشامل سخنانی است‌که خسرو انوشروان در پاسخ پرسشهائی‌که در موضوعهای مختلف‌اخلاقی وتربیت نفس از وی شده ایراد کرده است . عنوان این قطعه درکتاب مسکویه نشان نمی‌دهد که از کتاب خاصی گرفته شده باشد ، ولی از خاتمه آن چنین برمی‌آیدکه آنچه نقل شده همه یا جزئی از کتابی بوده که درادبیات ساسانی وجود داشته و به انوشروان منسوب بوده و پس ازترجمه به‌عربی به نام «کتاب‌المسائل» خوانده شده است . این نام از پایان همین قطعه به دست می‌آید که درآن چنین آمده :

«چون انوشروان از کتاب المسائل به‌پرداخت چنین گفت . . .»

و از سیاق عبارت هم چنین پیداست که مراد از کتاب المسائل همین کتابی است که همه یا قسمتی ازآن در بالای همین عبارت نقل شده و این عبارت پایان آن را می‌رساند . روش و موضوع کتاب هم با این نام تطبیق می‌کند ، زیرا چنانکه گفتیم کتاب به صورت پرسش وپاسخ است وچنین کتابهائی را معمولاً بنام «مسئله» یا «مسائل» می‌خوانده‌اند : وشاید بتوان گفت که این عنوان عربی هم ترجمه‌ای بوده از نام فارسی

این کتاب که عین آن را در دست نداریم ولی به قرینهٔ این ترجمه می‌توان آن را حدس زد .

در فهرست ابن‌ندیم زیر عنوان « کتابهائی که در پند و اندرز و حکمت به وسیله ایرانیان ورومیان و هندیان واعراب تألیف شده» یك کتاب هم با عنوان «المسائل» به انوشروان نسبت داده شده است . عنوان کامل این کتاب درفهرست چنین آمده : «کتاب‌المسائل التی انفذها ملك‌الروم الی انوشروان علی ید بقراط‌الرومی» یعنی‌کتاب پرسشهائی‌که پادشاه روم با دست بقراط رومی از انوشروان کرده . احتمال می‌رودکه این قطعهٔ حاضرهم پاره‌ای ازآن کتاب باشد زیراکتابی هم‌که ابن‌ندیم نام برده در فهرست کتابهائی است‌که از لحاظ موضوع ونوع مطالب با آنچه در این قطعه دیده میشود یکی است . واین هم که دراین قطعه هیچ نامی از پادشـاه روم یا بقراط رومی نیست ، و پرسش‌کننده همه جا ناشناخته و نقل سئوال همه به صورت مجهول است مانع این احتمال نخواهد بود ، زیرا همانطور که سابقاً هم گفتیم نامهائی که در عناوین این نوشته ها ذکر شده غالباً برای جلب توجه خواننده به اهمیت مطالب آنهاست و نباید این عناوین را بیش از این حد مورد استناد قرار داد .

ترجمهٔ این کتاب به زبان عربی هرچند از راه کتابی بدست ما رسیده‌که درقرن چهارم یا اوائل قرن پنجم هجری تألیف شده ولی ازنظر کهنگی تعابیر وکیفیت انشاء خیلی قدیمتر ازاین زمان بنظر می‌رسد .

اینك نمونه‌ای از مطالب آن



هرچیزی را که در راه شهوت خود صرف کنی و باآن
برخواهش دل دست‌یابی بدان که تو به آن دست نیافته‌ای

بلکه او است که برتو دست یافته و با آن چیزی از توتباه شده است . پس خردمند آن است که دست از هوای نفس بدارد تا مانند کسی باشد که ازخورشی چشم پوشد تا به خورشهای دیگر رسد ، یاکسی‌که ازکاری بسیارزشت آشکار دوری گزیند که کارهای زشت پنهانی وی پوشیده ماند و حائلی بین او وآنها ایجاد نشود ، تا روزگـار وی درآنها درازتر وحاجت وی برآورده‌تر گردد .

وگفت : چون کسی را هوای نفس برخرد چیره گردد خصلتهای نیکوی وی را به بدیها برگرداند : بردباری را به کینه ، ودانش را به ریا ، و بخشندگی را به اسراف ، و میانه‌روی را به زفتی ، وگذشت را به ترس مبدل سازد . وچون هوای نفس برکسی تا بدین‌حد چیره گردد او را به حالی درآورد که صحت را جز در بهداشت تن ، ودانش را جز مایهٔ فضل فروشی وگردن‌فرازی ، وایمنی را جـز در وجودگنجینه‌ها نمی‌بیند. وهمهٔ اینهاخلاف‌اعتدال‌ودورکنندهٔ ازمطلوب ونزدیک‌کنندهٔ به هلاکتند .

وگفت : مستی در دوازده چیز است ، و باده‌گساری آدمی را جز با کمك همه یا برخی از اینها به مستی نکشاند . و آن دوازده چیز اینها هستند : مستی باده ، ومستی کبر و نخوت ، ومستی زیبائی ، ومستی شبق ، ومستی می ، ومستی عشق ، ومستی قدرت . وبدان که انباشتن شکم ازخورشها مستی آرد ، وافزونی جهل مستی آرد ، وبالا گرفتن اندوه مستی آرد ، و عادت بد مستی آرد .

وگفت : کسی‌که خرد نداشته باشد سلطنت بر عزت وی نیفزاید ، وکسیکه قناعت نداشته باشد مال بر بی‌نیازی وی نیفزاید . آدمی خردی است مجسم درصورتی ، کسی‌که خرد از وی دور گردد وصورت باقی ماند انسان‌کامل نیست . او پیکره‌ای را ماندکه روح ندارد .

* * *

از او پرسیدند : آنچه بیش ازهمه آدمی را بی نیاز سازد چیست ؟

گفت : پاکی نفس ودردست داشتن زمام آن .

* * *

پرسیدند : خودپسندی چیست و ریا چیست ؟

گفت خودپسندی آن است که آدمی در خود آن چیزی را گمان برد که دراو نیست تا جائیکه تنها رأی خود را صواب داند و رأی دیگران را خطا پندارد ، وریا آن است که دربرابر مردم خودسازی کند و خویشتن را اهل صلاح نشان دهد درحالیکه ازصلاح تهی است .

* * *

گفتند : کدام یك ازاین دو زیانمندترند ؟

گفت : برای خود آدمی خودپسندی وبرای دیگران ریا ، زیرا مردم گول ظاهر آراستهٔ وی خورند ودر مهمات خویش به وی اعتماد کنند در حالیکه از خیانت وی ایمن نمیتوانند بود .

گفتند : آزمندی وزفتی چیست وکدامیك ازآنها زیانمندترند ؟

گفت : آزمندی آن است که بنده بیش ازحق خـود طلب کند ، وزفتی آن است‌که از دادن حق صاحبان حق امساك ورزد ، وآزمندی زیانمندترین آنهاست زیرا حرص وآز ریشه و کانون ستمکاری است ، وزفتی هم ازآزمندی باشد زیرا آزمند را در جهان سیرائی نیست .

به او گفتند : تخمۀ همۀ فضائل چیست ؟
گفت : خرد ودانش .

• • •

شکیبائی‌را چهار موضع‌است : پایداری، وخودداری، و بردباری ، واقدام .
پایداری درکارهای پسندیده ، وخودداری ازگناهان وکارهای ناروا ، وبردباری در چیزهائی‌که موجب فضیلت میشود ومردانگی را آشکار میسازد ، واقدام درکارهای بزرگی‌که در آنها نجات ورستگاری باشد .

• • •

گفتند : نشانه نیك‌بختی چیست ؟
گفت : کسی‌که به‌فرمان خداوند درهر نیك‌وبد خشنود باشد ، و به بهرۀ خود از جهان خرسند باشد ، ودل او بیاد خداوند بسته باشد ، واز طمع دربدیها گسسته باشد . اینها نشانه‌های نیك‌بختی وی است .

گفتند : کرم محض چیست ؟
گفت : وفای به عهد .

گفتند : ناکسی وپستی محض چیست ؟
گفت : گناه ناکرده‌ای‌را به‌گردن‌کسی‌انداختن ، مانند

آن گرك که آهنگ خوردن بره‌ای کم ازیکساله را کرده بود و به او گفت توسال گذشته مرا دشنام دادی .

گفتند : ادب سودمند کدام است ؟
گفت : آن است که تو از دیگران پند گیری ودیگران از توپند نگیرند .

گفتند : وفور عقل به چیست ؟
گفت : به این‌که چون اندوهی روی آورد آن را با کوشش وشکیبائی ازخود دورکنی .

گفتند : چگونه است‌که شما اینسان درمطالعهٔ کتب سر فرو کرده‌اید که مردم همه آراء شمارا از آنها میدانند و تدبیر شمارا به آنها منسوب میدارند ؟
گفت : این بدان سبب است‌که مادانش را برای فخرفروشی نمیخواهیم ، بلکه برای آن میخواهیم که ازآن بهره‌مند شویم .

• • •

گفتند : ازچیست‌که ستایش ستایشگران را به دور افکنید با اینکه این‌گونه ستایشها نزد پادشاهان دیگر دورافکنده نیست ؟
گفت : برای آنکه بسیاری از ستایش‌شدگان را دیدیم که به نکوهش شایسته‌تر از ستایش بودند .

گفتند : چه چیزی تلخ‌تراز هرتلخی است ؟
گفت : نیازمند شدن به‌کسی‌که چون دست نیاز به‌وی بری اهل برآوردن آن نباشد .

گفتند : بیهودترین چیزها چیست ؟
گفت : مشورت با نادان .

گفتند از فرصتهائی‌که ازدست میرود کدام یك برشما ناگوارتر است ؟
گفت : فرصت اینکه برکار نیکی قدرت یابیم وآنرا بتأخیر اندازیم ، و چه بسا که تنها فرصت آن همان لحظه بوده و دوباره دست ندهد .

• • •

گفتند : آیا انسان میتواند همهٔ مردم را مشمول نیکی و احسان خویش سازد ؟
گفت : اما با مال وخواسته هرقدر هم بسیار باشد نه، ولی هرگاه در دل و اندیشهٔ خود نیکخواه همهٔ مردم باشد یدبن طریق همهٔ مردم را مشمول نیکی واحسان خودساخته است .

گفتند : آدمی‌چگونه تواند آسوده‌خاطر زیست‌کند ؟
گفت : بدینگونه‌که ازگناهان بیمناك باشد ، و از امر مقدّری‌که ناچار به وی خواهد رسید تنگدل نگردد .

از او پرسیدند : راه صواب درامر زندگی چیست ؟
گفت : برای آنکس که زندگی باخرسندی وشادمانی خواهد قناعت است ، وبرای کسی که زندگی با نام نیك خواهد کوشش در تهذیب نفس ونیکی رسانیدن به مردم است ، اما کسی که فراخی زندگی وآرایش و شکوه آنرا خواهان است باید خودرا برای گناه واندوه ورنج وسختی آماده سازد .

گفتند : چه‌کوششی آدمی را به‌کسب نام نیك ، وکدام یك اورا به اصلاح امر معاش ، وکدام یك اورا به ایمنی وآرامش نفس بیشتر یاری میکند ؟

گفت : آنچه بیش از همه به کسب نام نیك یاری‌کند به داوری کشیدن نفس و سپس پرهیز از ستم است . و آنچه بیش از همه به آرامش درونی یاری کند ترك گناهان است، وآنچه بیش ازهمه به اصلاح امر معاش یاری کند کوشش از روی حق ودرستی وترك بدی وآزمندی است .

گفتند : چگونه مردمی را خردمند خوانند ، وچگونه مردمی را دانا گویند ، وچگونه مردمی را زیرك دانند ؟

گفت : خردمند آن باشد که به آنچه درامر معادبدان نیاز افتد بیناباشد واین بینائی خویش را با اراده و عـزم به کار بندد .

و دانا آن باشدکه آنچه را در امر دنیا بایسته است وازآن چاره‌ای نیست بداند .

و زیرك کسی است‌که در مصاحبت بـا مردم از آنچه از ابواب ملاطفت ومدارا بدان نیازمند گردد آگاه باشد وآن را با نرمی به‌کار بندد .

• • •

گفتند : کدام یك از دانسته‌های فرمانروا بـرای او سودمندتراست ؟

گفت : اینکه بداند که وی قادر نیست دهان مردم‌را از ذکر عیبها و بدیهای خویش ببندد ، که چون این بداند دیگربرای بستن دهان مردم به تهدید و درشتی دست نیازد ،

و رضامندی آنان و منصرف ساختن ایشان را از ذکر بدیها و عیوب خود جز دراصلاح نفس خویش و اخلاص درکار و نیك ساختن اندیشهٔ خود نجوید .

پرسیدند : میوهٔ خرد چیست ؟

گفت : خرد را میوه‌های نیك و نژاده بسیار است لیکن من آنچه را ازآنها به یاد دارم برای شما می‌شمارم ؛

یکی از آنها این است که آدمی بهرهٔ خودرا بدست آرد بدینگونه‌که نیّت بنددکه هرصاحب نعمتی را پاداش دهد وازاین‌کار به نهایت قدرت رسد .

ودیگر اینکه خودداری وپرهیز ازگناهان را ازدست ننهد .

ودیگر اینکه به روزگار به هیچ‌حالی مطمئن نگردد و اورا با سستی‌کردن درآماده ساختن خویش امیدوار نسازد .

ودیگر اینکه محبت خودرا از کسانیکه به وی کینه می‌ورزند دریغ ندارد .

ودیگر اینکه درکسب منافع بزرگ این‌جهان از نادانان پیروی نکند ، واما از سود آنجهان نادان را بهره‌ای نیست.

ودیگر اینکه به هیچ‌کاری دست نزند مگـر پس از تحقیق واندیشه و تأمل .

ودیگر اینکه فراخی زندگی وی را به کبر ونخوت مبتلا نسازد ، و تنگدستی هم اورا به زبونی وذلت نکشاند.

ودیگر اینکه در رفتار خود با دشمن خویش روشی

برگزیند که با آن وی را از حکم حاکم بیمی نباشد ، وبا دوست خود نیز آنگونه رفتار کند کـه با آن به عقوبت حاجت نیفتد .

ودیگر اینکه هیچ‌کس را آن اندازه کوچك مشمردکه وی را شایستهٔ فروتنی نداند ، ومردم بی‌نوا را ازتوانگران فروتر ننهد مگرآنکه توانگر دانشمند وبی‌نوا نادان باشد .

ودیگر اینکه مردم هرزه واهل فحشا را گرامی ندارد هرچند از نزدیکان وتوانگران ویا از همگنان و معاشران باشند .

ودیگر اینکه در آزار دیگران پیشدستی نکند و آزار را باآزار پاداش ندهد ، واگر بردشمنی چیره‌گردید ازآنچه مقتضای حق و عدل است تجاوز نکند .

ودیگر اینکه هوای نفس در برابر عقل وی ناچیزباشد.

ودیگراینکه ناتوان را خوار نشمرد وازکوشش درراه خرد و حکمت دریغ ندارد .

ودیگر اینکه گناهی که درگذشته مرتکب شده واز فرجام بد آن سالم جسته اورا دلیر نسازد تا دوباره به آن برگردد .

ودیگر اینکه در هیچ حالی شکیبائی و وقار خودرا از دست ندهد و به ستایش ستایشگران ، که اورا به چیزی می‌ستایندکه خود می‌داند در او نیست ، شادمان نگردد .

و دیگر اینکه برکسی که اورا به عیبهائی نکوهش کندکه خود میداندکه در او هست کینه نورزد .

ودیگر اینکه به کاری که درآن بیم پشیمانی میرود دست نزند .

ودیگـر اینکه زحمت نیکوکاری را برخود هموار سازد وخویشتن را ازهرلذتی که بگناه آمیخته باشد باز دارد .

. . .

گفت : شنیدم که میگوئید ، هلاك پادشاهان در دنیا وآخرت در خصلتی است که با آن هیچ حسنه‌ای به حساب نمی‌آید . میخواهیم این خصلت را به‌درستی بشناسیم .

گفت : آن خصلت کوچك شمردن اهل علم وفضیلت است .

. . .

گفتند : گناهان بزرگ کدامند ؟

گفت : یکی این است‌که توانگر نعمت ازدیگران باز دارد . وبدتر ازآن این است‌که وعده دهد وبه وعده خویش وفا نکند . ودیگر چیزهائی است‌که موجب هلاکت گردند همچون اینکه به چیزی‌که نه ازآن تواست ونه تورا حقی درآن است چشم طمع دوزی . وسردستهٔ گناهان بزرگ خوار گذاردن حدود خداوند تعالی است .

گفتند : چه‌گونه زندگی شیرین‌تر ولطیف‌تراست ؟

گفت : زندگی آن کس که با رفاه وکفاف گذرد ، نه نادار و نه توانگر باشد .

گفتند : آدمی چگونه تواند با آرامش خاطر زندگی کند ؟

گفت : با اطاعت پروردگار روز خودرا آغازکند، و با کوشش درطاعت وشوق پرستش وی آن را به‌پایان رساند .

• • •

وگفت : مرگ نیکان آسایش خود آنهاست ومرگ تبهکاران آسایش جهانیان .

• • •

گفتند : حسود را چه چیزی بیشتر بر ترك حسد یاری کند ؟

گفت : اینکه بداند رشك بردن آزاری است که خود به خویشتن دهد ، و اورا هیچ حجتی نیست که نعمتی را از جای خود به جای دیگر بگرداند ، و با رشك خود جز نفس خویش را نکاهد .

گفتند : آیا حسود تواند که به محسود زیان رساند ؟
گفت : چگونه این‌کار تواندکرد با اینکه وی به چنین مقصودی نائل نگردد مگر آنکه نخست خودرا تباه کند ؟ واگرنعمت محسود هم زایل‌گردد باری به اونخواهد رسید.

• • •

گفتند : آن یك خصلت جامع‌که زبان بد حاسدان و دشمنان را از پادشاه بگرداند چیست ؟

گفت : آن است که پادشاه به همنشینی دانشمندان و اهل فضل دل بسته باشد واز کارهای نیك آنها پیروی کند.

گفتند : وآن خصلتی که وی را به باطل وبدیهای آن پیوندد چیست ؟

گفت : همنشینی با مردم بدنام و هرزه ونادان .

• • •

گفتند : کدام یك از منشهای نیك آدمی بیشتر مایهٔ آراستگی وی باشد ؟

گفت : خشم فروخوردن درهنگام خشم ، وبخشودن درهنگام توانائی ، وبخشش بی‌آنکه درطلب ثواب باشند ، وکوشش برای جهان باقی نه جهانی فانی .

گفتند : از چه‌کس بیش از همه باید پرهیز کرد ؟
گفت : ازپادشاه ستمکار، وازدشمن توانا ، وازدوست فریبکار .

خطابهٔ انوشروان

یکی ازکتابهائی که تا قرن چهارم و پنجم هجری ازترجمه‌های آثار ساسانی در زبان عربی وجود داشته ، و به انوشروان پادشاه معروف ایران منسوب بوده ، مجموعه‌ای بوده است شامل دوقسمت : یکی شرح حال وکارنامه‌ای از انوشروان که برطبق آنچه در مقدمهٔ آن ذکر شده‌آن‌را خودانوشروان‌درشرح‌حال‌خودش‌نوشته‌بوده، ودیگرخطابه‌ای بوده از همین شاه خطاب به مردم وبزرگان کشور . این کتاب اکنون در دست نیست ولی این دو قطعه یا لااقل منتخبی ازآنها را ابوعلی مسکویه در کتاب تجارب‌الامم نقل‌کرده و باواسطه این کتاب به دست ما رسیده است. دربارهٔ کتاب اول یعنی‌سرگذشت انوشیروان‌که ابن‌مقفع آن را به عربی ترجمه کرده است به تناسب موضوع آن درجای دیگر گفتگو شده ولی این خطابه را که موضوع آن صرفاً اخلاقی و در پند وموعظت است دراینجا با توضیح مختصری ترجمه ونقل می‌کنیم .

این خطابه که قطعه‌ای است نسبةً مفصل همهٔ آن در تحریص و

ترغیب مردم وسران کشور است به ترك اختلاف وحسد ونفاق و کینه ، وازسر تا پای آن پیداست که گوینده یا نویسندهٔ آن برای نشان دادن عواقب وخیم این خصلتهای ناپسند وایجاد وحدت وهماهنگی بین مردم جهدی بلیغ داشته ودراین راه ازهیچ تأکیدی فروگذار نکرده وخیلی مؤثر وگیرا داد سخن داده است ، بطوری‌که گوئی گوینده یا نویسندهٔ آن خود زیانهای این خصلتها یعنی کینه ونفاق وپراکنده دلی را شخصاً آزموده ونتائج زیانمند و ویرانگر آنهارا به چشم دیده است .

این قطعه با این خصوصیات‌که همهٔ آن در بارهٔ موضوعی معین انشا شده و مانند سایر آثار اخلاقی شامل مطالب مختلف و پراکنده نیست ، و با این طرز بیان‌که آن را خطابه‌ای جامع و مؤثر گردانیده در تمام آثار باز مانده ومنسوب به دورهٔ ساسانی حتی دربین خطابه‌های منسوب به پادشاهان نظائر کمی دارد و شاید هم بتوان گفت که با این کیفیت دربین آثار موجود بی‌نظیر است .

قبلاً گفتیم‌که در مورد آثار ساسانی آنچه بیشتر مورد توجه و اعتماد تواند بود وجود همین آثار ومحتوای آنها از نظر معیارهای اخلاقی آن دوران است نه صحت انتساب آنها به کسانی‌که به آنها منسوب گشته‌اند . دربارهٔ این خطابه این مطلب را می‌توان اضافه کرد که حتی اگر این خطابه چنانکه در مقدمهٔ آن آمده گفتهٔ خودانوشروان نباشد بازهمه چیز در آن دلالت دارد که آنچه درآن آمده بازگوکنندهٔ وضع اجتماعی ایران در دورهٔ این پادشاه ودرواقع زبان حال او است .

این را می‌دانیم که در زمان سلطنت قباد پدر انوشروان آیین تازه‌ای در ایران رواج یافت که به‌نام مزدك که مروج یا پایه‌گذار آن بود معروف گردید . این آیین در همان زمان قباد پیروان زیادی پیدا کرد وچون خود قباد پادشاه ساسانی نیز به آن گروید پیشرفت بیشتری

نصیب آن شد . این آیین هرچند در آغاز به صورت یك جنبش اصلاحی دینی و اجتماعی ظاهر گشت ولی چون به سختی با منافع طبقات صاحب امتیاز وموبدان‌که خود نیز ازاین طبقه شمرده می‌شدند برخورد داشت، ودر نتیجهٔ همین برخوردکار آن سرانجام به هرج ومرج وآشوب وتاراج کشید وبه شدت قلع و قمع گردید ، از این رو در همهٔ مآخذ قدیم از این‌آیین به زشتی یاد شده وآن را طریقه‌ای مخالف نظام اجتماع وخلاف اخلاق خوانده‌اند . و به همین جهت هم هست‌که کسب اطلاع صحیح دربارهٔ حقیقت‌این‌آیین بسیارمشکل‌است زیرا آنچه دربارهٔ آن درمآخذ نقل‌شده همه ازقول مخالفان متعصب آن بوده . ظاهراً آنچه بیشترباعث منکوب شدن این جنبش و بدنامی آن شده جنبه‌های اجتماعی آن بوده که با نظام طبقاتی دوران ساسانی‌که با سرسختی حمایت می‌شد مغایرت داشت زیرا این آیین یك نوع عدالت اجتماعی را تبلیغ می‌کرده کـه به هیچوجه با آن نظام وآن روزگار سازگار نبوده . یکی از محققان صاحب‌نظر(نلدکه) آیین مزدك را با مرامهای اشتراکی معاصر دارای نوعی وحدت اندیشه می‌دانست ، بااین‌فرق‌که آیین مزدك دارای جنبهٔ دینی‌است ومرامهای اشتراکی معاصرفاقد آنند. بعقیده وی مابه‌الامتیازمذهب مزدك ازمذهب جدیدکمونیسم و سوسیالیسم ، و چیزی‌که به شدت و حدت مشخص فرق بین این فرقه‌ها می‌باشد جنبه دینی‌آیین مزدك است . بعقیدهٔ مزدك همهٔ شرور را باید منتسب به دیوهای رشك وخشم وآز دانست . زیرا این دیوها مساوات بشرراکه حکم خدا ومیل‌خداست نابود ساخته‌اند. ومزدك می‌گفت هدف او این است‌که مساوات را باردیگر برقرارکند .»

چنانکه گفتیم این‌گونه افکار وعقاید با نظام سیاسی واجتماعی وسنتهای دینی ایران به هیچ روی سازش نداشت و به همین جهت هم درزمان قباد موجب هرج ومرج وآشوب وقتل وتاراج فراوان‌گردید ، وانوشروان‌که به‌کسب قدرت وحفظ نظام طبقاتی‌ایران سخت دلبسته‌بود،

درهمان زمان قباد ودرهنگامی‌که هنوز به سلطنت نرسیده بود به قلع وقمع مزدکیان کمر بست و مزدك و بسیاری ازپیروان او را کشت ، و بدینسان به غائله آنان ظاهراً پایان داد . ودر زمان سلطنت خود نیز برفع خرابیهای ناشی ازاین غائله پرداخت . ولی رویدادهای تاریخی چه در زمان او وچه پس از او نشان نمی‌دهدکه او به همانگونه‌که درمبارزه با عوامل ظاهری آن غائله توفیق یافت در رفع علل وعوامل واقعی آن جنبش نیز توفیق یافته باشد . پیروان آیین مزدك در دوران سلطنت انوشیروان همچنان گاهگاه برای او دردسرهائـی ایجاد می‌کردند و حتی یك بار هم باکمال بی‌پروائی قصد جان او کردند ، که هرچند ازآن مهلکه نجات یافت ولی این واقعه ونظائر آن نشان می‌داد که افکار و عقائدی‌که به وسیله مزدك تبلیغ شده زمینهٔ مساعدی در اذهان مردم یافته تا جائی‌که بعضی از پیروان او تا حد ایثار جان هم در عقائد خود تعصب به خرج می‌داده‌اند . وشاید بتوان ازاین حوادث وحتی‌ازپیدایش افکاری ازاین قبیل چنین استنباط نمودکه جامعهٔ ایران درآن روزگار ازوضع نابسامان وبی‌عدالتیهای موجود وفاصله‌های عمیق طبقاتی رنج می‌برده وهمین‌امرموجب بروز اختلافهاوکینه‌هاودشمنی‌هاوستیزه‌جوئیها گردیده وفکر انوشیروان را به خود مشغول می‌داشته است .

کارهای اصلاحی‌که خسرو انوشیروان درزمان سلطنت خود وپس ازرفع فتنه مزدکیان بدان دست زد نشانهٔ آن است‌که این شاه ازریشه‌های اجتماعی وعواملی هم‌که موجب پیدایش چنان عقائد وافکار شده غافل نبوده ، و بدین جهت پس از ایجاد نظم وآرامش درصدد برآمده تـا علل وعوامل اجتماعی آن غائله را نیز ازمیان بردارد ، وسعی‌کرده است با رفع بی‌عدالتیها نارضائی مردم را هم مرتفع سازد یا تخفیف دهد . کارهائی را که انوشروان بدان دست زد از قبیل اصلاح امر مالیات ،

ورسیدگی به کار کارگزاران دولت ، ورفع تعدی و تجاوز آنان ، و رسیدگی به شکایات مردم ، وسایر اموری که کم‌وبیش در تاریخها نوشته‌اند ، هرچند نتوان آنها را براساس معیارهای امروز یك عدالت اجتماعی مبتنی بریك تحول صحیح اجتماعی دانست ، ولی در نظـر معاصران وپس از او به عنوان نمونه‌ای ازیك عدالت سنتی به شمار رفته وظاهراً درایجاد نظم وآرامش وپیشرفت امور مملکت ورفاه نسبی مردم بی‌اثر نبوده وبه همین جهت هم دوران او یکی از دوره‌های خوب تاریخ ایران شمرده شده .

انوشروان دراین امر مهم یعنی ایجاد امنیت وآرامش و رفع نگرانیها و ترمیم ویرانیها وسایر اموری‌که مانعی در راه عمران وآبادی بشمار می‌رفت توفیق یافت ، ولی در ریشه‌کن‌کردن عوارض روحی و نفسانی‌آن وقایع که زائیده عقائد وافکاری غیرازعقائد وافکارسنتی‌ومتّبع عصربود چندان توفیقی‌نیافت، ونتوانست‌که آن حس دشمنی وکینه‌توزی واختلافی‌که درنتیجه همان عقائد وافکار وآشوبها وهرج ومرجها بین طبقات مختلف وحتی بین سران وسرداران به وجودآمده‌بود به‌کلی‌ازمیان بردارد ، وحوادث پس ازمرگ او هم این مطلب را به خوبی روشن ساخت زیرا بلافاصله پس ازمرگ او انحطاط سریع دولت ساسانی که منجـر به زوال آن گـردید شروع شد وعامل اصلی این انحطاط هم همان اختلافها وکینه‌ها ونفاقها وناخشنودیهائی بودکه درجامعه ریشه دوانده بود . وجانشینان خسرو انوشروان هم‌چنانکه گفتیم ازقماش او نبودند که بتوانند کارهای نیك اورا ادامه دهند ویا لااقل آنچه را که او با زحمت بسیار بوجود آورده بود با سبك‌سریها وبلهوسیهای خود تباه نسازند .

این امری طبیعی است که انوشروان که خود مردی خردمند ودوراندیش‌بوده به‌این‌خطرکه آرامش‌مملکت وبقای‌سلطنت‌او وخاندانش

را بسختی تهدید می‌کرده بیش ازهمه و بهتر ازهمه کس واقف باشد، وبداندکه تا وقتی این آشفتگی وپراکنده‌دلی وجود دارد تمام‌کوششهائی که برای‌آرامش مملکت‌کرده وفتوحاتی‌که بدان نائل شده ناپایداروبی‌ثمر خواهد بود . بنابراین این هم طبیعی بنظر می‌رسدکه وی درمقام رفع این خطر و فرونشاندن آتش کینه‌ها و دشمنیها نیز برآمده باشد و در ضمن سایرکارهای خود چنین سخنان پندآمیز وعبرت‌انگیزی هم‌که پر از بیم وامید است برزبان رانده ومردم را ازاین خطرآگاهانیده باشد. بنظر ما این خطابه ازهرلحاظ بازگوکنندهٔ وضع اجتماعی ایران در دوران همین پادشاه است ومطالبی هم‌که درآن راجع به سرنوشت دارای سوم ووضع روزگار او با این عبارت آمده : « و رشك و حسد درمردم فقیر و نادار نسبت به مردم دارا و ثروتمند و همچنین کینه درمردم گمنام و فرومایه نسبت به بزرگان واشراف بیدارگردید » بیان حال ووضع همین دوران انوشیروان است .

درهرحال چون این خطابه شامل مطالبی است چنانکه‌گفتیم پندآموز وعبرت‌انگیز بهتراست‌که خود آن را بخوانیم .



مسکویه گوید در آخر کتابی که انوشروان در شرح حال وکارهای خویش نوشته چنین خواندم ، که انوشروان چون ازکارکشور فراغت یافت وآنرا از فساد بپیراست اسواران وسران سپاه و بزرگان ومرزبانان و هیربدان و موبدان را گرد آورد وبرگزیدگان مردم را نیز بخواند ، آنگاه در آن جمع بدینگونه سخن راند .

«ای مردم ، بمن هوش دارید وگوش فرا دهید و
خودرا برای پذیرش پند آماده سازید .

من ازهنگامیکه برشما فرمانروائـی یافتم پیوسته با

شمشیر آویخته بگردن خودرا هدف شمشیرها ونیزه‌ها ساخته‌ام . تمام اینها بخاطر دفاع از شما ، واستوار ساختن بنیاد هستی شما ، وآبادانی کشور شما بوده است .

گاهی در دورترین نقطهٔ خاور ، وهنگامی در آخرین مرز باختر ، یکبار در ناحیهٔ جنوب ، و باردیگر در سوی شمال ، آنانراکه بدانهابدگمان بودم به‌سرزمینی جزسرزمین خودشان کوچاندم ، برشهرهای ترکان خراجها نهادم ، و آتشکده‌ها در قسطنطنیه برپا ساختم . همواره فرازونشیب کوههای بلند را درنوردیدم ، وسنگلاخها را پس ازبیابانها به پیمودم ، وبرناگواریها وهول وهراس شکیبیدم ، وبا سرما وگرما دست و پنجه نرم کردم ، و ترس دریا و خطر دشتهای خشك وسوزان را برخود خریدم .

همهٔ اینها برای بدست آوردن آنچیزی بودکه خداوند آنرا برای شما فراهم ساخت ، یعنی زبونی دشمنان ، و آرامش کشور ، وگشوده شدن درهای روزی ، و یافتن بزرگی وسرافرازی ، ورسیدن بآنچه‌که بدان رسیدید .

اکنون خداوند و داده‌های اورا سپاس‌که شمارا در نعمت وروزی بپایه‌ای بلند رسانید ، واز بزرگی وسرافرازی فضیلتی بزرگ ارزانی فرمود ، ودشمنان شمارا بشکست و آنانرا بهلاکت رساند ، واکنون آنان یا در زمره کشتگان و هلاك شدگانند ، ویا زندگانی مطیع و فرمانبردار شما .

برای شما دشمنانی مانده است‌که شمارهٔ آنان کم ولی نیروی آنان سخت وشوکتشان بس عظیم است . اینها که برجای مانده‌اند بنظر من برای شما ترسناکتر ، وبرای

زبون ساختن و چیره شدن بـر شما تواناتر از دشمنانِ شمشیرزنِ نیزه‌گذارِ اسب تازی هستندکه شما برآنهادست یافتید .

واگر شما ای مردم ، براین دشمن دوم نیز بهمانگونه پیروز شوید که برآن دشمنی که با آن بجنگ برخاستید ، وکار بر او تنگ گرفتید ، و اورا زبون ساختید ، درآن هنگام است‌که پیروزی ، ونیرو ، وسرافرازی ، ونعمت ، وبرتری ، ویگانگی ، وپندآموزی ، وآرامش ، وصلح و سلامت شما کامل گردد . واگر دراینکار کوتاه آئید ، و سستی روا داریـد ، واین دشمن بر شما چیره شود ، آن پیروزی گذشته‌که شما بر دشمنانتان در خاور وباختر و شمال وجنوب به دست آوردید برای شما پیروزی نتواند بود .

پس بکوشید کـه این دشمن بازمانده را نیز مـانند همان دشمن گذشته از میان بردارید . باید که پافشاری و کوشش و همدستی شما در این پیکار بزرگتر و پرمایه‌تر وخردمندانه‌تر وجدی‌تر ودرست‌تر وراست‌تر ازپیکارهای گذشته شما باشد. زیرا هرچه نیرنگ وفسون دشمن بیشترو شوکت آن عظیم‌تر باشد روبرو شدن با آن را آمادگـی بیشتری لازم است .

آنچه درآن دشمنان گذشته موجب ترس و بیم شما میشد با آنچه دراین دشمنان ، که هم اکنون شمارا بجنگ آنان میخوانم ، موجب ترس وبیم میگردد درخور سنجش نیست. بکوشید تاپیروزی را به پیروزی، ونیرو را به نیرو ، و پشتیبانی را به پشتیبانی ، و تدبیر وعزیمت را بتدبیر و

عزیمت ، وجهاد را بجهاد بپیوندید ، زیرا صلاح همهٔ کارهای شما ، و تکمیل نعمت خداوند بر شما ، و همچنین افزایش شرف وسربلندی شما از جانب خداوند درین جهان ، وکسب رضوان او درآنجهان ، همه بسته بهمین امر است .

بدانید که دشمنان شما ازترك و روم و هند و دیگران هرگز بدین پایه ومایه نبودندکه اگر برشما چیره میشدند ، بدینسان بشما گزند میرسانیدندکه این دشمن اگر برشما دست یابد شما را ناتوان و نابود میسازد . زیرا کینهٔ این دشمن سخت‌تر، وفریب ونیرنگ او بیشتر، وکار او ترسناکتر از آن دشمنان است .



«ای مردم ، چنانکه دیدید من خودرا برای‌شما سپربلا کردم ، ورنج شمشیرها ونیزه‌ها وبیابانها ودریاها ودشتها و کوهها را ، در حالی‌که دشمنان را یکی پس از دیگری درهم میکوفتم ، ولشکرهارا یکی پس ازدیگری درهم میشکستم ، وبا پادشاهان یکی پس از دیگری درمیآویختم بدانسان‌که دیدید ، برخود هموار ساختم ، وهرگز در جنگ با آن لشکرها وشاهان چنین خواهش و تمنائی از شما نکردم ، واز شما نخواستم که تا این پایه کوشش وتلاش وهمدستی وهمداستانی کنید . ولی امروز بسبب بزرگی خطر وسختی شوکت این دشمن وازبیم آنکه مبادا شمارا درهم شکنند چنین درخواستی از شما میکنم .



«ای مردم ، اگر من براین دشمن دست نیابم وآنرا از شما نرانم ، تواناترین دشمنان را درمیان شما رها کرده و

ناتوانترین آنها را رانده‌ام . مرا در راندن این دشمنی که بشما نزدیك وبرای شما هول‌انگیز است یاری‌کنید ، شما را بخداوند میخوانم ای مردم مرا یاری کنیدکه آنرا برانم و ازمیان شما بیرون افکنم ، تا بدین ترتیب حقی‌که برگردن شما دارم ، وهمچنین حقی‌که دربرابر خداوند بخاطر شما برگردن خود دارم ادا گردد ، واین نعمتی‌کـه بمن وشما ارزانی شده وسرافرازی که از طرف خداوند نصیب من و شما شده است کامل گردد ، واین عزت وپیروزی وشرافت وآرامش واین ثروت وپایگاه پایدار ماند .



«ای مردم ، چون از نوشتن این نامه و از توصیف نعمتی‌که خداوند بما ارزانی داشته است فراغت یافتم ، در این امر اندیشیدم که هنگامیکه دارا برپادشاهان و ملتها پیروز شد ، وآنها را بزیر فرمان کشید و برادوبومشان دست یافت ، چون کار این دشمن را نساخت خود ولشکریانش پس از بدست آوردن صلح و آرامش و فتح و فیروزی نابود گشتند . و این بدان علت بود که وی بدانچه برای او فراهم شده بود ، و بسبب آن پادشاهی وی کمال یافته بود ، و قدرتش سخت شده بود ، و بردشمنان نیرو یافته بود ، و نعمت بر او تمام شده بود ، واز هرسوی جهان آنچه مایهٔ سرفرازی و سربلندی میبود به او روی آورده بود ، راضی نشد ، تا به انواع سخن‌چینی ودوروئی دوخصلت نکوهیدهٔ رشك وسرکشی درنهاد او پرورده شد ، و او آنها را بخود پذیرفت و نیرو وثبات خودرا در سرکشی و بیدادگری جست .

رشك وحسد نیز در مردم فقیر ونادار دربرابر مردم دارا و ثروتمند ، و همچنین درمردم گمنام وکم مایه دربرابر بزرگان و اشراف بیدار گردید . وهنگامیکه اسکندر برآنها بتاخت حال مردم از پراکنده دلی و نفاق واختلاف وظاهر شدن کینه‌ها وسخت شدن دشمنی دربین آنها بدان پایه از آشفتگی رسیده بود ، وکار فساد بدانسان بالا گرفته بود که رئیس نگهبانان شاه یعنی کسی‌که خود میبایستی حافظ جان او باشد همو خود اورا بقتل رسانید . واین بدان‌جهت بود که دلهای مردم از شر وکینه آگنده شده بود ، و دشمنی واختلاف درآن لانه‌کرده بود . واین بود آنچه کار اسکندر را آسان نمود و زحمت از او برداشت . من امروز از آن پیش‌آمد پند گرفتم و آنرا در اینجا یاد کردم .



«ای مردم ، ولی من نمیخواهم که در این نعمتی که هستیم هرگز به پراکنده دلی ، و سرکشی ، و رشك وحسد آشکار ، و سخن‌چینی ، و دوروئی ، راه دهم . خداوند اخلاق ما و کشور ما را ازاین چیزها پاك داشته وفرمانروائی مارا شریف‌تر و برتر از اینها قرار داده است . آنچه من‌از نعمت خداوند و سپاس او بدان رسیده‌ام نه از راه این خصلتهای پلید ، که دانایان آنهارا از خود رانده و حکیمان آنها را نکوهیده‌اند ، بوده است . بلکه این رتبه و پایگاه را من با درستی، وسلامت‌نفس، ورعیت‌دوستی، ووفاداری، ودادگری، وپایداری، ومحبت، بدست آورده‌ام .

وسبب اینکه ما ازملتهائی‌که نام بردم یعنی ازترکان وبربران وزنگیان وکوه‌نشینان ودیگران چیزی از اخلاقشان

را بدانگونه که از رومیان وهندیان گرفتیم اقتباس نکردیم این است که این خویهای ناپسند در میان آنها آشکار و شایع است ، و نخستین تکلیفی که برعهدهٔ ما است از خود راندن و ترك این اخلاق نکوهیده است که دشمن‌ترین دشمنان شما میباشد .



«ای مردم ، آنچه که خداوند با سلامت و عافیت وصلاح بما ارزانی داشته مارا بی‌نیاز ساخته است که آنرا با چنین خصلتهائی زشت و بدفرجام طلب‌کنیم ، شما نیز در اصلاح نفس خویش بمن کمك کنید ، زیرا پیروزی براین دشمنان برای من دلپذیرتر و برای شما بهتر از پیروزی بر دشمنان ترك وروم شما است .



«ای مردم ، من با ترك این خویها و نابودکردن و و ریشه‌کن ساختن آنها ، و همچنین با دفع آنها ازشما نفس خودرا پاك و خوشنود ساختم ، مرا نیازی به سود وزیان آنها نیست ، شما نیز بهمانگونه که من کردم نفس خود را پاك وخوشنود سازید .



«ای مردم ، من میخواستم که دشمنان پنهان و آشکار شمارا از شما دور کنم ، دشمن آشکاررا بسپاس و نعمت خداوندی از خود راندیم ، خداوند مارا براو پیروز ساخت و شوکت اورا دربرابر ما بشکست ، شما نیز در آن امر نیکو به‌کاررفتید، وخوب ازعهده برآمدید، وهمدستی‌کردید وکوشیدید . با این دشمن نیز همان کنید که با آن یکی

گردید ، و بدانگونه‌که درآن بکار برخاستید دراین نیزبکار برخیزید ، و آنچه را که بشما سفارش میکنم بپذیرید زیرا من پند آموز ودلسوز شما هستم .



«ای مردم ، کسیکه این خصلتهای نکوهیده را در نفس ما زنده کند آن اجر و اعتباری را که در اثر جنگ با دشمنان در نزد ما یافته بود از دست میدهد . زیرا این کار زیانبارتر و ترسناکتر و گرفتار کننده‌تر و بدفرجام‌تر ازهرچیزی است ، وبدانیدکه بهترینِ شما ای مردم ، کسی است‌که با یاری‌کردن من درجلوگیری ازهوای نفس خود بر اجر و اعتبارگذشته خود اجر و اعتباری دیگر بیفزاید .

«وبدانیدکسی راکه دربرابر این دشمن زبون‌گردد ، در برابر آن دیگری نیز زبون خواهد شد ، و آنکه براین دشمن چیره شود برآن دیگری نیز پیروز خواهد گردید . زیرا سرافرازی و نیرو و فرمانروائی با صلح و آرامش و الفت و دوستی و همدستی ونیکخواهی شما حاصل گردد، همچنانکه حسدورزی وسرکشی و سخن‌چینی وپراکنده دلی جز سرافکندگی و ناتوانی ونابودی دو جهانی ثمری ببار نخواهد آورد . پس آنچه‌که شمارا بدان فرمان دادیم برخود لازم شمرید ، وازآنچه شما را ازآن باز داشتیم بپرهیزید . هیچ نیروئی جز با پشتیبانی خداوند نیست .



«غمخواری اهل نیاز ومهمان‌نوازی غریبان را برخود فرض بدانید .

هرکس با شما همجوار است حق اورا گرامی دارید.
با مردمانی که از ملتهای دیگر درمیان شما بسرمیبرند نیك رفتاری کنید ، زیرا آنان درپناه من هستند ، آنهارا نومید مسازید ، وبرآنها ستم روا مدارید، وبزرگی‌مفروشید وسخت مگیرید ، زیرا سخت‌گیری موجب نافرمانی‌گردد . در برابر برخی از آزار آنان شکیبا باشید و امانت و پیمان خودرا نگه دارید .
و آنچه را که ازاینگونه اخلاق بشما سفارش کردم حفظ کنید ، زیرا ما هرگز ندیدیم که ملك وملتی نابودشود جز با ترك این اخلاق ، ونه ملك وملتی بزیور صلاح آراسته گردد جز با پیروی ازاین اخلاق . ودرهمه کارها اعتماد ما بخداست .

الادب الصغیر

ترجمه‌ای از ابن مقفع

یکی از کتابهائی که دراین زمینه ازآثار ایرانی به زبان عربی ترجمه شده کتابی است‌که در ادبیات عربی بنام «الادب‌الصغیر» معروف گردیده وازهمان قرنهای نخستین اسلامی درصدرکتب تربیتی واخلاقی عربی قرارگرفته وهنوزهم یکی ازآثار ادبی مهم زبان عربی بشمار میرود وبارها به‌چاپ رسیده و دردسترس است . کتاب الادب‌الصغیررا ابن‌مقفع نویسندۀ معروف‌ایرانی عربی‌نویس‌که نامش‌را روزبه ونام پدرش‌را دادبه یا دادگشسب نوشته‌اند به‌عربی ترجمه‌کرده‌است . ابن‌مقفع ازمردم فارس وازناحیه‌ای بوده‌که امروز به نام فیروزآباد خوانده می‌شود ودرقدیم با نام‌گور معروف بوده‌که درعربی به صورت جور معرب شده است . وی درنیمه دوم سده اول ونیمه اول سده دوم هجری می‌زیسته بنأبراین ترجمه‌های او هم ازجملۀ قدیمترین ترجمه‌هائی است‌که ازآثار ساسانی باقی مانده است .

ابن‌مقفع مشهورترین وپرکارترین مترجمان آثار ایرانی به زبان عربی بوده وغالب کتابهای مهم ایران را در رشته‌های تاریخ و ادب و داستان وکتابهای متنوع دیگر او ترجمه کرده ، وازآن جمله دررشته حکمت عملی واخلاق نیز چندکتاب ازفارسی ساسانی به عربی برگردانده که درفهرست ترجمه‌های او ذکرشده ویکی ازآنهاکه با موضوع‌کتاب حاضر بستگی وتناسب دارد همین‌کتاب الادب‌الصغیر است .

کتاب الادب الصغیر مجموعه‌ای است ازقطعات‌کوچك وبزرگ درموضوع ادب واخلاق وتربیت . بعضی از قطعات آنرا می‌توان در ترجمه‌های دیگر آثار ساسانی یافت‌که از حکمای ایران بدون ذکر نام نقل شده ، وشاید اگرآثار بیشتری ازنوشته‌های ساسانی دردست داشتیم قطعات بیشتری از این کتاب را می‌توانستیم درآنها پیدا کنیم ، وحتی در وضع حاضر هم احتمال اینکه با استقراء وجستجوی بیشتری در آثار منقول ازحکمت وادب ایران بتوان مطالب بیشتری ازاین‌کتاب را درآنها یافت زیاد است .

مطلبی که دراینجا شاید لازم بذکر باشد این است که این‌کتاب ویکی دوکتاب دیگرمانند الادب‌الکبیر و الیتیمه ازآثار ابن‌مقفع با آنکه درفهرست ابن‌ندیم ، که ازمآخذ مهم ومعتبر وبلکه درزمینه مورد بحث ما مهمترین ومعتبرترین مآخذ موجود است ، جزء ترجمه‌های ابن‌مقفع ذکر شده‌اند نه جزء تألیفات او ، و با اینکه‌گذشته ازاین تصریح همه چیز دراین کتابها بوضوح دلالت دارد براینکه آنها ازمؤلفات دوران اسلامی نیستند بلکه ازهرلحاظ یعنی چه ازلحاظ نوع مطالب وچه ازلحاظ سبك تألیف وتنظیم وکیفیت بیان نمونه‌کاملی ازنوشته‌های اخلاقی ایران به شمار می‌روند . و با اینکه ابن‌ندیم نام فارسی الادب‌الکبیر را هم ذکرکرده وچنانکه‌گفتیم قسمتی ازمطالب «الادب‌الصغیر» هم درسایرآثار ایرانی نیز یافت میشود ، معذالك بعضی ازمؤلفان اسلامی آنها را به ابن‌مقفع

نسبت داده‌اند، ودرآثار برخی ازمحققان معاصرهم به عنوان مؤلفات ابن‌مقفع معرفی شده‌اند. ظاهراً علت این التباس این است‌که درترجمه این کتابها نام مؤلف یا گویندهٔ اصلی ذکرنشده بوده، ومانند بعضی ازآثار دیگر ساسانی همچون پندنامه انوشروان یا بزرجمهر یا نامه هوشنگ وبهمن ودیگران به‌گوینده یا حکیم معلومی منسوب نبوده‌اندکه به نام او معروف‌گردند، وبه این جهت ازهمان ابتداکه به وسیله ابن‌مقفع به عربی نقل شده‌اند قهراً برای تشخیص آنها ازسایر نوشته‌ها به نام او خوانده شده و با عنوان «آداب ابن‌مقفع» معروف‌گردیده‌اند.

دراینکه این کتابها دراصل فارسی هم دارای نام گوینده و ونویسنده مشخصی نبوده‌اند یا اینکه ابن‌مقفع آنهارا در ترجمه خود حذف کرده نمی‌توان نظر قاطعی ابراز داشت، ولی ابن‌ندیم‌که اینها را جزء ترجمه‌های ابن‌مقفع ذکر کرده با اینکه نام فارسی الادب‌الکبیر را هم نوشته ازکسی‌که در فارسی ساسانی این کتابها به آنها منسوب بوده نامی نمی‌برد. درضمن نوشته‌های ایرانی ساسانی نام کتابها ونوشته‌هائی که بدون نام نویسنده معروف بوده‌اندکم نیستند چنانکه نویسنده ویا نویسندگان بزرگترین تاریخ آن دوران یعنی خداینامه وبسیاری از کتابهای دیگر نیز ناشناخته‌اند. بنابراین هیچ بعید نیست‌که این‌کتابها هم دراصل منسوب به اندیشمندانی‌گمنام بوده‌اند.

گفتیم‌که الادب‌الصغیر مجموعه‌ای است از قطعات کوچك و بزرگ درموضوع ادب واخلاق وتربیت ودرواقع می‌توان آنرا منتخباتی ازاین آثار بشمار آورد. آیا ابن‌مقفع خود این منتخبات را ازآثار مختلف ساسانی گرد آورده ویا اینکه این منتخبات به همین صورت در ضمن آثار ساسانی وجود داشته و ابن‌مقفع آنها را ترجمه‌کرده است؟ در این‌باره هم نظر قاطعی نمی‌توان ابراز داشت زیرا چنین نظری درصورتی قاطع خواهد بود که مشخص گردد عبارتی که در اوائل کتاب الادب

الصغير به این‌گونه آمده است : «وقد وضعت فی هذا الکتاب من‌کلام الناس المحفوظ حروفا ، فیها عون علی عمارةالقلوب وصقالها وتجلیة ابصارها . . . الخ» ، گفته خود ابن مقفع یا اینکه اینهم ترجمه او باشد .

دراینجا شاید ذکر این‌مطلب هم بی‌فایده نباشدکه درادبیات دورهٔ ساسانی تهیه مجموعه‌ها ومنتخبات یا خلاصه کتابهای بزرگ که ظاهراً به نام «گزیده» خوانده می‌شده‌اند بی‌سابقه نیست وشاید هم زیاد متداول بوده چنانکه ضمن کتابهائی که در نجوم درزبان فارسی ساسانی وجود داشته کتابی بوده به نام گزیده که تفسیری بوده منسوب به بزرگمهر ازکتاب فالیس رومی‌که درعربی به «البزیدج» معرب شده و درالفهرست به‌صورت الزبرج نقل شده‌که محرف همان «البزیدج» است. از ابن‌مقفع هم جمع و انتزاع یا گردآوری منتخباتی‌ازکتاب‌کلیله و دمنه روایت شده است .

واینك می‌پردازیم به نقل نمونه‌ای ازمطالب کتاب‌الادب‌الصغیر که چند صفحه ازآغاز آن را شامل است .



هرآفریده‌ای را نیازی است ، وهرنیازی را هدفی است ، وهرهدفی را راهی . خداوند برای هرکار وقتی مقدّر فرموده ، وبرای رسیدن به هرهدفی راهی‌نهاده ، ونیاز را وسیلهٔ رسیدن به هدفها قرار داده است .

هدف مردم و نیاز آنها اصلاح امر معاش و معاد آنها است ، وراه رسیدن به این هدف هم عقل صحیح است ، ونشانهٔ عقل صحیح آن است که هرامری را با بصیرت و بینائی برگزینند و آن را با عزم واراده جامهٔ عمل پوشند .

تربیت‌پذیری درسرشت عقل است، و با تربیت است که خرد آدمی رشد کند و پاك و منزه گردد . و همانگونه که دانه در خاك خود به تنهائـی نتواند فسردگی از خود بزداید ، ونیروی خود بکار برد تا سبز وخرم وشکوفان از دل زمین سربرآورد ، بلکه این‌کار بکمك آب صورت بندد، که در نهانگاه او در دل زمین فرو رود ، ورنج فسردگی و مرگ از او دور سازد ، وبه اذن باری به او نیرو وزندگی بخشد ، همچنین است حال خرد آدمی‌که تا درنهانگاه دل پنهان مانده است اورا نیرو و زندگی نیست ، و نفعی ازآن برنمی‌آید ، وچون تربیت یابد به کار افتد ، زیرا رشد و زندگی وزایش خرد با تربیت است ، وعمدهٔ تربیت با نطق وبیان است ، ونطق وبیان هم جز بـا یادگرفتن وآموختن دست ندهد ، زیرا حرفی وکلامی نیست که یا از راه زبان ویا از راه نوشته ازگذشتگان روایت نشده و ازپیشوائی سابق آموخته نشده باشد . واین دلیل برآن است که مردم اصول نطق وبیان را خود وضع نکرده‌اند ، ومعرفت بدان جز با الهام خداوند دانا وحکیم برای‌آنها حاصل نشده‌است .

پس چون مردمان در آن مرتبت نیستند که آنها را دراین کار اثری بدیع وگفته‌های نغز باشد ، باید کـه سخن سرایان وراویان بدانند که هریك ازآنها هرقدر هـم نیك‌گفتار و بلیغ باشد جواهرسازی را ماند که یاقوت و زبرجد ومرجان دراختیار دارد ، وازآنها گـردن‌بندها و سینه‌ریزها و تاجهای مرصع سازد ، وهرگوهری را بجای خود نشاند ، وهر رنگی را با رنگ مناسب قرین سازد ، تا

بدینسان بر زیبائی آن گوهرها بیفزاید و با چنین کاری‌است که اورا جواهرسازی ماهر خوانند . یا چون زرگری است که از سیم و زر زینت‌افزارها و ظرفهائی بسازد که مردم را خوش آید . و یا چون زنبور عسلی است که ازگلهای خوش طعم و بوکه خداوند آفریده ، وازراههائی‌که خداوند براو هموار ساخته عسل بسازد و مردم آن را به جای دارو وطعام وشراب بکار برند وهمهٔ این خاصیت را ازعسل وعسل را هم ساخته وپرداخته زنبور دانند.

پس‌کسی‌که برزبانش سخنی جاری شودکه خود آنرا نیك یابد ودیگران نیز آن را به پسندند نباید اورا به دیدهٔ نوآور ومبتکربنگرند زیرا چنانکه‌گفتیم او آن را ازگفتهٔ پیشینیان برگزیده است . وکسی‌که سخنی نیك از دیگری بگیرد وآن را بمورد وبه جا به‌کار بندد این را نبایدکوچك شمرد ، زیرا آن‌کس هم که در حفظ ونگاهداری سخن اهل صواب یاری کند ، وبه پیروی ازافراد صالح هدایت شود ، وبه عمل به گفته حکیمان توفیق یابد ، هرچند خود برآنها چیزی نیفزاید باز به هدف مطلوب رسیده است . واگر او این سخنان را ازخود نگفته ، وپیش از دیگران بدانها دست نیافته ، نباید این را دلیلی بر نارسائی اندیشه او و موجبی برنادیده گرفتن حق او شمرد .



زنده داشتن خرد به شش خصلت است‌که (هرامری) بدان کمال یابد واستوار گردد : عشق وعلاقه به امری

داشتن ، و درطلب آن به سختی کوشیدن ، و درانتخاب آن اندیشه وخرد بکاربردن ، وبه نیکی آن اعتقاد داشتن ، وبه آنچه معتقد شده وانتخاب کرده بدرستی آگاه بودن وحفظ آن را برعهده شناختن ، واینها را درگفتار وکردار بموقع بکار بستن .

اما عشق و علاقه بدان جهت لازم است که انسان در هر امری ازامور دنیا وآخرت هنگامی به مرتبه‌ای عالی می‌رسد که آن امر از عشق سرشار اوبرخوردار باشد وبرای او چیزی گواراتر وشیرین‌تر ازآن نباشد .

واما کوشش بدان جهت است که میل و اشتیاق آدمی برای دست یافتن به مطلوب اورا از سعی و کوشش درطلب آن بی‌نیاز نمی‌سازد ، وتنها نفاست مطلوب درنظر او کافی نیست که آنرا بدون کار وکوشش دردسترس اونهد .

واما بکار بردن اندیشه وخرد درانتخاب امور بدان جهت است که کار وکوشش جز ازاین راه سودبخش نباشد، چه بسیار کسانی که در طلب راه صواب بوده‌اند ولی بر سر دوراهی صواب وخطا اتفاق افتاده که راهی را برگزیده‌اند که ازآن می‌گریخته‌اند ، و راهی را ترك کرده‌اندکه درطلب آن بوده‌اند . پس چون طالب امری که به پیروزی خود اطمینان دارد ممکن است کوشش او در راهی افتد که خواستهٔ او نبوده بنابراین سزاوار است که پیش ازشروع درهرامری نیك وبد آن را به خوبی بازشناسد وبهترین‌را انتخاب کند .

و عقیده داشتن به نیکی مطلوب نیز پس ازمعرفت

آن برای احراز برتری امری ضروری است .

واما متعهد شدن به حفظ ونگاهداری آن بدان جهت است که این امر نتیجه وخلاصه دریافت مطالب است ، زیرا که انسان دستخوش فراموشی وغفلت است پس بناچار وقتی به گفتار یا کردار صوابی دست یافت باید که آن را درذهن خویش برای روز احتیاج حفظ کند .

واما موقع شناسی بدان جهت است که همه منفعت دراین است که هرچیزی بجای خویش قرار گیرد .

وما به همهٔ اینها سخت نیازمندیم زیرا ما دراین جهان نه دروضع بی‌نیازی و فراخ روزئی بلکه دروضعی نیازمند و پررنج وزحمت قرار گرفته‌ایم ، ونیاز ما به چیزی که خرد ما را استحکام بخشد ، یعنی تربیت که سبب‌اختلاف عقول است ، کمتر ازچیزی‌که رمق زندگی را درتن ما حفظ کند ، یعنی خوراك وپوشاك ، نیست . واثر طعام هم درپرورش تن بیشتر از اثر تربیت در پرورش خرد نیست . بنابراین تحصیل مال را که با آن دفع زیان ورفع نیازکنند نباید اولی‌تر از تحصیل علم که بدان صلاح دین و دنیا را بدست آورند شمرد .



من دراین‌کتاب از سخنان حفظ شدهٔ مردم سخنانی را برگزیدم که برای آبادی وجلای دلها ، و زدودن ابهام ازدیدهٔ بصیرت‌آنها ، وزنده‌کردن نیروی‌اندیشه ، وراه‌نمودن به تدبیروعاقبت‌اندیشی یارومددکار آدمی باشد ، وبخواست خداوند به کارهای پسندیده ومکارم اخلاق رهنمون‌گردد.

سخن‌سرایان بیش ازاهل علم و معرفت هستند ، و اهل علم ومعرفت هم بیش ازکسانی هستندکه به علم خود عمل می‌کنند ، پس باید آدمی نیك بنگردکه خودرا دراین مراتب درکجا قرارمی‌دهد، زیرا همه‌کس‌را ـ جزآفت‌زدگان را ـ بهره‌ای ازخرد است که با آن زندگـی‌کنند و آن را همسنگ هیچ قیمتی ننهند ، ولی هرکسی‌راکه بهره‌ای ازخرد باشد روا نیست‌که از خردمندان شمرند و به صفات ایشان موصوف دارند . کسی‌که بخواهد خودرا شایستهٔ چنین نام وصفتی سازد باید اسباب آن را فـراهم دارد ، و درتمام دوران زندگی خودرا برای آن آماده کند ، واین را به همهٔ خواستها و خواهشهای نفسانی خویش مقدم دارد . زیرا او هدفی بزرگ درپیش‌گرفته که با غفلت نسازد ، وبا ناتوانی و عجز بدست نیاید ، وبا خودرائی وخودکامگـی همراه نگردد . واین مانند سایر امور دنیا از قدرت ومال و زیور زندگی نیست که گاهی مردمان کاهل بدان برسند و مردم سخت‌کوش از آن محروم‌گردند ، و تیرِ مردم سست‌رای و زبون به نشانه خورد و ازآنِ مردم با حزم و تدبیر به خطا رود . پس کسی که چنین هدفی دارد باید بداند که خردمند را وظائفی است که اگر ازآن غفلت ورزد عقل خودش اورا به نادانی محکوم سازد :

برخردمند است که بداند که همهٔ مردم در دوست داشتن آنچه موافق طبعشان باشد و در دشمن داشتن آنچه که موجب آزارشان‌گردد همداستانند . واین چیزی است‌که زیرکان وابلهان همه بر آن اتفاق دارند . وپس ازاین مرحله است که دانا از نادان و دوراندیشِ با تدبیر از سست‌رایِ

بی تدبیر جدا ومشخص گردد . واین درسه خصلت است که منبع همه خطاها وصواب‌ها به شمار می‌روند .

باب نخست این است که خردمند در آنچه موجب رنج یا راحت او می شود نیك‌نظر می‌کند ، ودرمی‌یابد که از بین اموری که مطلوب اوست وباید درپی آنها رود ، وهمچنین ازبین اموری کـه ناپسند اوست وباید از آنها بپرهیزد ، آنهائی به‌کوشش درطلب آنها یا پرهیـز از آنها شایسته‌ترندکه طولانی‌تر وپایدارترند و دوامشان بیشتراست . وچون نسبت به این امربصیرت یافت آخرت را بردنیا وشادی ومسرت حاصل‌ازجوانمردی‌را برلذت نفسانی‌ترجیح می‌دهد، و رای جامع و شامل راکه موجب صلاح مردمان و اعقاب آنها گردد برتر از رای شتاب‌زده‌ای می‌شماردکه بهرهٔ آن اندك و اثر آن زودگذر باشد ، و لذت چندین‌بار خوردن را با یك‌بار خوردن وبهرهٔ ساعات متعدد را با یك ساعت برابر نمی‌نهد .

بر خردمند است کـه در آنچه اختیار کرده نیك بنگرد ، ودرآن بیم وامید را هریك درجای خود بکار برد ، جزازآنچه موجب‌بیم‌است احترازنکند، وبه‌آنچه حاصل‌شدنی نیست امید نبندد ، از خوشیهای زودگذر امروز برای‌کسب خوشیهای دیرپای آینده چشم بپوشد ، ورنج امروزرا برای راحت فردا برخود هموار سازد ، وچون به فرجام کاررسد بر او روشن خواهد شد که گریز او ازرنج امروز خودرا به ورطه افکندن بوده ، ولذت‌جوئی امروز او بیرون ازراه صواب بوده است .

باب سوم این است که پس ازتشخیص اینکه آنچه پایدارتراست برتر است ، وپس ازدریافت اینکه بیم وامید را هریك در جای خود بکار برد ، این بصیرت وبینائی خود را با عزم و اراده به مورد عمل گذارد . زیرا آنکس که طالب برتری است اگر بی‌بصیرت باشد سرگردان وحیران خواهد بود ، واگر به آنچه موجب برتری است بصیرت داشته باشد ولی فاقد عزم و اراده برای عمل بدان باشد زبون ومحروم خواهد ماند .

برخردمند است که با نفس خویش به مخاصمه پردازد ، وآن را بپای حساب برد ، و به داوری کشد ، و نیکیهایش را پاداش دهد ، و اورا بر بدیهایش سرزنش کند.

حساب‌رسی درمال است ، ولی نفس انسان را مالی جز همین اوقات معدود او نیست که آنچه ازآن از دست برود دیگر مانند مال نمی‌توان جای آن را پرکرد ، وآنچه از آن به راه باطل صرف گردد نمی‌توان آن را به راه حق باز گردانید . پس بایدکه در پایان هرسال و هرماه و هرروز به محاسبه پردازد وبنگرد که به جای وقتی که ازدست داده درامر دین ودنیا چه سود وزیانی بدست آورده ، و همهٔ آنهارا در نوشته‌ای گرد آوردکه درآن یك‌یك با دقت‌شمرده شده باشند و برای نفس انسان تذکر و سرزنشی باشد تا بر قصور خویش خستوان گردد و آن را بپذیرد .

و اما مخاصمهٔ نفس بدین جهت است‌که درسرشت

نفسِ بد فرمان آدمی است‌که پیوسته برای‌کارهای گذشتهٔ خود عذرهائی بتراشد و برای آینــده آرزوهائی در سر بپروراند ، باید که دراین مخاصمت عذرهای او مردودگردد وبهانه وشبهات او مرتفع شود .

واما بداوری کشیدن نفس برای آن است که اگر کارخطائی ازاو سرزده آن کاررا به زشتی ورسوائی یاد کند (که دیگرباره به آن برنگردد) واگر کاری نیك انجام داده آن را نجات‌بخش و سودمند و ازمحاسن وی شمارد (تا بدان ترغیب شود) .

و اما پاداش وکیفر نفس بدین‌گونه است کــه بــا یادآوری خوبیهای آن ، نفس خویش را به فرجام نیك و به کسب فضائل بیشتر امیدوار سازد ، وبا تذکر کارهای بدنفس خویش را ازعمل زشت خود شرمگین وافسرده سازد .

بهترین خردمندان کسانی هستند که درمحاسبه نفس خویش سخت‌گیر باشند ودرآن کمترین سستی روا ندارند.

برخردمند است‌که درهرشبانه‌روز چندین‌بار به یاد مرگ افتد ، یادی‌که بردل نشیند و نفس را ازسرکشی باز دارد ، زیرا این کار آدمی را ازکبر و نخوت نجات بخشد و اورا از شر حرص وآز برهاند.

برخردمند است که کارهای زشت خویش را چه در دین وچه در رأی وچه در اخلاق و آداب بشمارد ، و همه

آنها را در سینه یا درنوشته‌ای جمع کند ونگه دارد ، آنگاه به کرات آن صورت را برخویشتن عرضه دارد ، وخودرا به اصلاح آنها ملزم سازد ، و این را بر خـود وظیفه‌ای شمارد ، که در هر روز یا هر هفته یا هرماه به اصلاح یك یا دو یا چند خصلت ناپسند خویش بکوشد ، وچون به‌اصلاح هریك ازآنها توفیق یابد آن را ازآن صورت محوکند ، وهرزمان که به چنین خصلتی محو شده نظر افکند خوشحال وشادمان شود ، وهرزمان به خصلتی ازاین نوع برخوردکه هنوز محو نشده و همچنان پابرجا است غمناك و اندوهگین گردد .

برخردمند است‌که خصلتهای نیك مردم را پی‌جوئی کند وآنهارا هم به همان ترتیب که دراصلاح مفاسد خویش گفتیم برشمارد وحفظ کند و نفس خویش را به پیروی از آنها ملزم و مکلف سازد .

برخردمند است‌که تا بتواند دوستی نکند وهمنشین وهم صحبت نشود جز با کسی که در علم ودین واخلاق از او برتر باشد تا از او کسب فضیلت نماید ، یا باکسی کـه هرچند ازاو برتر نباشد لیکن دراصلاح نفس خویش با او همداستان باشد تا وی را دراین راه تقویت وتأیید کند ، زیرا خصلتهای نیك جز باموافقان ومؤیّدان وادب‌آموختگان زنده نماند ، وارباب فضیلت را دوست ونزدیکی بهتر ازآن کس نیست که با ایشان درکار نیك موافق باشد ، و برعزم وپایداری ایشان دراین راه بیفزاید ، و به همین سبب است که برخی از پیشینیان گفته‌اند همنشینی با ابلهی که بـا

دانشمندان نشست وبرخاست داشته بهتر است از همنشینی بازیرکی که در بین مردم نادان بزرگ شده باشد .

بر خردمند است که به خاطر آنچه از نعمت دنیا از دست داده یا به دست نیاورده دلتنگ نگردد ، و آنچه را که به دست آورده و سپس از دست داده مانند آن چیزی انگارد که از اصل به دست نیاورده ، و آنچه را که درطلبش کوشیده وبه چنگ نیاورده همچون چیزی پنداردکه از اصل در طلبش نبوده است ، و بهرهٔ خودرا ازخوشی و شادمانی به آنچه دارد ازدست ندهد ، ولی سعی نکندکه این‌خوشی وشادمانی را ازراه مستی وطغیان بدست آورد ، زیرا با مستی فراموشی آید ، واز غرور سستی‌زاید ، وکسی‌که به‌فراموشی و سستی دچار آید زیان بیند .

بر خردمند است که نفس خویش را با خردمندان مأنوس ویگانه دارد ، و ایشان را برعیب‌جوئی از خود دلیر سازد ، تا آنها هم نگاهبان گوش وچشم واندیشه اوگردند. واین موجب اطمینان خاطر وآرامش دل او شود ، و بداند که هرگاه او هم از نفس خویش غافل ماند ایشان از اوغافل نخواهند ماند .

بر خردمند است که چون مالك نفس خویشتن باشد هیچ کاری اورا از چهار ساعت باز ندارد : ساعتی‌که درآن نیاز خویش بدرگاه پروردگار برد ، وساعتی که به محاسبه نفس خویش پردازد ، و ساعتی‌که صرف مصاحبت

برادران و معتمدانی‌کندکه معایب اورا پرده‌پوشی نکنند ، و درکارها از نصیحت او سر باز نزنند . و ساعتی‌که درآن نفس خویش را برای کامیابی ازخوشیهای حلال و پسندیده آزاد گذارد . زیرا این ساعتها به ساعتهای دیگر کمك کنند ورفع خستگی وآرامش دل باعث افزایش نیرو وافزایش معیشت گردد .

برخردمند است که در زندگی جز به یکی ازاین سه چیز میل نکند :

توشه برگرفتن برای آخرت ، واصلاح امر معاش ، وکامیابی ازخوشیهای حلال .

برخردمنداست‌که مردم را در دو طبقه جدا قرار دهد و برای هرطبقه پوششی جداگانه بپوشد ، برای طبقه عامه بایدکه درهرسخنی‌که می‌گوید وهرگامی که برمی‌دارد پوششی از احتیاط و خودداری پوشد و بی‌پروائی نکند ، لیکن برای‌طبقهٔ خاصان‌ونزدیکان بایدکه پوشش‌سخت‌گیری ازتن دورکند وپوششی ازانس والفت وبذله‌گوئی وهم‌زبانی پوشد . ودراین طبقه ازهزار یکی را برگزینند ، وباید که همه دارای اندیشه وخردی برتر ، ودر دوستی مورد اعتماد، ودر رازداری امین ، ودربرادری وفادار باشند .

برخردمند است که خطای در رأی ولغزش در علم وغفلت در امور را به هیچ روی‌کوچك نشمرد ، زیرا که

چون امری را کوچك وبی‌اهمیت شمرند بزودی چیزهای کوچك برهم گرد آیند ودیری نپاید که خورد کلان شود ، وهمین خطاهای کوچك رخنه‌هائی هستندکه دراثر غفلت و بی‌توجهی بوجود آیند ، و اگر ترمیم نشوند ویرانیهائی به بار خواهند آورد که اصلاح آنها خارج از توانائی باشد . وما هرگز چیزی را ندیدیم‌که نابودی آن ازرخنهٔ کوچك و بی‌مقداری شروع نشده باشد . و دیده‌ایم‌که سلطنتی را دشمنی حقیر ازپای درآورده وسلامت تن را دردی ناچیز ازمیان برده . و دیده‌ایم‌که رودهای خروشان ازجویبارهای بسیارکوچك وناچیز به وجود آمده‌اند .